

نظام حقوقی حاکم بر نحوه اثبات جنایات و مسئولیت پرداخت دیه (دکتر محمد مصدق)..... ۳
تعزیرات منصوص و نامنصوص شرعی و شکل‌گیری آن در فقه... (سید حسین یزدان پناهی)..... ۱۴
تأملی بر مجازات زندان با تأکید بر آثار آن بر حقوق... (جواد محمودی، نادر اسدی اوجاقی)..... ۲۲
بررسی مصادیق قتل عمد در فقه و قانون مجازات اسلامی... (علی تقوی قاسم‌آباد، دکتر محسن رهامی)..... ۲۹
سیاست جنایی ایران در قبال شنود غیر مجاز رایانه‌ای (محمد شفیعی)..... ۳۸
پیشگیری از تکرار جرم اطفال و نوجوانان بز هکار با نگاه به فقه و قانون (دکتر سید محمد کی‌کاووسی)..... ۴۶

✽ رویه قضایی

آرای وحدت رویه هیئت عمومی دیوان عالی کشور..... ۵۲
نظرات مشورتی اداره حقوقی قوه قضاییه..... ۵۷
نظرات مشورتی اداره حقوقی سازمان قضایی نیروهای مسلح..... ۶۱

✽ حقوق برای همه

با داوطلبان آزمون‌های حقوقی-قضایی..... ۶۲
آشنایی با حقوق شهروندی..... ۶۴
اگر شما قاضی این پرونده بودید، چگونه رأی می‌دادید؟..... ۶۶
جدول (اصغر فراهانی)..... ۶۷

✽ فرهنگی

امام علی (ع) صدای عدالت انسانی..... ۶۸
داستان: مرگ آیدا (قهرمان مرادی)..... ۷۰

صاحب امتیاز: سازمان قضایی نیروهای مسلح
مدیر مسئول و سردبیر: دکتر محمد مصدق
ویراستار علمی و ادبی: دکتر زهرا عبادی
امور مشترکین و توزیع: زهرا پهلوان
امور رایانه و مقالات: فاطمه ضیائی
طراح گرافیک: نفیسه ضیائی
توزیع، لیتوگرافی و چاپ: ایران‌چاپ



آراء نویسندگان الزاماً دیدگاه مجله نیست.
دادرسی مجاز به تلخیص مقالات است.
نقل و برداشت مطالب با ذکر منبع بلامانع است.
مقالات رسیده مسترد نمی‌شود.

مقالات ارسالی تایپ شده باشد.
آدرس: تهران، خیابان شریعتی، نرسیده به چهارراه
شهید قدوسی (قصر)، سازمان قضایی نیروهای مسلح
صندوق پستی: ۱۳۱۵-۱۶۷۶۵

تلفن دفتر مرکزی: ۸۲۹۰۲۵۷۷-۸۸۴۷۲۳۸۰
۱۲-۸۲۹۰۷۰۱۱

دورنگار: ۸۲۹۰۷۰۱۹

WWW.IMJ.ir

E-mail: dadrasi2010@yahoo.com

حجت‌الاسلام و المسلمین دکتر محمد مصدق دکتر سام سوادکوهی‌فر

دکتر حمید دلیر

دکتر جعفر صادق منش

دکتر محمد رضا یزدانیان

جناب آقای محمود صفری

دکتر حسین میر محمد صادقی

دکتر سید محمد حسینی

اعضای هیئت تحریریه:

حجت‌الاسلام و المسلمین شکرالله بهرامی

حجت‌الاسلام و المسلمین محمد کاظم بهرامی

حجت‌الاسلام و المسلمین محمد نیازی



اسلام‌هراسی غرب و سیاست خارجی ایران

امیر مؤمنان، حضرت علی علیه‌السلام می‌فرمایند:

«و بپرهیز که با نیکی خود بر رعیت منت گذاری یا آنچه را کرده‌ای بزرگ شماری یا آنان را وعده دهی و در وعده خلاف آری که منت نهادن ارج نیکی را ببرد و کار را بزرگ شمردن نور حق را خاموش گرداند».

یکی از مسائل استراتژیک دولت‌ها، تنظیم سیاست خارجی با سایر دولت‌ها و ملل می‌باشد. هدف از برقراری این مناسبات، فراهم‌سازی زمینه رشد و تعالی بشر در شئون مختلف شخصی و اجتماعی است. امروز با گذشت چهارده قرن از قیام عاشورا (۱۰/۱/۰۰۶ ه.ق)، ایران به عنوان یک دولت اسلامی، در حوزه سیاست خارجی خود می‌کوشد تا با تکیه بر مکتب اسلام، همچنین تأسی به اصول جهان‌شمول و لازم‌الاتباع روابط بین‌المللی، ضمن حفظ استقلال و همبستگی ملی، به آرمان جهانی خود؛ یعنی سعادت جامعه بشری دست یابد.

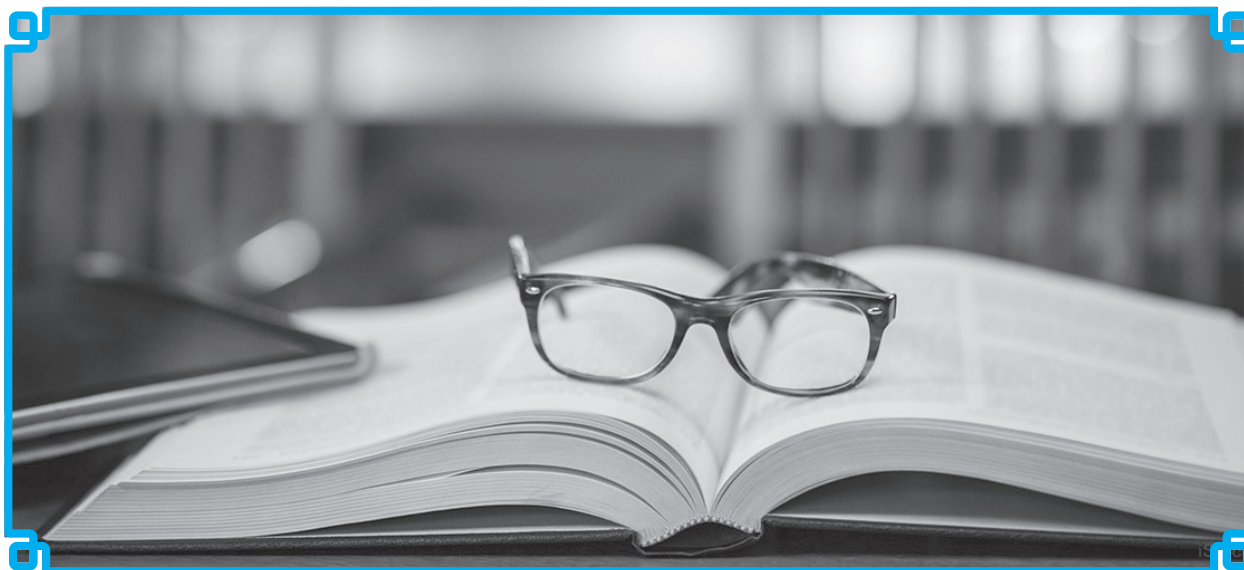
مبانی سیاست خارجی ایران، بر پایه: (۱) نفی هرگونه سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری؛ (۲) حفظ استقلال همه‌جانبه و تمامیت ارضی کشور؛ (۳) عدم تعهد در برابر قدرت‌های سلطه‌گر؛ (۴) روابط صلح‌آمیز متقابل با دول غیرمحراب استوار است (اصل ۱۵۲ ق.ا). به موجب ماده ۵۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر، سازمان ملل متحد در راستای ایجاد شرایط ثبات و رفاه که برای تأمین روابط مسالمت‌آمیز و دوستانه بین‌المللی مبتنی بر احترام به اصل تساوی حقوق و خودمختاری ملل ضرورت دارد، دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی را به: الف) ارتقای سطح زندگی، فراهم‌سازی کار برای همه و حصول شرایط ترقی و توسعه در نظام اقتصادی و اجتماعی؛ ب) حل مسائل اقتصادی، اجتماعی، بهداشتی، همکاری بین‌المللی در زمینه فرهنگی و آموزشی و احترام جهانی و مؤثر به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی برای همه، بدون تبعیض از حیث نژاد، جنس، زبان و مذهب تشویق می‌نماید.

با این وجود، تقید به مبانی و ارزش‌های یاد شده، در کنار توسعه تسلیحاتی و اقتصادی، «ایران» را همواره دستخوش سیاست‌های مخالف اصول فراگیر حقوق بشر قرار داده است که «تهاجم فرهنگی» و «تحریم‌های اقتصادی» از مصادیق بارز این سیاست‌ها به شمار می‌آید. در این میان نمی‌توان نقش رسانه‌ها را نادیده گرفت. تحقیقات به عمل آمده در خصوص «چهره خشن و تضادگرایی اسلام» حاکی از ارائه تصویر نادرست از دین مقدس اسلام در رسانه‌های غرب به عنوان دینی حامی تروریسم، افراط‌گرایی، عدم تسامح دینی و مبتلا به تضاد بین‌المللی از سوی جهان غرب می‌باشد. همچنین آنها می‌کوشند تا با تمرکز بر وضعیت فرهنگی مهاجران مسلمان در جوامع اروپایی، اسلام را عامل تضاد با کشور میزبان معرفی نمایند.

یکی از ابزارهای مقابله با این وضع که می‌توان آن را به «اسلام‌هراسی» و «جنگ سرد» توصیف نمود، توسل به برقراری روابط دیپلماتیک در سطوح مختلف دوجانبه، چندجانبه، منطقه‌ای و جهانی؛ به عنوان یکی از مظاهر قدرت نرم است. هدف اصلی دیپلماسی عمومی، استمرار روابط طولانی مدت سیاسی و در تعاقب آن، استقرار فرهنگ، ارزش‌ها و سیاست‌های دولت‌ها در یکدیگر است. شناسایی مواضع و دیدگاه‌های مشترک تابعان حقوق بین‌الملل؛ اعم از کشورها و سازمان‌ها و قرار دادن آن در برنامه‌های توسعه کشور، فعال‌سازی سازمان‌های منطقه‌ای و جهانی؛ از جمله سازمان ملل متحد، جنبش عدم تعهد و کنفرانس اسلامی، می‌تواند واجد نقشی بنیادین در کنترل اسلام‌هراسی جهان غرب و ضعف اقتصادی ناشی از تحریم‌ها باشد.

«تشریه دادرسی» ضمن گرامیداشت سالروز شهادت شهیدان والامقام، رجایی و باهنر، همچنین تبریک هفته دولت، با عطف توجه دولتمردان و سیاست‌گذاران این نظام اسلامی به اهتمام ویژه در جهت تقویت مناسبات دیپلماتیک در سطوح مختلف و مقابله با «اسلام‌هراسی» و مظاهر مختلف «تبرد سرد»، بر پایه مبانی دینی و اصول قانون اساسی؛ از جمله برقراری روابط صلح‌آمیز متقابل با طرف‌های غیرمحراب، امید دارد تا جهان معاصر در سایه پاسداشت حقوق بشر و گسترش «عدالت جهانی»، نظاره‌گر صلح بین‌المللی باشد.

نظام حقوقی حاکم بر نحوه اثبات جنایات و مسئولیت پرداخت دیه



حجت الاسلام و المسلمین دکتر محمد مصدق، عضو هیئت علمی دانشگاه و معاون اول قوه قضاییه

چکیده

با وقوع هر جنایتی، در کنار تشخیص نوع آن، شناسایی مرتکب یکی از مهم‌ترین موضوعاتی است که مقام قضایی را در مسیر احقاق حق مجنی علیه یا اولیای دم یاری می‌رساند. فرآیند شناسایی مرتکب مطابق قاعده فقهی «البینه علی من ادعی و الیمین علی من ادعی علیه»، بسته به اوضاع و احوال حاکم بر «جنایت» نتایجی متفاوت دارد؛ بدین معنا که گاه مرتکب به علم تفصیلی و زمانی به علم اجمالی با توسل به طرق خاص اثبات دعاوی کیفری؛ شامل «قسامه» یا «سوگند» شناسایی می‌شود. هریک از این دو، حسب مورد ضمانت اجرای کیفری قصاص؛ اعم از قصاص نفس یا عضو و یا پرداخت دیه را بر رفتار مرتکب مترتب می‌سازد؛ با این قید که در صورت وجود علم اجمالی به ارتکاب جنایت توسط تمام یا بعض اطراف علم، برخلاف قاعده ترتب اصل عملی «برائت» بر انکار متهم، وجود لوث، اقتضای اقامه قسامه از سوی متهمان و فقدان آن، اقتضای اتیان سوگند از سوی آنها را دارد. در این صورت، دیه قتل نفس از سوی بیت‌المال پرداخت و دیه مادون نفس میان متهمان به تساوی تقسیم می‌شود. در صورت امتناع اطراف علم اجمالی از اقامه قسامه یا اتیان سوگند، پرداخت دیه نفس و مادون به عهده متهمان خواهد بود. همچنین، در فرض عدم شناسایی مرتکب نیز، به اعتبار قاعده فقهی «لایحل دم امری مسلم»، بیت‌المال در مقام مسئول پرداخت دیه ایفای نقش می‌نماید. اجرای مجازات‌های قصاص یا دیه نیز به نوبه خود مسائلی را در پی دارد که از جمله آن می‌توان به وقوع جنایت زاید بر جانی حین اجرای مجازات یا مجازات مبتنی بر محکومیت اشتباه اشاره نمود.

در این مقاله که به روش توصیفی تحلیلی نگارش یافته، ضمن احصای فروض مطرح در موضوع اثبات جنایات و شناسایی مرتکب، موارد مسئولیت بیت‌المال نسبت به پرداخت دیه و ضمانت اجرای انجام ناصحیح مجازات یا اجرای محکومیت ناشی از حکم ناصحیح تبیین می‌شود.

واژگان کلیدی: اثبات جنایت، انتساب جنایت، اطراف علم اجمالی، اتیان سوگند، اقامه قسامه

گفتار نخست - شمول احکام «دین» بر دیه مافی الذمه متوفی نخست - عنصر قانونی

ماده ۴۷۶ ق.م.ا. (۱۳۹۲): «در صورت فوت مرتکب در مواردی که خود وی مسئول پرداخت دیه می‌باشد، دیه تابع احکام سایر دیون متوفی است».

این ماده در قانون سابق فاقد پیشینه تقنینی بوده و از نوآوری‌های قانون جدید محسوب می‌شود.

دوم - نکات مربوط به ماده ۴۷۶

۱- بر اساس ماده ۴۵۲ ق.م.ا. دیه تابع مقررات مسئولیت مدنی است؛ پس به عنوان دین بر عهده مرتکب قرار می‌گیرد و باید از ترکه وی پرداخت شود.

۲- با توجه به قواعد عمومی ارث، با فوت محکوم، دیه‌ای که با مهلت، عهده وی بوده است، به حال تبدیل می‌شود.

گفتار دوم - چگونگی اثبات جنایت در موارد علم اجمالی به ارتکاب جنایت نخست - عنصر قانونی

ماده ۴۷۷ ق.م.ا. (۱۳۹۲): «در موارد علم اجمالی به ارتکاب جنایت توسط یک نفر از دو یا چند نفر معین، در صورت وجود لوٹ بر برخی از اطراف علم اجمالی، طبق مواد قسامه در این باب عمل می‌شود و در صورت عدم وجود لوٹ، صاحب حق می‌تواند از متهمان مطالبه سوگند کند که اگر همگی سوگند یاد کنند در خصوص قتل دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود و در غیرقتل، دیه به نسبت مساوی از متهمان دریافت می‌شود.

تبصره - هرگاه منشأ علم اجمالی، اقرار متهمان باشد، حسب مورد اولیای دم یا مجنی‌علیه مخیرند برای دریافت دیه به هر یک از متهمان مراجعه کنند و در این امر تفاوتی بین جنایت عمدی و غیرعمدی و قتل و غیرقتل نیست».

ماده ۳۱۵ ق.م.ا. (۱۳۷۰) حکم مشابهی را بیان نموده و مقرر داشته بود: «اگر دو نفر متهم به قتل باشند و هر کدام ادعا کند که دیگری کشته است و علم اجمالی بر وقوع قتل توسط یکی از آن دو نفر باشد و حجت شرعی بر قاتل بودن یکی اقامه نشود و نوبت به دیه برسد، با قید قرعه دیه از یکی از آن دو نفر گرفته می‌شود».

همچنین تبصره ماده ۴۷۷ ق.م.ا. جایگزین ماده ۲۳۵ ق.م.ا. (۱۳۷۰) شده است که مقرر می‌داشت: «اگر کسی به قتل عمدی شخصی اقرار نماید و دیگری به قتل عمدی یا خطای همان مقتول اقرار کند، ولی دم در مراجعه به هر یک از این دو نفر مخیر است که برابر اقرارش عمل نماید و نمی‌تواند مجازات هر دو را مطالبه کند».

دوم - نکات مربوط به ماده ۴۷۷

۱- تفاوت ماده ۳۱۵ قانون سابق با ماده ۴۷۷ این قانون، آن است که ماده ۳۱۵ مخصوص قتل بود و به لوٹ اشاره‌ای نداشت و دیه نیز به قید قرعه بر عهده یکی از متهمان قرار می‌گرفت.

۲- اطلاق این ماده، جنایات عمدی و غیرعمدی را در بر می‌گیرد.

۳- منظور از «علم اجمالی» علمی است که به جهاتی از موضوع علم است و از جنبه دیگر با تردید همراه باشد؛ مانند آن که علم حاصل است که جانی یکی از دو یا چند نفر معین است؛ اما اینکه کدام یک جانی است، محل تردید است.

۴- اختیار مقرر در تبصره ماده ۴۷۷ مبنی بر رجوع اولیای دم به هر یک از متهمان به معنای حق و اختیار ولی دم است؛ بنابراین در مواردی که متهمان همگی اقرار کرده‌اند، پرداخت دیه از محل بیت‌المال مجوز قانونی ندارد. پرداخت دیه از بیت‌المال صرفاً در صورتی

تجویز شده است که با وجود علم اجمالی، متهمان همگی منکر باشند؛ در این صورت چنانچه همگی سوگند یاد کنند، دیه از بیت‌المال پرداخت خواهد شد.

۵- منظور از «چند نفر معین» در این ماده، شبهه محصوره است؛ بنابراین حکم این ماده شامل شبهه غیر محصوره نمی‌شود.

۶- قاعده «البینه علی المدعی و الیمین علی المدعی علیه» اقتضا دارد که پس از اتیان سوگند توسط متهمان، همگی تبرئه شوند؛ در حالی که در ماده ۴۷۷ (موضوع علم اجمالی به ارتکاب جنایت) متهمان با سوگند خویش بر نفی جنایت در غیرقتل، به نسبت مساوی به پرداخت دیه جراحات محکوم می‌شوند. دلیل این حکم آن است که بر اساس عبارات و فتاوی‌ای برخی از فقیهان، در مواردی که مدعی دلیل کافی برای تعیین جانی از میان چند نفر را ندارد، در حالی که نسبت به اصل وقوع جنایت توسط یکی از متهمان علم اجمالی وجود دارد، بر اساس قاعده «البینه علی المدعی و الیمین علی المدعی علیه»، مدعی می‌تواند از متهمان تقاضای سوگند کند. در صورتی که همه یا برخی و یا یکی از اطراف علم اجمالی، از اتیان سوگند امتناع کند، دیه بر عهده امتناع‌کننده و یا به‌طور مساوی بر عهده امتناع‌کنندگان ثابت می‌شود؛ اما در فرضی که همه اطراف علم اجمالی بر برائت خویش سوگند یاد کنند؛ هرچند طبق قاعده باید از اتهام مبرا شوند؛ لیکن از آنجا که علم اجمالی بر وقوع جنایت توسط یک یا برخی از متهمان وجود دارد، قول به برائت همه اطراف علم اجمالی منجر به مخالفت عملی با علم اجمالی خواهد شد؛ لذا بر طبق «قاعده عدل و انصاف»^(۱) پرداخت دیه به‌طور مساوی بین متهمان تقسیم می‌شود و بر عهده آنان قرار می‌گیرد.

۷- در فرضی که دو نفر متهم به ارتکاب قتل یک مرد مسلمان باشند و هر یک از آنان ادعا کند که دیگری ضربه را به سر مقتول وارد کرده و دلیل و قرینه‌ای دال بر وارد نمودن ضربه توسط هر یک از آنان وجود ندارد و اولیای دم مقتول قصاص هر دو متهم را تقاضا کنند؛ مسئله از موارد علم اجمالی به ارتکاب قتل توسط یکی از دو نفر است. بنابراین در اجرای ماده ۴۸۲ این قانون، قصاص ساقط است و صاحبان حق می‌توانند بر اساس این ماده، از متهمان مطالبه سوگند کنند. در این صورت چنانچه همگی سوگند یاد کنند، دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود؛ آنگاه که همه یا برخی از اطراف علم اجمالی از اتیان سوگند یا اقامه قسامه امتناع کنند، دیه به‌طور مساوی بر عهده امتناع‌کنندگان ثابت می‌شود و در صورتی که امتناع‌کننده واحد باشد، به تنهایی عهده‌دار پرداخت دیه خواهد بود.

۸- برابر مواد ۴۷۷ و ۴۷۸ ق.م.ا. (۱۳۹۲)، در صورت وجود علم اجمالی به ارتکاب جنایت از ناحیه یک نفر از چند نفر معین، با شرایطی مقرر شده است که دیه به نحو تضامن، تساوی و یا از بیت‌المال پرداخت شود. از ملاک مواد فوق می‌توان در خسارت‌های مالی هم استفاده کرد؛ به‌طور مثال، عده‌ای برای شکار با اسلحه شلیک می‌کنند. یکی از گلوله‌ها به اسب گران قیمت شخصی اصابت می‌کند و اسب می‌میرد. در فرض مسئله، به نظر می‌رسد از وحدت ملاک مواد ۴۷۷ و ۴۷۸ ق.م.ا. در خصوص غیرقتل می‌توان استفاده کرد و گفت خسارت‌های مالی به نسبت مساوی بین اطراف علم اجمالی تقسیم می‌شود و هر یک نسبت به سهم خود ضامن هستند و باید پرداخت کنند؛ لذا پرداخت آن از بیت‌المال وجهی ندارد؛ هر چند که موضوع در فقه مورد اختلاف

است و برخی فقها اعتقاد به قرعه دارند. اداره حقوقی قوه قضاییه در زمان حاکمیت قانون مجازات اسلامی (۱۳۷۰) در خصوص حاکمیت قرعه به غیر مورد قتل چنین اظهار داشته بود: «قرعه به کیفیت مندرج در ماده ۳۱۵ ق.م.ا. (۱۳۷۰) نسبت به غیر مورد قتل قابل تسری نیست. به عبارت دیگر، تحمیل مجازات تعزیری بر کسی که احتمالاً کوچکترین سهل‌انگاری و قصوری نداشته، دور از عدالت و منطق قضایی است و مقام قضایی مربوط بایستی با استفاده از کلیه امکانات و بررسی همه‌جانبه، فرد سهل‌انگار را بیابد و مستند به دلایل به دست آمده، نسبت به صدور حکم و تعیین مجازات برای وی اقدام کند»^(۳).

۹- از اطلاق عبارت «و مواردی که دیه از بیت‌المال مطالبه شود» مذکور در تبصره ماده ۳۴۲ ق.آ.د.ک. اصلاحی ۱۳۹۴/۳/۲۴، چنین استنباط می‌شود که مقررات این تبصره ناظر به تمامی مواردی است که دیه باید از بیت‌المال پرداخت شود؛ از جمله این موارد عبارت است از تبصره ۳ ماده ۱۵۶ و مواد ۳۳۳، ۳۳۴، ۴۳۵، ۴۷۰، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۷، ۴۸۴، ۴۸۵ و ۴۸۷ ق.م.ا. (۱۳۹۲). هم‌چنین اعتبار مربوط به دیه در اعتبارات وزارت دادگستری منظور شده است؛ بنابراین دفاع از دعوای مطالبه دیه از بیت‌المال نیز به عهده وزارت دادگستری است.^(۴)

۱۰- از آنجا که مفروض ماده ۴۷۷ حصول علم اجمالی مبنی بر انتساب قتل یا جرح توسط یکی از افراد گروه معین است، قانون‌گذار در ماده یاد شده با لحاظ دیدگاه‌های فقهی در این خصوص، پرداخت دیه قتل از بیت‌المال را تجویز کرده است، ولی در خصوص دیه جراحات، حکم به مسئولیت مساوی تمامی متهمان داده است و در هر حال بحث تعارض منتهی است.^(۵)

۱۱- مقررات ماده ۴۸۱ ق.م.ا. (۱۳۹۲) ناظر به شرایط اثبات وجود علم اجمالی در وقوع جنایت توسط شخص نامعین از دو یا چند نفر معین است که از جمله آنها تحقق لوث در وقوع جنایت از سوی شخص نامعین از اشخاص معین و وجود ادعا از ناحیه مجنی‌علیه یا اولیای دم مبنی بر ارتکاب جنایت از سوی شخص نامعین از جمع معین و قسامه بر این ادعا است و لذا ماده ۴۸۱ قانون فوق‌الذکر یکی از راه‌های اثبات علم اجمالی موضوع ماده ۴۷۷ همین قانون است که در آن شرایط لوث بر ارتکاب جنایت بر فرد معین وجود ندارد؛ بنابراین دو ماده فوق‌الذکر با یکدیگر مغایرتی نداشته و نیز بر اساس ماده ۴۸۱ ق.م.ا. (۱۳۹۲) قسامه صرفاً یک بار آن هم برای اثبات جنایت توسط شخص نامعین از بین عده‌ای معین اجرا می‌شود و انجام قسامه مجدد در این ماده موضوعیت ندارد. هم‌چنین در فرض حدوث علم اجمالی موضوع ماده ۴۸۱ قانون فوق‌الذکر، با توجه به ماده ۴۸۲ این قانون، در علم اجمالی بدون وجود لوث بر اثبات ارتکاب جنایت توسط شخص معین چنانچه جنایت عمدی باشد قصاص ساقط و حکم به پرداخت دیه می‌شود. بدیهی است تحقق لوث موضوع ماده ۴۷۷ ق.م.ا. جدید می‌تواند موجب قصاص باشد؛ اما در ماده ۴۸۱ همین قانون، لوث موجب ثبوت قصاص نیست و صرفاً موجب حصول علم اجمالی است.^(۵)

۱۲- ماده ۴۷۷ ق.م.ا. فرضی را در نظر گرفته که علم اجمالی به ارتکاب جنایت توسط یک نفر از دو یا چند نفر وجود دارد و اگر همگی آنان بر عدم ارتکاب جنایت سوگند یاد کنند این سوگند با علم اجمالی در تعارض است. به همین مناسبت قانون‌گذار در غیرقتل قائل به گرفتن دیه از آنان به نسبت مساوی شده است.

۱۳- در خصوص مغایرت ماده ۴۷۷ با مقررات باب قسامه می‌توان گفت؛ بین حکم این ماده و مقررات قسامه تعارضی ملاحظه نمی‌شود؛ زیرا در قسامه حاکم بر اثر قرائن و امارات و یا از هر طریق دیگری به ارتکاب قتل از جانب متهم ظن پیدا می‌کند، در حالی که مقررات مذکور در ماده ۴۷۷ علم اجمالی بر وقوع قتل توسط یکی از دو نفر وجود دارد؛ بنابراین چون در قسامه مبنا ظن است و در مقررات مذکور در ماده ۴۷۷ مبنا علم اجمالی است، لذا در موضوع این ماده نمی‌توان به مقررات قسامه تمسک جست.

۱۴- تعیین مجازات تعزیری برای متهمان موضوع ماده ۴۷۷ ق.م.ا. ممکن نیست. بیم تجری که در ماده ۶۱۲ ق.م.ا. (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ از آن نام برده شده است از شمول ماده ۴۷۷ ق.م.ا. خروج موضوعی دارد و در مورد این ماده غیر از دیه مجازات دیگری نمی‌توان تعیین کرد؛ زیرا مرتکب یا مرتکبین رفتار یا رفتارهای مذکور در ماده ۴۷۷ مشخص نیست؛ بنابراین تعیین مجازات تعزیری علاوه بر دیه مقرر در قانون برای مرتکب یا مرتکبین رفتارهای یاد شده فاقد وجهت قانونی است.

گفتار سوم- پرداخت دیه در فرض امتناع اطراف علم اجمالی از اتیان سوگند یا اقامه قسامه نخست- عنصر قانونی

ماده ۴۷۸ ق.م.ا. (۱۳۹۲): «هرگاه همه یا برخی از اطراف علم اجمالی، از اتیان سوگند یا اقامه قسامه امتناع کنند دیه به‌طور مساوی بر عهده امتناع‌کنندگان ثابت می‌شود و در صورتی که امتناع‌کننده یکی باشد به تنهایی عهده‌دار پرداخت دیه خواهد بود. در حکم فوق تفاوتی میان قتل و غیر آن نیست».

این ماده فاقد پیشینه در قانون مجازات اسلامی (۱۳۷۰) است.

دوم- نکات مربوط به ماده ۴۷۸

۱- ماده ۴۷۸ در مقام بیان فرضی است که متهمان که حسب مورد باید سوگند یا قسامه اتیان کنند، از این امر امتناع می‌کنند. در حالی که در ماده ۴۷۷ قانون میان جنایت موجب قتل و غیر آن تفاوتی گذاشته شده بود؛ اما در این ماده تفاوتی بین اقسام جنایت‌ها دیده نشده است.

۲- در این ماده، حکم دو فرض شامل تحقق لوث و فقدان آن بیان شده و بین مواردی که منشأ علم اجمالی اقرار یا دلیل و یا امارات دیگر باشد، تفکیکی قائل نشده است.

۳- طبق ماده ۴۷۸ ق.م.ا. در صورتی که همه یا برخی از اطراف علم اجمالی از اتیان سوگند یا اقامه قسامه خودداری کنند، دیه به‌طور مساوی بر عهده امتناع‌کنندگان ثابت می‌شود و فرقی میان قتل و غیرقتل نیست. چنانچه یکی از اطراف علم اجمالی، وارث مقتول باشد، امتناع وی از اتیان سوگند یا اقامه قسامه موجب محرومیت از کل ارث و حتی دیه خواهد بود و در صورتی که قتل شبه‌عمد یا خطای محض باشد، فقط از دیه ارث نمی‌برد و از دیگر ترکه مقتول سهم خواهد داشت.

گفتار چهارم- پرداخت دیه در فرض وقوع جنایت ناشی از رفتار چند نفر و مشخص نبودن مرتکب رفتارهای موجب جنایت نخست- عنصر قانونی

ماده ۴۷۹ ق.م.ا. (۱۳۹۲): «هرگاه کسی در اثر رفتار عده‌ای کشته یا مصدوم شود و جنایت مستند به برخی از رفتارها باشد و مرتکب هر رفتار مشخص نباشد، همه آنها باید دیه نفس یا دیه صدمات را به‌طور مساوی بپردازند».

حکم این ماده بدین شکل در قانون سابق وجود نداشت و از نوآوری‌های قانون مجازات اسلامی جدید است.

دوم- نکات مربوط به ماده ۴۷۹

۱- اطلاق این ماده شامل جنایات عمدی و غیرعمدی می‌شود.

۲- این ماده ناظر به حالتی است که جنایت منتسب به برخی از رفتارها باشد؛ به عنوان مثال، سه نفر شلیک می‌کنند و مجنی‌علیه بر اثر شلیک یکی از آنها فوت می‌کند اما معلوم نیست این شلیک از سوی کدام یک از آنها صورت گرفته است و فرض بر آن است که لوث هم در میان نیست.

۳- بین دو عبارت «در اثر رفتار عده‌ای کشته یا مصدوم شود» و «مرتکب هر رفتار مشخص نباشد» تعارضی وجود ندارد؛ زیرا بلافاصله پس از عبارت «در اثر رفتار عده‌ای کشته یا مصدوم شود»، مقرر شده است: «و جنایت مستند به برخی از رفتارها باشد».

۴- حکم به تساوی در پرداخت دیه، در صورتی است که انتساب جنایت به تمامی مسئولان پرداخت دیه به صورت علم اجمالی محرز باشد و در صورت علم تفصیلی به برخی از آنها، فقط او ضامن خواهد بود.

۵- با توجه به عبارت «مستند به برخی رفتارها»، ملاک، استناد جنایت به رفتار ارتكابی مرتکبین است و نیازی به تبانی یا وحدت قصد میان ایشان نیست. در اینجا همین قدر مشخص است که مجنی‌علیه در اثر رفتارهای ارتكابی یک جمع کشته شده و جنایت مستند به همه رفتارها نیست. در عین حال مشخص هم نیست که مرتکب یا مرتکبان رفتارهایی که جنایت مستند به آن است کدام یک از افراد جمع بوده است و به واسطه وجود شبهه، امکان صدور حکم به قصاص وجود ندارد؛ به عنوان مثال، فردی از ناحیه چند نفر مورد ضرب و جرح قرار می‌گیرد و مشخص است که در اثر یک ضربه به سر کشته شده است و

دوم- نکات مربوط به ماده ۴۸۰

۱- این ماده در مقام بیان حالتی است که اماراتی برای ارتکاب جرم از سوی دو یا چند نفر معین وجود دارد؛ لیکن در مورد یکی از آنها لوث وجود دارد که در این صورت طبق مقررات قسامه عمل می‌شود.

۲- قسامه منحصر به موارد لوث است. به عبارت دیگر، در مواردی که موضوع از موارد لوث تشخیص داده می‌شود نوبت به قسامه می‌رسد. علم اجمالی وقتی است که می‌دانیم یکی از چند نفر معین مرتکب جنایت شده، ولی نمی‌دانیم که کدام یک از این چند نفر معین جانی است. در چنین حالتی، چنانچه حاکم به ارتکاب جنایت از ناحیه فرد معینی از اطراف علم اجمالی ظن پیدا کند، از موارد لوث است و طبق ماده ۴۸۰ ق.م.ا. باید نسبت به او قسامه اجرا شود. به عبارت دیگر، در فرض ماده مذکور، اثبات جنایت از طریق قسامه متعین است.

۳- منظور از «امکان اثبات جنایت» در ماده ۴۸۰ ق.م.ا. (۱۳۹۲)، این است که چون در فرض این ماده قرائن ظنی علیه فرد معینی از اطراف علم اجمالی وجود دارد و از موارد لوث است، طبق مقررات قسامه عمل می‌شود و در صورت اجرای مقررات قسامه، با توجه به اینکه طبق مواد ۱۶۰ و ۳۱۲ قانون مذکور سوگند و قسامه از ادله اثبات جرم است، بنابراین امکان اثبات جنایت نیز وجود دارد.

۴- فرض مقرر در ماده ۴۷۹ ق.م.ا. با آنچه در ماده ۴۸۰ همین قانون آمده متفاوت است. در ماده ۴۸۰ همان‌طور که در بند یک ذیل این ماده اعلام شد، به لحاظ تحقق لوث مقررات قسامه اجرا می‌شود؛ حال آن که مورد پیش‌بینی شده در ماده ۴۷۹ از موارد لوث نیست و اجرای مقررات قسامه در فرض این ماده منتفی است.

که پلیس‌ها بر خلاف مقررات تیراندازی کرده باشند و در غیر این صورت، مسئولیتی متوجه پلیس نیست و سازمان متبوع به عنوان بیت‌المال، دیه را پرداخت می‌کند.



اختیار مقرر در تبصره ماده ۴۷۷ مبنی بر رجوع اولیای دم به هر یک از متهمان به معنای حق و اختیار ولی دم است؛ بنابراین در مواردی که متهمان همگی اقرار کرده‌اند، پرداخت دیه از محل بیت‌المال مجوز قانونی ندارد. پرداخت دیه از بیت‌المال صرفاً در صورتی تجویز شده است که با وجود علم اجمالی، متهمان همگی منکر باشند؛ در این صورت چنانچه همگی سوگند یاد کنند، دیه از بیت‌المال پرداخت خواهد شد.



۸- در موارد لوث، چنانچه شاکی اقامه قسامه نکند و از مطالبه قسامه از متهم نیز خودداری کند و یا متهم در دسترس نباشد، مطابق مقررات ماده ۳۱۸ ق.م.ا. (۷) باید عمل شود و فرض سؤال از شمول ماده ۴۷۹ قانون مذکور خارج است. (۸)

گفتار پنجم- اثبات جنایت علیه شخص معین از اطراف علم اجمالی با قسامه

نخست- عنصر قانونی

ماده ۴۸۰ ق.م.ا: «در موارد تحقق لوث و امکان اثبات جنایت، علیه شخصی معین از اطراف علم اجمالی با قسامه، طبق مقررات قسامه عمل می‌شود». مشابه حکم این ماده در قانون سابق وجود نداشت و از نوآوری‌های قانون مجازات اسلامی جدید محسوب می‌شود.

هیچ یک از ضربات وارد شده به دیگر نواحی بدن نظیر شکم، صورت و سینه منجر به مرگ وی نشده است؛ لیکن معلوم نیست که ضربه وارده به سر از ناحیه کدام یک از ایشان ایراد شده است. در چنین مواردی قطعاً فرض اشتراک در قتل منتفی است و از این رو مقنن حکم به ضمان کلیه افراد به‌طور مساوی در پرداخت دیه داده است. ۶- به نظر می‌رسد در هیچ فرضی، موضوع این ماده مشمول مواد ۶۱۲ و ۶۱۴ نخواهد بود؛ زیرا در فرض مواد ۶۱۲ و ۶۱۴ مرتکب معین و مشخص است؛ در حالی که در فرض ماده ۴۷۹ مرتکب مشخص نیست؛ مانند اینکه دو نفر با اسلحه‌های مشابه و یکسان دو گلوله به سمت مجنی‌علیه شلیک کنند و یکی به موضع حساس و کشنده و دیگری به موضع غیرکشنده اصابت کند و معلوم نباشد گلوله‌ای که موجب مرگ شده از کدام اسلحه شلیک شده است. در هر حال شایسته بود که مقنن در رابطه با کیفر تعزیری این فرض به صراحت تعیین تکلیف می‌کرد.

اداره حقوقی قوه قضاییه نیز در یک نظریه مشورتی^(۹) آورده است: «چون مرتکب یا مرتکبین رفتار یا رفتارهای مذکور در ماده ۴۷۹ ق.م.ا. (۱۳۹۲) مشخص نیست؛ بنابراین تعیین مجازات تعزیری علاوه بر دیه مقرر در قانون برای مرتکب یا مرتکبین رفتارهای یادشده فاقد وجهت قانونی است».

۷- تصور کنید در درگیری بین پلیس و سارقان، عابر پیاده‌ای زخمی شده است؛ با بررسی صورت گرفته بر روی اسلحه‌ها، تشخیص اینکه گلوله از چه اسلحه‌ای شلیک شده است ممکن نیست. بر اساس ماده ۴۷۹ ق.م.ا، دیه به‌طور مساوی توسط اطراف علم اجمالی پرداخت می‌شود؛ بدین ترتیب که پلیس‌ها به نسبت مساوی باید دیه را بپردازند. البته این در صورتی است

گفتار ششم - اثبات جنایت در فرض

معرفی شخص نامعین از میان چند

نفر معین به عنوان مرتکب جنایت از

سوی مجنی علیه یا اولیای دم

نخست - عنصر قانونی

ماده ۴۸۱ ق.م.ا: «هرگاه مجنی علیه یا اولیای دم ادعا کنند که مرتکب شخصی نامعین از دو یا چند نفر معین است، در صورت تحقق لوث، مدعی می تواند اقامه قسامه نماید. با اجرای قسامه بر مجرم بودن یکی از آنها، مرتکب به علم اجمالی مشخص می شود و مفاد مواد فوق اجرا می گردد».

حکم این ماده فاقد پیشینه تقنینی است و از نوآوری های ق.م.ا. (۱۳۹۲) با هدف رفع خلأهای قانون سابق محسوب می شود.

دوم - نکات مربوط به ماده ۴۸۱

۱- حکم این ماده ناظر به حالتی است که مجنی علیه یا اولیای دم ادعا می کنند که مرتکب شخصی غیر معین از بین چند نفر معین است. در این صورت چنانچه لوث محقق باشد، مدعی برای اثبات همین موضوع اقامه قسامه می کند و پس از اجرای قسامه، چون مجرم بودن یکی از آنها به علم اجمالی و با قسامه ثابت شد، زمینه اجرای ماده ۴۷۷ ق.م.ا. (۱۳۹۲) فراهم می شود؛ یعنی آنچه که در مورد علم اجمالی بر اساس ماده ۴۷۷ پذیرفته بودیم را اجرا می کنیم.

۲- منظور از عبارت: «با اجرای قسامه بر مجرم بودن یکی از آنها» یکی لاعلی التعین است.

۳- اطلاق این ماده شامل جنایت عمدی و غیر عمدی می شود.

گفتار هفتم - حکم جنایت عمدی در

فرض علم اجمالی به انتساب جنایت

به یکی از دو یا چند نفر و عدم امکان

تعیین مرتکب

نخست - عنصر قانونی

ماده ۴۸۲ ق.م.ا: «در موارد علم اجمالی به انتساب جنایت به یکی از دو یا چند نفر و عدم امکان تعیین مرتکب، چنانچه جنایت عمدی باشد، قصاص ساقط و حکم به پرداخت دیه می شود».

مفاد این ماده فاقد پیشینه در قانون سابق است.

طبق ماده ۴۷۸ ق.م.ا، در صورتی که همه یا برخی از اطراف علم اجمالی از اتیان سوگند یا اقامه قسامه خودداری کنند، دیه به طور مساوی بر عهده امتناع کنندگان ثابت می شود و فرقی میان قتل و غیر قتل نیست. چنانچه یکی از اطراف علم اجمالی، وارث مقتول باشد، امتناع وی از اتیان سوگند یا اقامه قسامه موجب محرومیت از کل ارث و حتی دیه خواهد بود و در صورتی که قتل شبه عمد یا خطای محض باشد، فقط از دیه ارث نمی برد و از دیگر ترکه مقتول سهم خواهد داشت.

دوم - نکات مربوط به ماده ۴۸۲

۱- این ماده تکلیف دو ماده پیش از این (مواد ۴۸۰ و ۴۸۱) را نیز روشن می کند و در آن دو مورد هم باید حکم به دیه داد.

۲- این ماده منصرف از پرداخت دیه توسط عاقله است؛ زیرا در این ماده، دیه به عنوان مجازات برای مرتکب در نظر گرفته شده است؛ حال آنکه دیه ای که توسط عاقله پرداخت می شود، جبران خسارت است نه مجازات. همچنین پرداخت دیه از محل بیت المال نیز متصور نیست؛ زیرا موارد پرداخت دیه از بیت المال معلوم و مشخص است و در فرض ماده ۴۸۲

انتساب جنایت به مرتکب اجمالاً معلوم است و پرداخت دیه توسط بیت المال این مورد را شامل نمی شود، بنابراین خود مرتکب باید دیه را بپردازد.

۳- منظور از عبارت «حکم به پرداخت دیه می شود»، آن است که در جنایت عمدی هم قصاص ساقط است و دیه را مرتکب باید پرداخت کند. حال در فرض علم اجمالی، بر اساس مواد ۴۷۷ و ۴۷۸ ق.م.ا، دیه از همه افراد به صورت مساوی اخذ می شود. پس دیه باید توسط مرتکب پرداخت شود و چون به طور تفصیل نمی دانیم که مرتکب چه کسی است، همه افرادی که امکان انتساب جنایت به آنها وجود دارد باید دیه را بپردازند؛ مگر آن که یک یا چند نفر از آنها از اتیان سوگند امتناع کنند که در این صورت دیه را فقط همان ها پرداخت می کنند. مبنای این دیدگاه، قاعده «عدل و انصاف» است.

۴- در تمامی مواردی که به خاطر علم اجمالی، دیه به طور مساوی بین اطراف علم اجمالی تقسیم می شود، مجازات تعزیری منتفی است و نسبت به هیچ یک اجرا نمی شود.

گفتار هشتم - حکم پرداخت دیه در

فرض اقرار دو نفر به ارتکاب جنایت

موجب دیه

نخست - عنصر قانونی

ماده ۴۸۳ ق.م.ا: «هرگاه کسی اقرار به جنایت موجب دیه کند سپس شخص دیگری اقرار کند که مرتکب همان جنایت شده است و علم تفصیلی به کذب یکی از دو اقرار نباشد، مدعی مخیر است فقط از یکی از آن دو مطالبه دیه کند».

حکم موضوع این ماده در مواد ۲۳۵ و ۲۳۶ ق.م.ا. (۱۳۷۰) بدین نحو پیش بینی شده بود:

(۱) ماده ۲۳۵: «اگر کسی به قتل عمدی شخصی اقرار نماید و دیگری به قتل

خطایی همان مقتول اقرار کند ولی دم در مراجعه به هر یک از این دو نفر مخیر است که برابر اقرارش عمل کند و نمی‌تواند مجازات هر دو را مطالبه کند».

۲) ماده ۲۳۶: «اگر کسی به قتل عمدی شخصی اقرار کند و پس از آن دیگری به قتل عمدی همان مقتول اقرار نماید، در صورتی که اولی از اقرارش برگردد قصاص یا دیه از هر دو ساقط می‌شود و دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود و این در حالی است که قاضی احتمال عقلایی ندهد که قضیه توطئه‌آمیز است».

دوم- نکات مربوط به ماده ۴۸۳

۱- منظور از عبارت «اقرار به جنایت موجب دیه» اعم از آن است که نوع جنایت شبه‌عمد یا خطای محض باشد یا جنایت عمدی که امکان قصاص وجود نداشته باشد.

۲- اقرار به شرکت در جنایت موجب دیه، از شمول این ماده خارج است.

۳- فلسفه حکم این ماده آن است که مطابق قاعده «اقرارالعقلا علی انفسهم جایز»، اقرار هر یک از دو اقرارکننده علیه خودش حجت است؛ لیکن ولی مقتول نمی‌تواند طبق هر دو اقرار عمل کند؛ زیرا اجمالاً می‌داند که یکی از آنها واقعاً قاتل نیست.

گفتار نهم- حکم پرداخت دیه در فرض عدم شناسایی قاتل نخست- عنصر قانونی

ماده ۴۸۴ ق.م.ا: «در موارد وقوع قتل و عدم شناسایی قاتل که با تحقق لوث نوبت به قسامه مدعی علیه برسد و او اقامه قسامه کند، دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود و در غیر موارد لوث چنانچه نوبت به سوگند متهم برسد و طبق مقررات بر عدم انجام قتل سوگند بخورد دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود».

حکم این ماده فاقد پیشینه صریح در ق.م.ا. (۱۳۷۰) است، لیکن می‌توان تبصره ماده ۲۴۴ قانون پیش‌گفته الحاقی ۱۳۸۰/۱۰/۲۳ را به عنوان پیشینه قانونی مورد نظر داشت. مطابق این تبصره: «در موارد قسامه چنانچه برائت مدعی علیه ثابت شود و قاتل مشخص نباشد، دیه مقتول از بیت‌المال پرداخت می‌شود».

دوم- نکات مربوط به ماده ۴۸۴

۱- این ماده در موارد وقوع قتل و عدم شناسایی قاتل، چند مطلب را بیان می‌کند: نخست، چنانچه قتل از موارد لوث باشد و با نکل مدعی نوبت به اقامه قسامه توسط مدعی علیه برسد، پس از اقامه قسامه توسط وی، دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود؛

دوم، اگر قتل از موارد لوث نباشد، چنانچه نوبت به سوگند متهم برسد، با سوگند وی دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود؛

سوم، اگر قتل از موارد لوث نباشد، چنانچه نوبت به سوگند متهم برسد و وی قسم یاد نکند، شخصاً باید دیه را پرداخت کند و نوبت به پرداخت دیه از بیت‌المال نمی‌رسد. این مطلب از مفهوم مخالف عبارت «طبق مقررات بر عدم انجام قتل سوگند بخورد» استنباط می‌شود.

۲- مهم‌ترین مبنای فقهی ثبوت دیه بر عهده بیت‌المال در مواردی که حکم به پرداخت دیه از بیت‌المال داده شده است، قاعده «لایبطل دم امری مسلم» است.

۳- به‌طور کلی پرداخت دیه از بیت‌المال موجب برائت ذمه قاتل نیست و قاتل در صورت شناسایی و دستگیری قابل تعقیب است و در صورتی که اولیای دم وجه دریافتی را به عنوان دیه به بیت‌المال مسترد کنند، حق قصاص قاتل را خواهند داشت.^(۹) اداره حقوقی قوه قضاییه به موجب یک نظریه مشورتی^(۱۰) این برداشت را تأیید کرده است: «پرداخت دیه از بیت‌المال به معنا و مفهوم

برائت جانی نیست؛ بنابراین چنانچه پس از پرداخت دیه به اولیای دم، جانی شناسایی و دستگیر و اقرار به قتل کرده باشد، تعقیب و مجازات او فاقد اشکال قانونی است؛ مضافاً به اینکه قتل عمد جنبه عمومی نیز دارد. النهایه دیه مأخوذه از بیت‌المال باید مسترد شود».

گفتار دهم- حکم فرض کشته شدن محکوم به قصاص عضو یا تعزیر یا حد غیرمستوجب سلب حیات یا صدمه دیدن وی بیش از مجازات مورد حکم در اثر اجرای مجازات نخست- عنصر قانونی

ماده ۴۸۵ ق.م.ا. (۱۳۹۲): «هرگاه محکوم به قصاص عضو یا تعزیر یا حد غیرمستوجب سلب حیات در اثر اجرای مجازات کشته شود یا صدمه‌ای بیش از مجازات مورد حکم به او وارد شود، چنانچه قتل یا صدمه عمدی یا مستند به تقصیر باشد، مجری حکم حسب مورد به قصاص یا دیه محکوم می‌شود. در غیر این صورت، در مورد قصاص و حد ضمان منتفی است و در تعزیرات دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود. تبصره- چنانچه ورود آسیب اضافی مستند به محکوم علیه باشد ضمان منتفی است».

ماده ۴۸۵ ق.م.ا.^(۱۱) فاقد پیشینه تقنینی است؛ لیکن فرض مندرج در آن با فرض مندرج در ماده ۵۷۹ ق.م.ا. (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ تا حدی قابل انطباق است؛ با این تفاوت که در ماده اخیر الذکر، قانون‌گذار در مقام تعزیر است.

مطابق ماده ۵۷۹ پیش‌گفته: «چنانچه هر یک از مأمورین دولتی محکومی را سخت‌تر از مجازاتی که مورد حکم است مجازات کند یا مجازاتی کند که مورد حکم نبوده است، به حبس از شش ماه تا سه سال محکوم خواهد شد و چنانچه این عمل به دستور فرد دیگری انجام شود فقط آمر به مجازات مذکور محکوم می‌شود و چنانچه

این عمل موجب قصاص یا دیه باشد، مباشر به مجازات آن نیز محکوم می‌گردد و اگر اقدام مزبور متضمن جرم دیگری نیز باشد مجازات همان جرم حسب مورد نسبت به مباشر یا آمر اجرا خواهد شد.

دوم- نکات مربوط به ماده ۴۸۵

۱- این ماده در خصوص پرداخت دیه از بیت‌المال، در مقام بیان حالتی است که جنایت صرفاً بر اثر اجرای مجازات تعزیری و بدون هیچ‌گونه تقصیر اتفاق افتد.

۲- موضوع ماده ۵۷۹ ق.م.ا. (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵^(۱۲) از شمول این ماده خارج است.

۳- مستند تفکیک بین مجازات تعزیری با مجازات‌های مستوجب حدود و قصاص، صرفاً روایاتی است که برخی از فقها به آنها استناد کرده‌اند.

۴- منظور از مجازات در این ماده، مجازاتی است که طبق حکم دادگاه صادر شده باشد.

گفتار یازدهم- حکم فرض ثبوت عدم صحت حکم پس از اجرای مجازات نخست- عنصر قانونی

ماده ۴۸۶ ق.م.ا. (۱۳۹۲): «هرگاه پس از اجرای حکم قصاص، حد یا تعزیر که موجب قتل یا صدمه بدنی شده است، پرونده در دادگاه صالح طبق مقررات آیین دادرسی رسیدگی مجدد شده و عدم صحت آن حکم ثابت شود، دادگاه رسیدگی‌کننده مجدد، حکم پرداخت دیه از بیت‌المال را صادر و پرونده را با ذکر مستندات جهت رسیدگی به مرجع قضایی مربوط ارسال می‌نماید تا طبق مقررات رسیدگی شود. در صورت ثبوت عدم یا تقصیر از طرف قاضی صادرکننده حکم قطعی، وی ضامن است و به حکم مرجع مذکور، حسب مورد به قصاص یا تعزیر مقرر در کتاب پنجم «تعزیرات» و بازگرداندن دیه به بیت‌المال محکوم می‌شود».

حکم موضوع این ماده جدید است و فاقد پیشینه تقنینی است.

دوم- نکات مربوط به ماده ۴۸۶

۱- این ماده در مقام بیان حکم خطای دادرسی توسط دادگاه صادرکننده حکم قطعی است و شامل دیگر مراحل رسیدگی؛ اعم از تحقیقات مقدماتی و رسیدگی در دادگاه بدوی نمی‌شود. البته ممکن است رأی صادره از دادگاه صادرکننده رأی قطعی حسب مورد توسط دو یا سه قاضی صادر شده باشد که در این صورت شامل همه آنها می‌شود.

۲- اگر قاضی اجرای احکام کیفری یا دادستان به وقوع اشتباه در حکم پی‌برد و به وظیفه قانونی خود مبنی بر اعلام اشتباه عمل نکند، این امر حسب مورد ممکن است جرم یا تخلف باشد؛ لیکن عمل وی مشمول این ماده نخواهد بود.

۳- «تقصیر» در اینجا به معنای سهل‌انگاری و عدم رعایت غیرعمدی مقررات و بی‌احتیاطی و بی‌مبالاتی و یا همان تقصیر کیفری مطرح‌شده در تبصره ماده ۱۴۵ ق.م.ا. (۱۳۹۲)^(۱۳) است و در صورت فقدان تقصیر و کوتاهی، بیت‌المال ضامن خواهد بود. مبنای جبران خسارت نیز فرضیه تقصیر مطلق یا فرضیه خطر است؛ چرا که قاضی باید برای اجرای عدالت و استوار کردن نظام اجتماعی کوشش کند و دولت نیز که خواه ناخواه از این رهگذر فایده می‌برد، باید خسارت ناشی از حکم مبتنی بر اشتباه را جبران کند.^(۱۴)

۴- منظور از مجازات تعزیری موضوع این ماده، به قرینه ماده ۴۴۷ همین قانون،^(۱۵) حسب مورد مجازات مندرج در مواد ۶۱۲ و ۶۱۴ ق.م.ا. (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ است.

۵- در فرض این ماده چنانچه حکم به پرداخت دیه از بیت‌المال صادر شود، سپس دادگاه بعدی قضات صادرکننده حکم قبلی را به قصاص محکوم کند،

از آنجا که پرداخت دیه از بیت‌المال به صورت موقت است؛ بنابراین دیه دریافتی از بیت‌المال مسترد خواهد شد.

۶- ماده ۴۸۶ ق.م.ا. (۱۳۹۲) حالتی را در نظر گرفته که اجرای حکم قصاص، حد یا تعزیر موجب قتل یا صدمه بدنی شده و پرونده به یکی از طرق فوق‌العاده (مانند اعاده دادرسی) مجدداً مورد رسیدگی قرار گرفته و عدم صحت حکم قطعی اجرا شده، ثابت شده است. در چنین حالتی دادگاه رسیدگی‌کننده مجدد، حکم به پرداخت دیه از بیت‌المال به خسارت‌دیده صادر می‌کند و پرونده را با ذکر مستندات جهت رسیدگی به مرجع قضایی مربوط ارسال می‌دارد که در صورت ثبوت عمد یا تقصیر از طرف قاضی صادرکننده حکم قطعی، حسب مورد وی را به قصاص یا تعزیر و بازگرداندن دیه به بیت‌المال محکوم کند؛ بنابراین منظور از «مرجع مذکور» در قسمت آخر این ماده، مرجع قضایی اخیرالذکر است.^(۱۶)

گفتار دوازدهم- حکم پرداخت دیه در فرض شناخته نشدن قاتل یا کشته شدن فرد در اثر ازدحام نخست- عنصر قانونی

ماده ۴۸۷ ق.م.ا. (۱۳۹۲): «اگر شخصی به قتل برسد و قاتل شناخته نشود یا بر اثر ازدحام کشته شود دیه از بیت‌المال پرداخت می‌گردد».

ماده ۲۵۵ ق.م.ا. (۱۳۷۰) بدین نحو مقرر کرده بود: «هرگاه شخصی در اثر ازدحام کشته شود و یا جسد مقتولی در شارع عام پیدا شود و قرائن ظنی برای قاضی بر نسبت قتل به او یا شخص یا جماعتی نباشد، حاکم شرع باید دیه او را از بیت‌المال بدهد. اگر شواهد ظنی نزد حاکم اقامه شود که آن قتل به شخص یا اشخاص معین منسوب است، مورد از موارد لوث خواهد بود».

دوم- نکات مربوط به ماده ۴۸۷

۱- قانون مجازات اسلامی (۱۳۷۰) حکم این ماده را در کتاب قصاص آورده بود و از موارد منتفی شدن قصاص بود اما قانون مجازات اسلامی جدید به درستی این حکم را در کتاب دیات آورده است.

۲- در قانون مجازات اسلامی جدید به تسری حکم دیه قتل بر جرح در مواردی که دیه باید از بیت‌المال پرداخت شود تصریح نشده است؛ به استثنای موضوعی که در محدوده مواد ۴۳۵، ۴۷۴ و ۴۷۵ باشد؛ لیکن با توجه به فتاوی برخی از فقهای معاصر که تسری دیه قتل بر بیت‌المال به جرح را تجویز کرده‌اند؛ و با استفاده از ملاک ماده ۴۸۷ این قانون و اینکه خون مسلمان نباید هدر رود، می‌توان به پرداخت دیه از بیت‌المال در صورت مطالبه مصدوم حکم صادر کرد.

۳- اجرایی کردن موضوع پرداخت دیه از بیت‌المال به این ترتیب است که با مطالبه دیه از سوی شاکی یا اولیای دم به طرفیت بیت‌المال که به استناد مواد ۴۷۰ و ۴۸۷ این قانون به عمل می‌آید، پرونده کیفری بدون صدور قرار جلب به دادرسی و کیفرخواست حسب مورد به دادگاه کیفری یک یا دو ارسال می‌شود و دادگاه با بررسی موضوع و احراز شرایط قانونی، حکم به پرداخت دیه از بیت‌المال صادر می‌کند.^(۱۷)

۴- حکم ماده ۴۸۷ ق.م.ا. ناظر به موارد مرگ غیرطبیعی و من غیرحق است و شامل مرگ‌های ناشی از قوه قهریه و بلایای طبیعی نمی‌شود. به همین دلیل مقنن از واژه «قتل» و «کشته» شدن استفاده کرده است. قاعده کلی آن است که هرگاه مسلمانی را کشته بیابند و قرائن ظنی برای انتساب قتل او به شخص یا اشخاص معینی نباشد و لوث نیز محقق نشود، دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود؛

بنابراین در صورتی بیت‌المال مسئول پرداخت دیه است که اصل قتل و کشته شدن مجنی‌علیه به دست یک عامل انسانی (به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم) محرز باشد؛ لیکن قاتل یا مرتکب شناسایی نشود، از این رو شامل مرگ طبیعی و کشته شدن به دست عوامل غیرانسانی نظیر سیل، زلزله و حیوانات نمی‌شود.

۵- برای احراز شمول حکم این ماده به موردی خاص، نظریه پزشکی قانونی در خصوص علت فوت اخذ می‌شود. چنانچه با در نظر گرفتن نظریه پزشکی قانونی و دیگر شواهد موجود در پرونده، وقوع قتل محرز شود، موضوع مشمول این ماده خواهد بود. در این قبیل موارد، گزارش اولیه پلیس و آثار موجود در صحنه کشف جسد در کنار نظریه پزشکی قانونی اهمیت به سزایی دارد.

۶- احکام دیات مقرر در قانون مذکور و به ویژه احکام مربوط به پرداخت دیات توسط بیت‌المال، نسبت به موارد قتل‌های واقع شده پیش از سال ۱۳۹۲ نیز تسری می‌یابد؛ اولاً، مقررات مربوط به دیات در این قانون، برگرفته از شرع انور و احکام فقهی است و در مواردی که پیش از لازم‌الاجرا شدن این قانون به وقوع پیوسته است نیز باید اعمال شود و آنچه در ماده ۱۰ قانون مذکور راجع به عطف به ماسبق نشدن قوانین آمده، ناظر به مقررات و نظامات دولتی (تعزیرات به استثنای تعزیرات منصوص شرعی) و اقدام تأمینی و تربیتی است و شامل مقررات مربوط به قصاص و دیات نمی‌شود و فرض بر این است که مقنن به موجب قانون صدرالذکر، مقررات مربوط به دیات را با لحاظ جزئیات امر و نکاتی که در قانون سابق مسکوت بوده، تصویب کرده است؛ ثانیاً، ماده ۴۸۷ این قانون جانشین ماده ۲۵۵ ق.م.ا. مصوب ۱۳۷۰ است؛ بنابراین چنانچه تحقیقات به حد

کفایت انجام پذیرد ولی موجبات شناسایی متهم یا متهمان فراهم نشود؛ به نحوی که قاضی تحقیق عرفاً هر آنچه را لازم بوده انجام داده باشند، با درخواست اولیای دم به پرداخت دیه از بیت‌المال، پرونده بدون صدور قرار جلب به دادرسی و کیفرخواست به دادگاه کیفری ارسال می‌شود و دادگاه نیز حکم به پرداخت دیه از بیت‌المال صادر می‌کند. ضمناً موارد پرداخت دیه از صندوق تأمین خسارت‌های بدنی متفاوت از موارد پرداخت دیه از بیت‌المال است و احکام هر یک نیز متفاوت می‌باشد.

۷- در مورد قتل بر اثر ازدحام، لازم است که اثبات شود مجنی‌علیه در اثر ازدحام کشته شده است و احراز رابطه علیت بین ازدحام و مرگ ضروری است و همچنین لازم است که مرتکب شناخته نشود؛ بنابراین حکم این ماده در هیچ فرضی شامل قتل در منازعه نمی‌شود؛ زیرا در جرم شرکت در منازعه، قدر متیقن آن است که مرتکب یکی از چند نفر شرکت‌کننده در منازعه است و انتساب رفتاری که منتهی به مرگ مجنی‌علیه شده به یکی از چند نفر شرکت‌کننده در نزاع نامشخص است؛ لیکن حکم این ماده در مواردی که هویت قاتل شناسایی نشده و اساساً مشخص نیست که چه شخصی مرتکب قتل شده است، جاری می‌شود.^(۱۸)

۸- در کلیه موارد پرداخت دیه از بیت‌المال، مطالبه اولیای دم ضروری است.

۹- چنانچه در تصادف منتهی به فوت، راننده فرار کند و شناسایی نشود، فرض مسئله را می‌توان از مصادیق ماده ۴۸۷ ق.م.ا. دانست و به واسطه نامعلوم بودن هویت قاتل، باید به پرداخت دیه از بیت‌المال حکم شود.

۱۰- ماده ۴۸۷ در شرایط عدم شناسایی قاتل یا متواری بودن و عدم امکان دسترسی به وی قابل اعمال است و قانون‌گذار

شرط خاصی برای مقتول از حیث تابعیت یا مذهب قائل نشده است. علاوه بر آن، قانون مجازات اسلامی جنبه سرزمینی دارد و در مورد کلیه سکنه ایران با هر تابعیتی اعمال می‌شود و میان مقتول ایرانی و مقتول تبعه بیگانه جهت پرداخت دیه از بیت‌المال در صورت تحقق موجبات قانونی فرقی نیست و اگر بگوییم در فرض مسئله دیه از بودجه دولت پرداخت می‌شود، مناسب‌تر است.^(۱۹)

۱۱- چنانچه بنیاد شهید و امور ایثارگران مقتولی را در زمره شهدا محسوب کند و به دلیل عدم شناسایی قاتل، با استفاده از ملاک این ماده، دیه وی از بیت‌المال پرداخت شود و همچنین خانواده وی تحت پوشش بنیاد شهید قرار گیرند، فاقد اشکال قانونی است؛ زیرا بین برقراری حقوق و مستمری برای بازماندگان مقتول و اخذ دیه از بیت‌المال تعارضی وجود ندارد.^(۲۰)

۱۲- عبارت «به قتل برسد» در ماده قانونی فوق مطلق است و از این حیث که آیا قتل باید در قلمرو سرزمینی جمهوری اسلامی ایران محقق شود یا قتل‌های ارتكابی خارج از قلمروی ایران را هم در برمی‌گیرد، دارای ابهام است. «نظر به اینکه مقررات مربوط به پرداخت دیه از بیت‌المال در قوانین کیفری جمهوری اسلامی ایران آمده است و طبق ماده ۳ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) قوانین کیفری کشور ما درون‌مرزی است؛ لذا دیه مسلمان ایرانی که در ازدحام زیارت خانه خدا کشته شود، مشمول مقررات پرداخت دیه از بیت‌المال جمهوری اسلامی ایران است.»^(۲۱) بر مبنای نظر اخیر، حکم ماده ۴۸۷ شامل بزه‌دیدگان خارج از قلمروی حاکمیت ایران نیز می‌شود. البته در این خصوص نظر مخالف هم ارائه شده است.^(۲۲)

۱۳- ماده ۴۸۷ برگرفته از فقه و روایات است و مفاد آن مورد اتفاق فقهاست. این ماده اطلاق دارد و قیدی مبنی بر ضرورت

گذشت مدت زمانی از وقوع قتل و شناخته نشدن قاتل بر حکم آن وارد نشده است. دلیل آن نیز واضح است و اساساً در چنین مواردی قانون نمی‌تواند مدت زمان مشخصی را تعیین کند؛ زیرا مدت زمان روشن شدن این حقیقت که جانی قابل شناسایی نیست، بسته به وضعیت پرونده متفاوت است. افزون بر آن، شناخته نشدن قاتل یک مفهوم عرفی است و شرعاً نیز برای آن وقت و مدتی تعیین نشده و تشخیص تحقق این مفهوم عرفی با مرجع قضایی است و مهم آن است که برای دادگاه اطمینان حاصل شود که قاتل قابل شناسایی نیست.

۱۴- از جهت فقهی، در این مورد که آیا می‌توان دیه جراحات را از بیت‌المال پرداخت کرد، دو دیدگاه مطرح شده است: دیدگاه نخست، این است که ضمان بیت‌المال مانند پرداخت دیه از سوی عاقله یک استثنا است و جز در مواردی که در قانون یا شرع مقدس وارد شده است نمی‌توان حکم به پرداخت دیه جراحات از بیت‌المال صادر کرد. دیدگاه دیگری نیز ارائه شده است که برخی از فقیهان با استناد به اطلاق قاعده «لا یبطل دم امر مسلم» معتقدند که دیه جراحات را نیز می‌توان از بیت‌المال پرداخت کرد.

به نظر می‌رسد قانون‌گذار در این خصوص از دیدگاه دوم تبعیت کرده و اجمالاً پرداخت دیه توسط بیت‌المال را در مادون قتل نیز پذیرفته است.

۱۵- شخصی به عنوان کارگر شهرداری حسب دستور آن سازمان مشغول کندن یک قطعه بتون بوده که مواد منفجره در سطح زیرین بتون منفجر و موجب مرگ وی می‌شود. پرونده با شکایت اولیای دم متوفی علیه شهرداری در دادسرا تشکیل و در نهایت با این استدلال که شهرداری مرتکب قصوری نشده است، منتهی به

صدور قرار منع تعقیب شده و این رأی قطعی می‌شود. پرونده در راستای ماده ۸۵ ق.آ.د.ک. (۱۳۹۲) جهت پرداخت دیه به دادگاه کیفری دو ارسال می‌شود و دادگاه بیت‌المال را به پرداخت یک فقره دیه کامل مرد مسلمان محکوم می‌کند. در این خصوص، ذکر چند نکته ضرورت دارد:

۱) در مواردی که رابطه کارگری و کارفرمایی برقرار است، اگر علت وقوع حادثه و ایراد صدمه به کارگر یا کارمند اداری، عدم رعایت مقررات و ضوابط فنی؛ از قبیل ایمن نبودن وسایل و ابزارهای کار یا تعلیمات نادرست کارفرما و مانند اینها باشد؛ به گونه‌ای که عرفاً صدمه مزبور به کارفرما استناد داده شود، کارفرما مسئول جبران خسارت وارد شده است؛ ولی اگر علت وقوع حادثه و ایراد صدمه، سهل‌انگاری و بی‌احتیاطی کارگر باشد؛ به گونه‌ای که عرفاً خسارت و زیان وارد شده به خود او مستند باشد، صرف دستور و امر کارفرما موجب ضمان وی نخواهد بود؛ بلکه مسئولیت صدمه وارد شده متوجه خود کارگر است؛ بنابراین در هر دو صورت مسئولیت متوجه بیت‌المال نخواهد بود.

۲) در صورت فقدان رابطه کاری بین کارگر و شهرداری، هر چند بر اساس قانون کار شهرداری مسئولیتی ندارد و ضمان جنایت واردشده بر کارگر بر عهده شهرداری نیست و این رخداد عنوان حادثه حین کار محسوب می‌شود، اما این نکته مهم قابل توجه است که لازم است در این خصوص که مواد منفجره از سوی چه کسی در زیر بتن قرار داده شده، تحقیق شود؛ همچنین در این خصوص که آیا شهرداری یا هر شخص دیگری که مواد منفجره را کار گذاشته، مقررات ایمنی را رعایت کرده است یا خیر، باید بررسی به عمل آید؛ بنابراین در فرض نبود رابطه کارگری و کارفرمایی، اگر رابطه سببیت بین خسارات واردشده

و تقصیر شهرداری یا شخص دیگری که مواد منفجره را کار گذاشته است عرفاً برقرار شود؛ به گونه‌ای که اگر این تقصیر نبود، این اتفاق نمی‌افتاد، مطابق ماده ۲۹۵ ق.م.ا. (۱۳۹۲)^(۳۳) جنایت به شهرداری یا شخص گذارنده مواد منفجره مستند است و ضامن جبران خسارات وارده خواهند بود و در صورت فقدان رابطه سببیت، شهرداری و یا دیگری مسئولیت نداشته و جنایت منتسب به شخص خاصی نیست.

۳) با توجه به ظهور ماده ۴۸۷ ق.م.ا. وژه «قتل» در این ماده اطلاق داشته و شامل هر سه نوع قتل می‌شود. در روایات و کلمات فقها نیز معیار، عدم شناسایی قاتل بوده و قتل اطلاق دارد و برخی از فقها بر این اطلاق تصریح کرده‌اند.

۱۶- با گزارش مرجع انتظامی جسد فردی به عنوان مقتول کشف می‌شود. تحقیقات نشان می‌دهد و معلوم می‌شود که فوت ناشی از حمله سگی است که دارای نشانه‌های تصرف و مالکیت است، لیکن به رغم انجام تحقیقات، صاحب سگ مورد شناسایی قرار نمی‌گیرد. در چنین فرضی، به نظر می‌رسد موضوع از شمول ماده ۴۸۷ ق.م.ا. خارج و بیت‌المال نسبت به پرداخت دیه مقتول مسئولیتی ندارد؛ مگر آنکه تقصیر صاحب حیوان احراز شود و به او دسترسی نباشد که در این صورت پرداخت دیه بر عهده بیت‌المال است. همچنین در صورت احراز تقصیر مالک حیوان و عدم شناسایی وی، پرونده جهت صدور حکم به پرداخت دیه از بیت‌المال، برای دادگاه کیفری ارسال می‌شود. با توجه به ماده ۴۳۵ ق.م.ا. (۱۳۹۲)، مصادیق مندرج در عبارت «دیه از اموال مرتکب پرداخت می‌شود و یا در صورتی که مرتکب مالی نداشته باشد، در خصوص قتل عمد ولی دم می‌تواند دیه را از عاقله بگیرد و نیز در صورت نبود عاقله یا عدم دسترسی به آنها یا عدم تمکن آنها، دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود»، جملگی دلالت بر آن دارند که جانی (مرتکب) مشخص باشد و مواردی که جانی شناخته نشود، از شمول ماده مذکور خارج است و نمی‌توان به استناد این ماده حکم به پرداخت دیه صادر نمود؛ بلکه موارد مربوط به عدم شناسایی جانی مشمول ماده ۴۸۷ این قانون است.^(۳۴)

پی‌نوشت‌ها

- ۱- قاعده عدل و انصاف یکی از قواعد فقهی است که بعضی فقها از جمله آیت‌الله سیستانی از این قاعده به «اعظم قواعد الفقه» تعبیر کرده‌اند. هر چند در نصوص و روایات تصریحی به این قاعده نشده است و این قاعده مستفاد از نصوص و روایات متعددی است؛ لیکن بسیاری از فقها به اعتبار آن تصریح کرده و بسیاری نیز برای اثبات این قاعده به حکم عقل و سیره عقلاء که از سوی شارع نیز مورد امضا واقع شده استناد کرده‌اند. برخی از فقها نیز به مضمون این قاعده بدون اینکه نامی از آن ببرند فتوا داده‌اند؛ زیرا مضمون آن برگرفته از روایات است.
- ۲- نظریه مشورتی شماره ۷/۳۶۳۱ مورخ ۱۳۷۶/۸/۱۰ اداره حقوقی قوه قضاییه
- ۳- نظریه مشورتی شماره ۷/۳۳۹۹ مورخ ۱۳۹۴/۱۲/۸ اداره حقوقی قوه قضاییه
- ۴- نظریه مشورتی شماره ۷/۳۰۵۵ مورخ ۱۳۹۴/۱۱/۵ اداره حقوقی قوه قضاییه
- ۵- نظریه مشورتی شماره ۷/۲۰۸۱ مورخ ۱۳۹۴/۷/۲۷ اداره حقوقی قوه قضاییه
- ۶- نظریه مشورتی شماره ۷/۱۸۷ مورخ ۱۳۹۳/۲/۶ اداره حقوقی قوه قضاییه
- ۷- ماده ۳۱۸: «اگر شاکی اقامه قسامه نکند و از مطالبه قسامه از متهم نیز خودداری ورزد، متهم در جنایات عمدی، با تأمین مناسب و در جنایات غیرعمدی بدون تأمین آزاد می‌شود لکن حق اقامه قسامه یا مطالبه آن برای شاکی باقی می‌ماند».
- ۸- نظریه مشورتی شماره ۷/۱۶۵۴ مورخ ۱۳۹۴/۶/۲۵ اداره حقوقی قوه قضاییه
- ۹- نظریه مشورتی شماره ۷/۴۳۲۲ مورخ ۱۳۸۴/۶/۲۶ اداره حقوقی قوه قضاییه
- ۱۰- نظریه مشورتی شماره ۷/۶۴۲۶ مورخ ۱۳۸۲/۸/۱۲ اداره حقوقی قوه قضاییه
- ۱۱- قانون جدید مجازات اسلامی
- ۱۲- ماده ۵۷۹ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵: «چنانچه هر یک از مأمورین دولتی، محکومی را سخت‌تر از مجازاتی که مورد حکم است مجازات کند یا مجازاتی کند که مورد حکم نبوده است، به حبس از شش ماه تا سه سال محکوم خواهد شد و چنانچه این عمل به دستور فرد دیگری انجام شود فقط آمر به مجازات مذکور محکوم می‌شود و چنانچه این عمل موجب قصاص یا دیه باشد، مباشر به مجازات آن نیز محکوم می‌گردد و اگر اقدام مزبور متضمن جرم دیگری نیز باشد مجازات همان جرم حسب مورد نسبت به مباشر یا آمر اجرا خواهد شد».
- ۱۳- تبصره ماده ۱۴۵ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲): «تقصیر اعم از بی‌احتیاطی و بی‌مبالاتی است. مسامحه، غفلت، عدم مهارت و عدم رعایت نظامات دولتی و مانند آنها، حسب مورد، از مصادیق بی‌احتیاطی یا بی‌مبالاتی محسوب می‌شود».
- ۱۴- حسینی‌نژاد، حسین‌قلی، «فرضیه خطا و خطر در رأی هیئت عمومی دیوان عالی کشور»، نشریه حقوقی دانشگاه شهید بهشتی، دوره دوم، شماره نخست، فروردین ۱۳۶۴، صفحه ۱۵۱
- ۱۵- ماده ۴۴۷ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲): «در کلیه مواردی که در این بخش به کتاب پنجم «تعزیرات» ارجاع داده شده است، در خصوص قتل عمدی مطابق ماده (۶۱۲) آن قانون و در سایر جنایات عمدی مطابق ماده (۶۱۴) و تبصره آن عمل می‌شود».
- ۱۶- نظریه مشورتی شماره ۷/۱۲۱۰ مورخ ۱۳۹۴/۵/۱۳ اداره حقوقی قوه قضاییه
- ۱۷- نظریه مشورتی شماره ۷/۱۷۲۹ مورخ ۱۳۹۳/۷/۲۶ اداره حقوقی قوه قضاییه
- ۱۸- برای دیدن نظر مخالف، بنگرید به: زراعت، عباس، **جرایم علیه اشخاص براساس قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲**، تهران: انتشارات جاودانه جنگل، چاپ ۳، ۱۳۹۴، صفحه ۸۱. ایشان معتقدند در قتل حین منازعه، اگر انتساب قتل به هیچ رفتاری معلوم نباشد، می‌توان به ماده ۴۸۷ عمل کرد.
- ۱۹- نظریه مشورتی شماره ۷/۱۳۰۶ مورخ ۱۳۹۲ اداره حقوقی قوه قضاییه
- ۲۰- نظریه مشورتی شماره ۷/۹۹۸ مورخ ۱۳۹۲/۵/۳۰ اداره حقوقی قوه قضاییه
- ۲۱- نظریه مشورتی شماره ۷/۵۶۷۵ مورخ ۱۳۸۳/۷/۲۹ اداره حقوقی قوه قضاییه
- ۲۲- شکری، رضا، **قانون مجازات اسلامی در نظم حقوق کنونی**، ۱۳۹۶، صفحه ۹۴۰
- ۲۳- ماده ۳۵۶ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲): «اگر مقتول یا مجنی‌علیه یا ولی دمی که صغیر یا مجنون است ولی نداشته باشد و یا ولی او شناخته نشود و یا به او دسترسی نباشد، ولی او، مقام رهبری است و رئیس قوه قضاییه با استیذان از مقام رهبری و در صورت موافقت ایشان، اختیار آن را به دادستان‌های مربوط تفویض می‌کند».
- ۲۴- نظریه مشورتی شماره ۷/۱۳۶۳ مورخ ۱۳۹۷/۱۲/۱۴ اداره حقوقی قوه قضاییه

تعزیرات منصوص و نامنصوص شرعی و شکل‌گیری آن در فقه و حقوق ایران

قسمت اول



سید حسین یزدان پناهی، کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی

چکیده

با ایراد شرعی شورای نگهبان، عنوان فقهی تعزیرات منصوص شرعی وارد نظام حقوق کیفری ایران شد. انجام بسیاری از نهادهای تأسیسی که جنبه ارفاق‌آمیز دارند؛ مانند تعویق صدور حکم، تعلیق اجرای مجازات و مرور زمان، مستلزم این شده است که آن موارد از مصادیق تعزیرات منصوص شرعی نباشد. قانون‌گذار هیچ تعریفی از تعزیر منصوص شرعی ارائه نکرده است و در واقع تشخیص مصادیق قانونی آن را به محاکم قضایی سپرده است. این موضوع باعث رویه‌های متعددی در محاکم قضایی شده است؛ بنابراین شناخت مبانی و بررسی یکایک مصادیق شرعی و قانونی این مسئله ضرورت این تحقیق را توجیه می‌کند. منظور از تعزیر منصوص شرعی عبارت از مجرماتی است که از نظر شارع تحریم شده‌اند و نوع مجازات منصوص و معین است، اما میزان دقیق آن بیان نشده و بر عهده محاکم قضایی گذاشته شده است. لکن بر اساس اصل قانونی بودن جرم و مجازات نمی‌توان تعزیرات منصوص شرعی را که در روایات بیان شده‌اند، تا زمانی که در قانون مقرر نشده‌اند، بر محاکم قضایی تحمیل کرد تا برای آنها مجازات تعیین کنند؛ بنابراین مصادیق تعزیر منصوص شرعی در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ با استناد به روایات بیان شده‌اند و آن محدودیت‌ها صرفاً ناظر به این مصادیق قانونی هستند که باعث تکریم تعزیرات منصوص شرعی شده است.

واژگان کلیدی: تعزیر، منصوص شرعی، مجازات، محاکم قضایی، تعزیر نامنصوص، تحریم، قانون مجازات اسلامی

درآمد

تعزیر به عنوان یکی از مجازات‌های حقوق کیفری در اسلام و در ردیف حدود و قصاص و دیات است و مشروعیت آن در دین مبین اسلام ثابت شده است، لذا قانون‌گذار بعد از سرنگونی رژیم طاغوت و پیروز شدن انقلاب اسلامی با بهره‌گیری از یک اصطلاح فقهی به عنوان «تعزیرات منصوص شرعی»، بدون هیچ‌گونه سابقه تقنینی و تعریف آن، تعدادی از موارد مجازات‌های تعزیری را از اعمال تأسیسات حقوقی جدا نموده است و بااهمیت و ضرورت بحث می‌توان گفت منظور از تعزیر منصوص شرعی در تبصره دو ماده ۱۱۵ و تعزیر معین شرعی در ماده ۱۳۵ قانون مجازات اسلامی و تبصره ماده ۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری؛ و مصداق آن در فقه چه بوده است؟

قانون‌گذار در قانون مجازات اسلامی (۱۳۷۰) تقسیم‌بندی پنج‌گانه‌ای را برای مجازات‌ها در نظر گرفته و در ماده ۱۲ آن قانون مقرر می‌داشت؛ مجازات‌های مقرر در این قانون پنج قسم هستند: ۱- حدود؛ ۲- قصاص؛ ۳- دیات؛ ۴- تعزیرات؛ ۵- مجازات‌های بازدارنده، در حالی که به موجب ماده ۱۲ ق.م.ا. (۱۳۹۲) تقسیم چهارگانه‌ای را لحاظ و در واقع مجازات‌های بازدارنده را زیرمجموعه تعزیر قرار داده است. لذا در ماده ۱۸ تعزیر را چنین تعریف نموده است: «تعزیر مجازاتی است که مشمول عنوان حد، قصاص یا دیه نیست و به موجب قانون در موارد ارتکاب محرمات شرعی یا نقض مقررات حکومتی تعیین و اعمال می‌شود».

قانون‌گذار تعریفی از تعزیرات منصوص شرعی عنوان نکرده و در نتیجه اجمال و ابهام تحقق یافته است. قانون‌گذار در ماده ۲۲۰ قانون مجازات اسلامی راجع به

«حدود» این تکلیف را بر محاکم قضایی مقرر نموده است که در مورد حدودی که در این قانون ذکر نشده‌اند، طبق اصل ۱۶۸ ق.ا. عمل شود.

هدف از این مقاله روشن شدن مبانی و تعیین مصادیق تعزیرات منصوص شرعی در فقه و حقوق کیفری ایران است و اینکه فقها چه مصادیقی را گفته‌اند و قانون‌گذار در قانون مجازات اسلامی سال ۱۳۹۲ کدام یک از این تعزیرات را مشمول تعزیرات منصوص شرعی دانسته است، با شناخت مبانی و تعیین مصداق‌های قانونی، هنگام تعیین مجازات از تفسیرهای نادرست جلوگیری می‌شود و نیز در خصوص اعمال یا عدم اعمال تأسیسات جدید حقوقی بر متهمان، حقوق آنها تضییع نمی‌شود.

تعزیرات منصوص شرعی محرماتی هستند که از نظر شارع تحریم شده‌اند و نوع مجازات آنها منصوص و معین می‌باشد. تعدادی از این مصادیق در کتاب‌های اسلامی و قانون مجازات اسلامی تعیین شده‌اند و ممنوعیت به کارگیری اساس حقوقی آن منحصر به مواردی است که در قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۹۲ به تصویب قانون‌گذار رسیده است.

۱- تعریف و نظریات دکترین حقوق در خصوص تعزیر منصوص شرعی

اصطلاح تعزیر منصوص شرعی یک تأسیس فقهی جدید است که در فقه جدید پویا و مطرح شده است و در گفته فقهای گذشته دیده نمی‌شود و در گفته آنان تعزیر مقدّر بوده است، بعضی این دو را با یکدیگر اشتباه گرفته‌اند و یکی دانسته‌اند، در حالی که این دو با یکدیگر تفاوت داشته و تاکنون چهار نظریه در خصوص مفهوم تعزیرات منصوص شرعی ذکر شده است و به مصادیق دیگری نیز اشاره شده است.

لذا در نظریه مشورتی شماره ۷/۹۲/۱۴۰۶ مورخ ۹۲/۷/۲۲ اداره حقوقی قوه قضاییه چنین گفته شده است که تعزیر منصوص شرعی به تعزیراتی گفته می‌شود که در شرع مقدّس اسلام برای یک عمل معین، نوع و مقدار کیفر مشخص شده است؛ بنابراین مواردی که به موجب روایات و یا هر دلیل شرعی دیگر به طور کلی و مطلق برای عملی تعزیر مقرر شده است، ولی نوع و مقدار آن معین نشده است، تعزیر منصوص شرعی محسوب نمی‌شود. لذا ایراد این نظریه این است که تعزیر منصوص شرعی منحصر به تعزیرات مقدّر شرعی شده است. همچنین، این تعریف عین تعریف حدّ شرعی است، در حالی که این دو با یکدیگر تفاوت دارند، لذا نویسنده کتاب شرح مبسوط قانون مجازات اسلامی، تعزیر منصوص شرعی را در قبال محرمات شرعی انگاشته است؛ یعنی همان مواردی که سابقه حرمت شرعی دارند. ایشان با برداشت از مباحث تعزیرات کتاب تکمله المنهاج (آیت‌الله خویی، ۱۳۹۱: ۲۰۳) می‌گویند: «آیت‌الله خویی (ره)، تعزیرات منصوص را شامل موارد زیادی دانسته است؛ از جمله اقرار کمتر از چهار مرتبه به زنا، ازاله بکارت با انگشت، ارتکاب جرم توسط کودک، فروش مشروبات الکلی، نبش قبر، سرقت در صورتی که امکان اجرای حد نباشد، نزدیکی با حیوانات، استمناء، شهادت دروغ و ورود به فراش زن بیگانه» (زراعت، ۱۳۹۲: ۸۹). ایشان در جای دیگری می‌گویند: «منظور از تعزیر غیر منصوص همان مجازات بازدارنده است که در قانون سابق بود» (مالمیر، و زراعت، ۱۳۹۲: ۳۷۷).

دیگر معیار، تفکیک حدود غیرمذکور در قانون مجازات اسلامی از تعزیرات منصوص است که در این زمینه

۲- مفهوم تعزیر و تعزیر منصوص شرعی

در گام نخست باید واژه «تعزیر» و «منصوص» را از جهت لغت شناخت. سپس، باید تعریف فقهی و اصطلاحی تعزیر در فقه امامیه بررسی شود. تعزیر مفرد تعزیرات و از ریشه عزز است و در کتب لغت برای واژه تعزیر بیش از ۱۲ معنا بیان شده است. این معانی گاه مشابه و حتی گاه متضاد هستند و از این جهت این واژه از اضداد شمرده شده است. مهم‌ترین این معانی عبارت از رد و منع است؛ یعنی با اجرای تعزیر مجرم از انجام و تکرار جرم منع می‌شود. ابن اثیر، بی تا: ۲۸۸/۳. ابن منظور در لسان العرب می‌گوید: «اصل التعزیر المنع و الرد» (ابن منظور، ۱۴۱۶: ۱۸۴/۹) فیومی در مصباح‌المنیر می‌گوید: «التعزیر التادیب دون الحد» (زجاجی، ۱۴۱۳: ۲۳۶) معانی دیگری که لغت‌شناسان بیان کرده‌اند بدین شرح است: زدن کمتر از حد، ضرب شدید، توقیف به جهت بدهکاری، سرزنش و ملامت، اجبار بر انجام عمل، اعانت و یاری کردن با زبان و شمشیر، تقویت کردن، بزرگ دانستن و ادای احترام نسبت به فردی، نکاح و ازدواج. در مجموع، از لحاظ لغوی این برداشت می‌شود که تعزیر عبارت است از هر نوع عقوبتی که به وسیله آن بتوان مجرم را از انجام دوباره گناه منع کرد؛ از این جهت منحصر به زدن نیست، چنانکه حتی در فرهنگ‌های فارسی نیز تعزیر به معنی نکوهش و ملامت کردن، سرزنش کردن و چوب زدن آمده است (عمید، ۱۳۷۹: ۵۸۸/۱).

و در کتاب ریاض المسائل چنین آمده است: «و اذا لم تقدر العقوبه سمی تعزیراً و هو لغه التادیب» (طباطبایی، ۱۴۱۲: ۴۹۵/۲)؛

برای آن تعزیر قرار داده شده است، چه میزان آن مقدر و معین باشد و چه به صورت مطلق به تعزیر حکم شده باشد، تعزیر منصوص شرعی محسوب می‌شود (ساریخانی، توکل‌پور، ۱۳۹۵: ۱۰۸). این نظریه ملاک را «جعل» در روایات می‌داند؛ یعنی هر آنچه در روایات برای آن تعزیر جعل شده باشد، اعم از اینکه میزان آن مقدر (معین) باشد یا به نحو اطلاق به تعزیر حکم شده باشد، قابلیت مجازات دارد. اینها نظریاتی هستند که تاکنون در این خصوص ارائه شده‌اند.

لذا تعریف صحیح با توجه به روایات این است که «تعزیر منصوص شرعی آن محرماتی است که از نظر شارع تجریم شده‌اند و نوع مجازات آنها منصوص و معین است، اما میزان مجازات بیان نشده است و یا بیان شده است و یا غیر ثابت و نسبی و در هر صورت کمتر از حد است».

در حقوق کیفری اسلامی، تعزیرات بخش عمده‌ای از مجازات‌های اسلامی را به خود اختصاص داده‌اند و این تعزیرات بر دو قسم هستند؛ یکی، تعزیرات منصوص شرعی (اعم از مقدر یا نامقدر) و دیگری، تعزیرات نامنصوص شرعی و این نیز بر دو قسم است: یکی تعزیرات به جهت نقض محرمات شرعی و دیگری تعزیرات بازدارنده (تعزیرات حکومتی). تعزیرات منصوص شرعی در مواردی با حدود شرعی هم‌خوانی دارند؛ از این جهت، باید مرز و معیار تفکیک این نوع از تعزیرات منصوص با حدود و نیز سایر تعزیرات نامنصوص شناخته شود؛ چراکه مبانی و آثار این سه کیفر اسلامی (حدود و تعزیرات منصوص و تعزیرات نامنصوص) با یکدیگر متفاوت هستند و بر حقوق متهم تأثیر زیادی دارند.

سه تفسیر ارائه شده است؛ نخست، تعزیر منصوص شامل مواردی است که موجب و نوع و میزان آن معین است؛ دوم، تعزیر منصوص شامل مواردی است که موجب معین و نوع و میزان نامعین است؛ سوم، تعزیر منصوص شامل مواردی است که موجب و نوع و میزان غیر ثابت معین است. در نهایت نویسنده مقاله تفسیر سوم را به عنوان تفسیری غیر ابزارگرایانه که دارای بالاترین جذابیت اخلاقی است برمی‌گزیند (رحمانیان، حبیب‌زاده، ۱۳۹۲: ۱۰۷). در تفسیر سوم تمرکز روی میزان مجازات است که نه به صورت ثابت بلکه به صورت اقل و اکثری در شرع مشخص شده است. این موارد تعزیر منصوص شرعی هستند: وطی بهائم و حضور دو نفر برهنه زیر پوشش واحد. لذا سایر جرایم اعم از اینکه سابقه حرمت شرعی داشته باشند (تعزیرات سابق) یا خیر (تعزیرات بازدارنده سابق)، همگی در عداد تعزیرات نامنصوص شرعی تلقی شده‌اند و مشمول حکم تبصره دو ماده ۱۱۵ قانون مجازات اسلامی نخواهند بود. مهم‌ترین ایراد تفسیر سوم این است که نظریه‌های شورای نگهبان نیز به عنوان قانون‌گذار و واجد این تأسیس در تفسیر باید مورد توجه قرار گیرند، اما نویسنده به آنها توجه نکرده است. همچنین، این تفسیر با کلیه مصادیق در روایات مطابقت ندارد و نیز فقط با داشتن گرایش اخلاقی کافی نیست. موضوع تعزیرات باید به صورت یک مجموعه کامل و جامع بیان و تفسیر شود.

بعضی از دکترین حقوق نیز بر اساس مذاکرات شورای نگهبان در خصوص تعزیر منصوص شرعی به این نتیجه رسیده‌اند که منظور شورای نگهبان از این تعزیر هرگونه تجربیمی است که در روایات گفته شده است. لذا هر رفتاری که در روایات

۳- تأدیب

در برخی روایات الفاظی غیر از تعزیر یا حد؛ نظیر ادب یا تأدیب آمده‌اند:

روایتی از ابابصیر از سوی امام صادق (ع) هست که ایشان فرموده‌اند: «و علی غیر البالغ حد الادب»؛ و یا: «لاحد علی الاطفال ولكن يودبون ادبا بليغا» (حرّ عاملی، ۱۳۸۸: ۴۴۰/۲۸). در این گونه روایات نوع مجازات بیان نشده است و نمی‌توان به آن تعزیر منصوص اطلاق کرد.

۴- میزان تعزیر

۱- راوی می‌گوید: «قال سألت ابا ابراهيم (ع) عن التعزير كم هو؟ قال من عشرة الى عشرين ضربات» (کلینی، ج ۱۴، ۱۴۲۹: ۱۹۰). از امام موسی کاظم (ع) پرسیدم تعداد تعزیر چقدر است؟ ایشان فرمودند بین ده تا بیست ضربه است.

۲- راوی می‌گوید: «از امام صادق (ع) پرسیدم تعزیر چقدر است؟ فرمودند: کمتر از حد. پرسیدم کمتر از هشتاد ضربه؟ فرمودند: طبق نظر و صلاحدید والی نسبت به جرم و قدرت بدنی مجرم» (مالمیر، محمود، حرّ عاملی، ۱۳۸۸: ۳۷۵/۲۸).

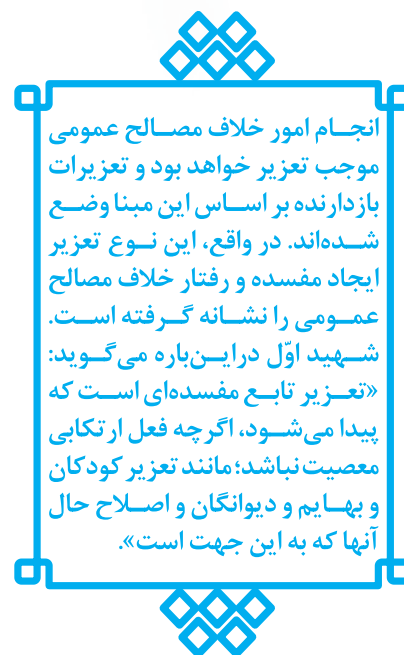
۳- امام رضا (ع) فرمود: «تعزیر حدّ فاصل ۱۰ تا ۹۳ تازیانه است، اما تأدیب حدّ فاصل سه تا ۱۰ تازیانه است» (زجاجی، بی‌تا، ۱۴۰۶: ۳۰۹). این قسم از روایات در خصوص تعزیر منصوص نیستند؛ چراکه در مقام بیان موجب و نوع تعزیر نیستند.

۴-۱- تعزیر با تعیین ضرب معین و مقدر

برخی روایات به صراحت مجازات تعزیری را با نوع و مقدار مشخص کرده‌اند.

۱- روایتی از امام صادق (ع) درباره مرد و زنی که زیر یک پوشش یافت شده‌اند وجود دارد: «هر کدام ۹۹ تازیانه می‌خورند» (زجاجی و حرّ عاملی، ۱۳۸۸: ۸۵/۲۸).

همچنین، نکته ظریف این است که باید بین «نوع» و «مقدار» تفاوت قائل شد. تعاریف فقها ناظر به مقدار هست. صاحب جواهر می‌گوید: «تعزیر عقوبتی است که مقدار آن در شرع معین نشده است» (مالمیر، نجفی، بی‌تا: ۲۵۴/۴۱).



اما کلمه منصوص اسم مفعول از کلمه نص است و نص یعنی کلام صریح، شفاف و آشکاری که جز یک معنا از آن استنباط نشود. در فرهنگ فارسی عمید چنین آمده است: «منصوص حدیث یا سخنی است که با نص گفته شده یا از روی تفحص و تحقیق ثابت شده است» (زجاجی، ۱۴۱۳: ۳۲۶؛ عمید، ۱۳۷۹: ۱۸۵۷/۲). از این اصطلاح تعریفی در کلام فقها مشاهده نشده است؛ فقط اشاره‌ای به تعزیر مقدر کرده‌اند و بر این مبنا مصادیق اندکی را شمرده‌اند. این پژوهش درصدد بیان این است که تعزیر مقدر زیرمجموعه تعزیر منصوص است و تعزیر منصوص اعم از مقدر و نامقدر است؛ از این رو، برای یک مجازات تعزیری نص وجود دارد، نه اینکه مجازات مقدر و معین باشد.

یعنی مجازاتی که میزان آن شرعاً معین نشده باشد تعزیر نامیده می‌شود و این از لحاظ لغت همان تأدیب است. در کتاب شرایع الاسلام چنین آمده است: «کل ما له عقوبه مقدرة سمی حداً، و ما لیس كذلك سمی تعزیراً» (محقق حلی، ۱۳۷۹: ۹۳۲/۴)؛ یعنی هر جرمی که مجازاتش مشخص باشد حد نام دارد و آنچه عقوبت معین ندارد تعزیر است. در کتاب مسالک الأفهام چنین آمده است: «والتعزیر لغة التادیب و شرعاً عقوبه او اهانه لاتقدر لها باصل الشرع غالباً»؛ یعنی تعزیر از جهت لغت همان تأدیب است و از جهت شرع مجازات یا اهانتی است که غالباً در شرع مقدار آن تعیین نشده است و در جای دیگر چنین آمده است: «اما التعزیر فالاصل فیه عدم التقدير و الاغلب فی افراده كذلك ولكن قد وردت الروایات بتقدير بعض افراده» (زجاجی، شهید ثانی، ۱۴۱۳: ۳۲۶/۱۴)؛ یعنی اما اصل در تعزیر تعیین نشدن مقدار آن است و غالباً در مصادیق نیز چنین است، اگرچه گاهی در روایات میزان و مقدار تعزیر آمده است.

در مجموع، می‌توان گفت تعزیر آن تأدیب و نکوهش و یا مجازاتی است که غالباً میزانی برای آن از طرف شارع مشخص نشده است و این امر بر عهده حاکم قرار داده شده است و به تعبیر شهید ثانی در کتاب مسالک، اصل در تعزیرات عدم تعیین مقداری معلوم است و غالباً در افراد و موارد آن مقداری مشخص نمی‌شود، اما در خصوص سایر مواردی که اغلب در روایاتی که در خصوص برخی از موارد تعزیرات تعداد ضربات را مشخص می‌کنند نقل شده‌اند، چنین تعبیر می‌شود که در مواردی که مقدار مشخص شده باشد تعزیر مقدر شرعی است و قید غالباً در تعریف شهید ثانی ناظر به همین است.

۲- راوی می‌گوید: «از امام رضا (ع) در مورد مردی که با همسرش در حال حیض همبستر می‌شود سؤال کردم، آیا باید تأدیب شود و کیفر ببیند؟ امام فرمودند: آری، باید ۲۵ ضربه شلاق که یک‌چهارم حد زانی است به او بزنند؛ زیرا این عمل زناى کوچک است» (زجاجی و حر عاملی، ۱۳۸۸: ۸۵/۲۸).

۳- تعزیر کسی که با داشتن زن مسلمان و بدون اجازه او با زنی که از اهل ذمه (زرتشتی، کلیمی، مسیحی) است ازدواج کند که در فقه اسلام این تعزیر با تعیین ضرب معین و مقدر در نظر گرفته شده است (زجاجی، حر عاملی، ۱۳۸۸: ۵۴۴/۲۰).

۴- تعزیر دو مرد که به صورت برهنه در زیر یک پوشش خوابیده باشند. در این مورد دو روایت معتبر وجود دارد. فقهای امامیه این دو روایت را جمع کرده‌اند، چنانکه کیفر این افراد بین ۳۰ تا ۹۹ ضربه شلاق و اختیار آن به دست حاکم است (مالمیر، و نجفی، بی‌تا: ۳۸۴/۴۱).

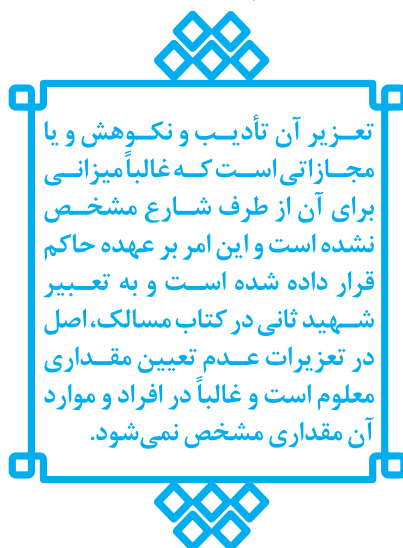
۴-۲- به کار بردن کلمه تعزیر به صورت مطلق

یک دسته از اخبار بدون بیان نوع مجازات تعزیری، تنها رفتار شخص را دارای مجازات تعزیری دانسته‌اند؛ مسلماً این رفتار گناه و حرام است و معصوم (ع) آن رفتار را با آوردن لفظ تعزیر مستحق مجازات دانسته است. درواقع، امام آن رفتار را جرم‌انگاری کرده است، بدون اینکه به نوع مجازات اشاره کرده باشد.

۱- شیخ صدوق از حضرت علی (ع) چنین نقل می‌کند: «قال علی (ع) لا قطع فی الدغاره المعلنه و هی الخلسه (اختلاس) ولكن اعززه» (مالمیر، صدوق، ۱۳۸۵: ۶۵). برای کسی که در انظار عمومی آشکارا دست به چپاول می‌زند مجازات قطع ید

اجرا نمی‌شود، اما چنین شخصی را تعزیر می‌کنم.

۲- راوی می‌گوید: از امام صادق (ع) در خصوص افتراء بر اهل ذمه سؤال کردم که آیا مسلمان برای افتراء به آنها تازیانه حدی می‌خورد؟ امام فرمودند: «خیر، اما مسلمان تعزیر می‌شود» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶: ۴۲۸/۳۷).



۴-۳- تعزیر به معنای ضرب شدید و عقوبت دردناک

۱- از امام علی (ع) در مورد مردی که با حیوان جمع می‌شود و از خود دفع شهوت می‌کند سؤال شد، حضرت فرمودند: «سنگسار نمی‌شود و حد بر او جاری نمی‌شود، اما باید با مجازاتی شدید و دردناک تعزیر شود» (مالمیر، حر عاملی، ۱۳۸۸: ۵۷۳/۱۸).

۲- از امام صادق (ع) در مورد کسی که در مسجد الحرام عمداً بول یا مدفوع نماید، سؤال شد، امام فرمودند: «باید او را به شدت زد» (مالمیر، حر عاملی، ۱۳۸۸: ۵۷۶/۱۸).

۴-۴- روایات متضمن صرف نوع تعزیر

دسته دیگری از روایات هستند که در آنها فقط نوع تعزیر با لفظ ضرب و جلد و سایر

مشتقات به کار رفته است، بدون اینکه مقدار و نوع تعزیر بیان شود.

روایتی از امام صادق (ع) نقل شده است که امام در مورد مردی که با حیوانی آمیزش کرده بود فرمود: «تازیانه بخورد غیر از حد و سپس به مکانی دیگر تبعید شود» (زجاجی، مالمیر و حر عاملی، ۱۳۸۸: ۵۷۴/۲۸).

۴-۵- تعزیر به معنای ضرب کمتر از حد

۱- ابوبصیر روایتی را از امام صادق (ع) نقل می‌کند: «فی غلام صغیر ولم یدرک ای عشر سنین زنی بامراه قال (ع): یجلد الغلام دون الحد و تجلد المراه الحد کاملاً» (زجاجی و حر عاملی، ۱۳۸۸: ۲۴۵/۲۸؛ ۳۶۲؛ ۴۵۴)، یعنی شلاق (حدی) زده نمی‌شود و همانا به کمتر از حد تعزیر می‌شود. ۲- کلینی روایتی را از امام صادق (ع) بیان می‌کند که کسی به دیگری گفته بود، یا ولد الزنا (ای فرزند زنا) امام فرمودند: «لم یجلد وانما یعزر و هو دون الحد» (زجاجی، مالمیر و کلینی، ۱۴۱۹: ۲۰۶/۷)، یعنی شلاق (حدی) زده نمی‌شود و همانا به کمتر از حد تعزیر می‌شود.

۴-۶- تعزیر به معنای مجازات معین غیر از ضرب

۱- امام صادق از حضرت امیرالمؤمنین (ع) نقل می‌کند که ایشان فرمودند: «بر امام واجب است که دانشمندان فاسق، اطمبای جاهل و تجاری را که ورشکسته شده‌اند و در پرداخت دیون مردم کوتاهی می‌کنند زندانی کند» (زجاجی، شیخ طوسی، ۱۴۱۳: ۳۱۹/۶).

۴-۷- تعزیر، حبس و جریمه مالی به همراه تازیانه

روایاتی هستند که به موجب آنها مجازات تعزیری شامل زدن و نیز مجازات‌هایی نظیر حبس، جریمه، تبعید و غیره است.

۱- سماعه از امام صادق (ع) سؤال کرد: «شهودی که به باطل و دروغ شهادت داده‌اند با چه کیفری عقوبت داده می‌شوند؟ امام فرمودند: باید تازیانه بخورند و وقت و اندازه آن در اختیار امام است. همچنین، باید آنها را بین مردم بگردانند تا شناخته شوند» (حر عاملی، ۱۳۸۸: ۵۸۵/۲۸).

۲- روایتی از امام (ع) وجود دارد که ایشان درباره میوه دزدی فرمودند: «فیعزر و یغرم قیمته مرتین» (حر عاملی، ۱۳۸۸: ۵۱۷/۱۸)؛ یعنی افزون بر تأدیبات بدنی باید به میزان دو برابر میوه دزدی شده جریمه بدهد (تعزیر مالی است).

از مجموع این نه دسته روایات چنین برداشت می‌شود که تعزیر منحصر به ضرب نیست، بلکه تعزیر اعم از ضرب و سایر مجازات‌ها؛ نظیر حبس، جزای مالی، هتک حرمت، سرزنش و ... است. همچنین، تعزیر دارای مراتب مختلف خفیف، متوسط و شدید است و نیز دارای حداقل و حداکثر است. نکته دیگر اینکه اگرچه تعزیر با تأدیبات مترادف است، اساساً ناظر به عقوبت‌های معین یا نامعین است، اما تأدیبات صرفاً ناظر به عقوبت نامعین است، مگر اینکه قرینه دیگری در جمله خلاف آن را نشان دهد.

۵- مبانی تعزیر منصوص و تعزیر نامنصوص

مبانی تعزیر منصوص شرعی و تعزیر نامنصوص متفاوت هستند.

۱-۵- مبانی تعزیر منصوص شرعی
مبنای تعزیر منصوص در نص و دلیل خاص و تصریح معصوم (ع) نهفته است. معصومین علیهم‌السلام رفتار خاصی را جرم‌انگاری کرده‌اند و مرتکب آن را مستحق تعزیر خاصی دانسته‌اند و نوع مجازات را نیز تعیین کرده‌اند. فقها در این خصوص چنین تفسیر می‌کنند:

«النصوص الخاصة الواردة فی موارد مخصوصه الداله علی أن للحاکم التعزیر» (خویی، ۱۳۹۱: ۲۳۸/۱). بعضی از فقهای شیعه معتقدند که اجرای این نوع تعزیر به لحاظ وجود دلیل خاص و تصریح معصوم واجب است و فراتر از آن جایز نیست؛ برای مثال، فقیه معاصر مرحوم آیت‌الله گلپایگانی (ره) در این زمینه می‌گوید: «در مواردی که شارع به عنوان حد یا تعزیر تعیین عقوبت نکرده است و نصی در ارتباط با آن وارد نشده است، جداً مشکل است که حکم به جواز تعزیر داده شود؛ زیرا معلوم نیست چنین تعزیری شرعاً جایز باشد» (زجاجی، المیر، کریمی، ۱۴۱۲: ۱۴۴-۱۴۵). این گروه از فقها چنین استدلال کرده‌اند که انحصار باید به دلیل یا روایت منصوص باشد و چنانچه مجری تعزیر تردید کند که آیا مجازات جایز است یا خیر، با استفاده از استصحاب عدم، عدم جواز آن ثابت می‌شود (زجاجی، المالمیر، کریمی، ۱۴۱۲: ۱۵۳/۲-۱۵۴؛ صافی، ۱۳۶۳: ۳۴-۳۵). نتیجه آنکه یکی از مبانی تعزیر، تصریح و تشریح معصوم علیهم‌السلام به عنوان شارع است، و انگهی، مبنای دیگر، فقدان شرایط اجرای حد است. یک قسم از تعزیر منصوص شرعی با فقدان شرایط اجرای حد مربوط است؛ در این مورد شارع مجازات تعزیری را جایگزین مجازات حدی کرده است. این جایگزینی تعزیر زمانی است که یا تمام شرایط اجرای حد نسبت به مرتکب احراز نمی‌شود و یا شرایطی وجود دارند که به موجب آنها امکان اجرای حد فراهم نیست و یا اینکه ادله کافی بر اثبات آن حد وجود ندارد، در حالی که رفتار گناه و حرامی که انجام شده است با آن حد متناسب باشد. در این موارد مجازات تعزیری جایگزین آن مجازات حدی خواهد شد.

۵-۲- مبانی تعزیر نامنصوص شرعی

در مقابل تعزیر منصوص شرعی تعزیر نامنصوص شرعی است که بر اساس مبانی مختلفی مشروعیت یافته است و حاکم می‌تواند و بلکه مکلف است که مرتکب آن را حسب مورد تعزیر کند. مبانی تعزیر نامنصوص شرعی عبارت است از: ۱- تعزیر بر اساس گناهان کبیره؛ ۲- تعزیر بر اساس مطلق گناهان اعم از صغیره یا کبیره؛ ۳- تعزیر بر اساس حق الناس (معصیتی که موجب آزار دیگران است)؛ ۴- تعزیر بر اساس حکومت و مصلحت و نظم عمومی (بازدارنده).

۵-۲-۱- گناهان کبیره

برخی از فقها معتقدند که تعزیر فقط در گناهان کبیره جریان دارد، اعم از اینکه در آن مورد دلیل خاص (تصریح معصوم بر تعزیر) وارد شده باشد یا نشده باشد.

صاحب جواهر در این باره می‌گوید: «فقها به این مسئله فتوا داده‌اند و در بین آنان اختلافی نیست که هر کس حرامی را مرتکب شود یا واجبی را ترک کند، در صورتی که معصیت انجام شده کبیره باشد، حاکم و امام حق دارد او را تعزیر کند» (نجفی، بی‌تا: ۴۸۸/۴۱). امام خمینی (ره) نیز در تحریرالوسیله همین نظریه را پذیرفته است (امام خمینی، ۱۴۱۷: ۶۰۷/۲). ملاک و مبنای تعزیر در این قول گناهان کبیره است و حسب نظر مشهور گناه کبیره گناهی است که در قرآن یا روایات معتبر نسبت به آن وعده عقوبت (آتش جهنم) داده شده است (زجاجی و مالمیر، ۱۳۹۸: ۱۶۳؛ کلینی، ۱۴۱۹: ۲۷۶/۲). این فقها استدلال می‌کنند که تعزیر در موارد منصوص خصوصیت ندارد و در جمیع گناهان کبیره تعزیر اجرا می‌شود. در واقع، این فقها سه استدلال را برای ادعای خودشان بیان می‌کنند: نخست، طبق روایات متعدد، رسول الله و امیرالمؤمنین (ع) کسانی را که مرتکب گناهان کبیره می‌شدند تعزیر می‌کردند (سیره عملی در اسلام). دوم، از آیه «ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم» (نساء، آیه ۴۱)؛ یعنی «اگر از گناهان بزرگ که از آنها نهی شده‌اید دوری جوئید، گناهان دیگر شما را خواهیم بخشید»، استفاده می‌شود که در اجرای تعزیر، کبیره بودن گناه شرط است؛ زیرا ظاهر آیه دلالت دارد که فقط باید از گناهان کبیره اجتناب شود و گناهان صغیره بخشیده می‌شوند. از این رو، گناهان صغیره تعزیر ندارد (زجاجی، صافی، ۱۳۶۳: ۱۳۷؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۰۶: ۳۳۱). در واقع، ظاهر این آیه عموم و اطلاقی را که دلالت بر جواز تعزیر نسبت به همه گناهان دارند مقید و محدود می‌کند.

در نتیجه، دلیلی بر جواز تعزیر نسبت به گناهان صغیره وجود ندارد. سوّم، پس از اثبات تواتر معنوی راجع به روایات منصوص، از آن روایات الغای خصوصیت می‌کنند و می‌گویند هر کسی که مرتکب گناه کبیره‌ای شود مستحق تعزیر است.

۵-۲-۲- تعزیر در مطلق گناهان اعم از صغیره یا کبیره

شمار زیادی از فقها هر گناهی را سزاوار تعزیر می‌دانند و تعزیر را منحصر به گناهان کبیره ندانسته‌اند؛ مانند شهید اوّل و محقق اردبیلی که می‌گویند: «باید مرتکب گناه صغیره تعزیر شود، هر چند بپذیریم که با ارتکاب آن عدالت سلب نمی‌شود و خداوند آن را خواهد بخشید» (عاملی، بی‌تا: ۱۴۲/۲). از اطلاق گفتار برخی دیگر نیز چنین استفاده می‌شود، چنانکه شیخ طوسی و محقق حلی می‌گویند: «هر کس مرتکب حرام شود یا واجبی را ترک کند، امام می‌تواند او را تعزیر کند» (محقق حلی، ۱۳۷۹: ۱۳۸/۴؛ طوسی، ۱۴۱۳: ۶۹/۸).

۵-۲-۳- تعزیر بر اساس حق الناس

بعضی از فقها می‌گویند در مواردی که ارتکاب معصیت موجب آزار دیگران می‌شود و مصداق پایمال شدن حق الناس باشد، تعزیر در موارد نامنصوص نیز جایز است (اردبیلی، ۱۴۱۶: ۱۵۶/۱۳؛ صافی، ۱۳۵۳: ۱۳۹).

شیخ مفید در مقنعه می‌گوید: «هر کس انسانی را نسبت به یکی از ابتلائات الهی عیب‌جویی کند یا عیوب او را که مستور است ظاهر نماید، به دلیل همین عمل، مستحق تأدیب و تعزیر است» (زجاجی، ۱۴۱۳: ۳۸-۴۱). به نظر این گروه از فقها می‌توان از برخی روایات که به طور عام دلالت بر حرمت آزار به غیر دارند (حر عاملی، ۱۳۸۸: ۴۵۲/۱۸) و نیز از برخی

روایات که به طور خاص در مورد حقوق اشخاص تعزیر مقرر کرده‌اند، این نظریه را برداشت کرد. در ماده ۵۶۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ چنین مقرر شده است: «در مواردی که رفتار مرتکب نه موجب آسیب و عیبی در بدن گردد و نه اثری از خود در بدن به جای گذارد ضمان منتفی است لکن در موارد عمدی در صورت عدم تصالح، مرتکب به حبس یا شلاق تعزیری درجه هفت محکوم می‌شود».

۵-۲-۴- تعزیر بر مبنای حکومت و مصلحت و نظم عمومی (بازدارنده)

مبانی این تعزیر با اطلاق ادله ولایت فقیه یا اطلاق ادله حکومت انتخابی توجیه می‌شوند. اطلاق ادله ولایت فقیه اثبات‌کننده این است که هدف از تأسیس دولت و حکومت اسلامی، که رهبری آن را در زمان غیبت امام معصوم علیهم‌السلام فقیه جامع شرایط منصوب آن حضرت به عهده دارد، بر پا کردن عدل و قسط در جامعه، اصلاح امور جامعه، جلوگیری از ظلم و ستم و انحرافات و نیز قطع ریشه‌های فساد و منکر است. حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در این باره می‌فرماید: «وجود امامت و رهبری لازم است تا سبب شود امور جامعه اسلامی سامان یابند و در سایه آن از ظلم جلوگیری شود و صاحبان حق به حقوق خود برسند» (مالمیر، زجاجی، ۱۳۹۸: ۱۳۱؛ دشتی، ۱۳۸۰: ۶۸۳). حفظ نظام و رفع ظلم، لازم و از واجبات مهم است (آیت الله خویی، ۱۳۹۱: ۳۲۷/۱). انجام این امور جز با وضع قوانین امکان‌پذیر نیست و بدیهی است که چنانچه متخلفان از مقررات و قوانین مجازات نشوند، این وضعیت باعث هرج و مرج می‌شود و هیچ عقل سلیمی این را نمی‌پذیرد. از این رو، این قوانین باید ضمانت اجرایی داشته باشند.

عقل تشخیص می‌دهد که حکومت اسلامی در هر زمان حسب نیاز جامعه وظیفه دارد در جهت ارائه صحیح نظام و حفظ مصالح اجتماعی به وضع قوانین و مقررات خاص اقدام کند و متخلفان را تنبیه کند. انجام امور خلاف مصالح عمومی موجب تعزیر خواهد بود و تعزیرات بازدارنده بر اساس این مبنا وضع شده‌اند. در واقع، این نوع تعزیر ایجاد مفسده و رفتار خلاف مصالح عمومی را نشانه گرفته است. شهید اول در این باره می‌گوید: «تعزیر تابع مفسده‌ای است که پیدا می‌شود، اگرچه فعل ارتكابی معصیت نباشد؛ مانند تعزیر کودکان و بهایم و دیوانگان و اصلاح حال آنها که به این جهت است» (عاملی، ۱۴۱۰: ۱۴۳/۲). همچنین، صاحب ریاض در توجیه جواز تعزیر اطفال ممیز و مجانین می‌گوید: «جواز تعزیر نسبت به صبی و مجنون به خاطر جلوگیری از فساد و قطع ریشه‌های آن است و اصل در تشریع حدود و تعزیرات همین ملاک (قطع فساد) است» (طباطبایی، ۱۴۱۲: ۱۱۸/۱۰). حفظ نظام اسلامی و جلوگیری از آلودگی و فساد از واجبات بزرگ است و از اهمیت خاصی برخوردار است و این به حکم عقل است که باید مرتکب چنین فعالی را تعزیر کرد؛ مؤید این دلیل عقلی

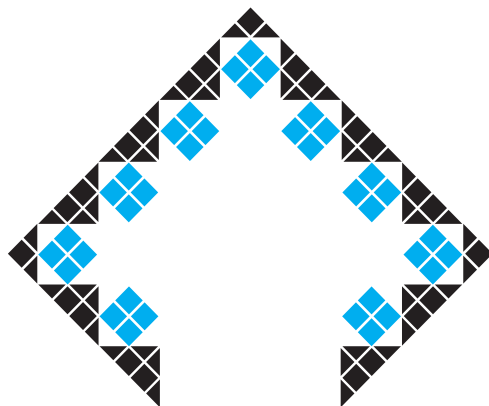
روایتی از امام رضا (ع) راجع به دلایل نصب امام است: «فجعل علیهم قیما یمنعهم من الفساد» (صدوق، ۱۳۸۵: ۲۵۲)؛ یعنی خداوند امام را قیّم مردم قرار داد تا آنها را از انجام فساد باز دارد و احکام الهی را به اجرا درآورد. این روایت امام و حاکم را موظف کرده است که برای جلوگیری از فساد، چنانچه راه دیگری نباشد، تعزیر کنند. همچنین، مقتضای ادله‌ای که تعزیر صبی و مجنون را علی‌رغم عدم تکلیف آنان لازم شمرده‌اند برای مصلحت و دفع مفسده است. افزون بر این، می‌توان به روایاتی که ناظر به پیشگیری از وقوع مفاسد هستند اشاره کرد؛ برای نمونه، در روایتی حضرت امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «یجب علی الامام ان تحبس الفساق من العلماء و الجهال من الاطباء» (صدوق، ۱۳۶۳: ۳۱/۳؛ طوسی، ۱۴۱۳: ۳۱۹/۵)؛ یعنی بر امام و حاکم واجب است علمای فاسق و اطّباء جاهل و کسانی را که در پرداخت بدهی و حقوق دیگران مسامحه می‌کنند زندانی کنند. یکی از فقهای معاصر در این باره می‌گوید: «عناوین ذکرشده در روایت خصوصیتی ندارند، بلکه با الغای خصوصیت می‌توان از آن استفاده کرد که هر کس متصدی کاری شود و نسبت به آن اهلیت نداشته باشد، به طوری که از

ادامه دارد...

فهرست منابع

- ۱- ابن منظور، محمدبن مکرم، روش استنادی به احادیث نبوی، ج ۱، ۱۸۴، ۱۴۱۶
- ۲- امام خمینی، سید روح‌الله، **تحریر الوسیله**، جلد ۱، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، ۱۳۷۹
- ۳- امام خمینی، سید روح‌الله، **صحیفه امام**، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، ۱۳۶۳
- ۴- حرعاملی، محمد بن مکی (شهید اول)، **القواعد و الفوائد**، جلد ۲، ۱۴۱۰، ۵ ق.
- ۵- حلی (فخرالمحققین)، ابوالقاسم نجم‌الدین جعفر، **المختصر المنافع فی فقه الامامیه**، مؤسسه مطبوعات دینی، چاپ ۱، ۱۳۱۸ ه. ق.
- ۶- خویی، ابوالقاسم، **تکمله المنهاج**، جلد ۱، نشر بغداد، ۱۳۹۱
- ۷- رحمانیان، حامد، حبیب زاده، محمدجعفر، **معیار تفکیک «حدود غیرمذکور» از «تعزیرات منصوص» در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲**
- مجله حقوق دادگستری، ۱۳۹۲
- ۸- زجاجی، حمیدرضا، المیر، محمود، **مطالعه تعزیرات منصوص شرعی در فقه و حقوق کیفری ایران**، نشریه پژوهش حقوق کیفری، سال هفتم، شماره ۲۷، ۱۳۹۸
- ۹- زراعت، عباس، **شرح مبسوط قانون مجازات اسلامی**، تهران، نشر جنگل، جاودانه، ۱۳۹۲
- ۱۰- ساریخانی، عادل، توکل پور، محمدهادی، **بررسی فقهی حقوقی تعزیرات**، نشریه دانش حقوق عمومی، تابستان ۱۳۹۵
- ۱۱- شیخ کلینی، محمد بن یعقوب، **الکافی**، ج ۱۴، قم، نشر اسوه، ۱۴۲۹ ه. ق.
- ۱۲- عمید زنجانی، عباسعلی، **قواعد فقه سیاسی**، ج ۲، نشر امیرکبیر، چاپ ۴، ۱۳۷۹
- ۱۳- مکارم شیرازی، ناصر، **تعزیر و گستره آن**، قم، ج ۱، نشر مدرسه الامام علی بن ابیطالب (ع)، ۱۴۲۵ ه. ق.
- ۱۴- منصور، جهانگیر، **قانون مجازات اسلامی**، نشر دیدار، چاپ ۱۶۹، ۱۳۹۲

تأملی بر مجازات زندان با تأکید بر آثار آن بر حقوق استخدامی کارکنان نیروهای مسلح



جواد محمودی، استادیار گروه حقوق دانشکده علوم انسانی دانشگاه شهرکرد
نادر اسدی‌اوجاق، کارشناس ارشد حقوق عمومی

چکیده

محکومیت‌های کیفری اعم از اعدام، قصاص، زندان، تبعید و ... موضوع پژوهش‌های کیفری‌اند. در این میان، محکومیت به زندان به دلیل آثار قهری آن بر عدم حضور محکوم‌علیه در محل کار و قطع موقت یا دائم رابطه استخدامی وی با دولت، بر سرنوشت وی و عائله تحت تکفل اثرگذار است. پرسش‌های اصلی این پژوهش آن است که آیا پیشینه محکومیت به زندان عضو نظامی، مانعی فراوری حقوق استخدامی وی هست یا خیر و این مجازات در حالات مختلف خدمتی مستخدم چه تبعاتی می‌تواند دنبال داشته باشد؟ در قالب پژوهشی توصیفی-تحلیلی، مجازات یاد شده به عنوان مؤلفه‌ای قابل تأمل در فرآیند خدمتی اشخاص در سازمان‌های مختلف و علی‌الخصوص در نیروهای نظامی و انتظامی شناخته شده و در حقوق و مزایای مکتسبه ایشان و همچنین وضعیت معیشتی خانواده‌های آنان تأثیرگذار تلقی گردید و نهایتاً اینکه مبانی محکومیت به مجازات زندان در متون کیفری و اداری به صورت موضوعی بین‌گرایشی در حقوق کیفری و عمومی، بررسی و آثار آن بر حقوق استخدامی کارکنان محکوم به زندان واکاوی شد. واژگان کلیدی: زندان، کارکنان نیروهای مسلح، حقوق استخدامی، حالات خدمتی

درآمد

مجازات زندان از میانه سده هجدهم میلادی به بعد، رسماً وارد نظام کیفری کشورها شده است (حاجی تبار فیروزخانی، ۱۳۸۷: ۶۸)، این ابزار جزایی، پاسخی به نفی کیفرهای شدید بدنی و تمهیدی برای تضمین حقوق فردی و کرامت انسانی (اجتنابی، ۱۳۹۷: ۴۴۸) و نتیجتاً تغییر نگرش‌ها و جایگزینی آن به جای کیفرهای شدید بدنی محسوب (برغی و مهرا، ۱۳۹۸: ۹) و از سوی دیگر برخلاف حقوق فردی و آزادی‌های عمومی (آزادی تن) شمرده شده است (برغی، ۱۳۹۹: ۲۶). با این حال، در ماده ۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر مصوب ۱۹۴۸، ماده ۹ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی مصوب ۱۹۶۶ و بند نخست ماده ۵ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر مصوب ۱۹۵۰، اعمال این مجازات صرفاً در برخی موارد معدود، مجاز شمرده شده‌اند. ماده ۳ آیین‌نامه اجرایی سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور مصوب ۱۴۰۰ قوه قضاییه، «زندان» را این‌طور تعریف کرده است: «واحدی زیرمجموعه سازمان است که متهم یا محکوم، به دستور مرجع قضایی یا قانونی صلاحیت‌دار، بازداشت و یا برای تحمل محکومیت حبس با هدف اصلاح و تربیت و بازسازی اجتماعی در آنجا نگهداری می‌شود». همچنین بر اساس بند ۳ ماده ۱ آیین‌نامه، «بازداشتگاه محل نگهداری موقت متهم تحت قرار تأمین کیفری (است) که با دستور کتبی مقام قضایی یا قانونی صلاحیت‌دار به آنجا معرفی شده و تحت مدیریت یا نظارت سازمان است و شامل بازداشتگاه‌های ... امنیتی، انتظامی یا نظامی می‌باشد». برخی نویسندگان، «بازداشت موقت» را تضمینی برای دسترس‌پذیر بودن متهم به ارتکاب جرم

اداری یا غیر اداری دانسته‌اند (موسوی فرد و دیگران، ۱۳۹۶: ۴). «حبس با خدمت» نیز به عنوان مجازاتی ویژه در ماده ۱۱ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح برای کارکنان نیروهای مسلح پیش‌بینی شده است.^(۱)

در پژوهش پیش‌رو با روش توصیفی - تحلیلی به این پرسش اساسی پاسخ داده می‌شود که محکومیت به مجازات زندان چه آثاری بر حقوق استخدامی اعضای نیروهای مسلح و نیز بر وضعیت معیشتی خانواده‌های تحت تکفل آنان دارد و پاسخ‌های قانون‌گذار و مقررات اجرایی در این باره چیست؟

فرضیه پژوهش، آن است که در برابر سکوت حاکم بر متون استخدامی عام، متون استخدامی ویژه نیروهای مسلح یا متون کیفری، صراحت بیشتری داشته‌اند و از این‌رو، استناد به متون اخیر می‌تواند راهگشا باشد. از حیث پیشینه پژوهش با وجود تمرکز به حقوق استخدامی در نوشته‌های حقوقی به موضوع پژوهش حاضر - به عنوان موضوعی بین‌گرایشی در حقوق عمومی و حقوق کیفری - چندان توجهی نشده است.

در این مقاله ابتدا به مبانی قانونی محکومیت به مجازات زندان پرداخته شده است؛ سپس آثار محکومیت به زندان بر حق داوطلبان بر استخدام در نیروهای مسلح بررسی می‌شود؛ نهایتاً اثر محکومیت به زندان بر حقوق استخدامی کارکنان نیروهای مسلح و وضعیت معیشتی عائله تحت تکفل آنان مورد واکاوی قرار می‌گیرد.

۱- مبانی قانونی محکومیت به مجازات زندان

محکومیت کارکنان نیروهای مسلح به مجازات زندان در پرتو متون حقوقی مختلفی، صورت می‌پذیرد:

۱-۱- متون کیفری عمومی

این مجازات در متون فقهی به دو دسته (حبس ابد و حبس موقت)، تقسیم شده (جابری عربلو، ۱۳۷۱: ۸۰) و امروزه در قوانین کیفری بیشتر کشورها دیده می‌شود و برخی از نویسندگان نیز پیشینه به‌کارگیری آن را به دو سده گذشته نسبت داده (صبوری‌پور و خلیل‌زاده، ۱۳۹۷: ۲۴۲) و با وجود کاستی‌های بی‌شمار، آن را جایگزینی مناسب برای کیفرهای شدید بدنی دانسته‌اند (بنی‌سعید و همکاران، ۱۳۹۹: ۲۸۷). بر این اساس، ضمانت اجرای مزبور برای اولین بار و به طور قاعده‌مند با تصویب «قانون جزای عرفی» در سال ۱۲۹۵ خورشیدی، وارد نظام حقوقی ایران شد و در مواد ۲ و ۴ آن قانون، مورد شناسایی قرار گرفت (بنی‌سعید و دیگران، ۱۳۹۷: ۲۴۴). این مجازات به مثابه ابزار تحدید یا سلب آزادی مجرم در بندهای ۲، ۳ و ۴ ماده ۹ «قانون مجازات عمومی» مصوب ۱۳۰۴ با ترتیبات سه‌گانه «حبس مؤبد با اعمال شاقه»، «حبس موقت با اعمال شاقه» و «حبس مجرد»، مورد توجه قانون‌گذار، قرار گرفته بود. در گامی دیگر، قانون‌گذار با طرح مجازات‌های جایگزین حبس در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ کوشیده است که از حجم و گستره مجازات‌های سالب آزادی بکاهد.^(۲) با این حال در این قانون نیز، زندان همچنان بر تارک نظام قانونی ایرانی، خودنمایی می‌کند.^(۳)

با لحاظ آنکه قانون اساسی و قوانین عادی، رسیدگی به جرایم عمومی یا در مقام ضابط نیروهای مسلح را در صلاحیت دادگاه‌های عمومی گذاشته‌اند،^(۴) تعقیب کیفری آنان در مراجع یاد شده به عمل می‌آید.

۱-۲- متون کیفری ویژه نیروهای مسلح

در قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح مصوب ۱۳۸۲ تحمل زندان، در زمره مجازات‌های اصلی مجرمان است. به طوری که در مواد متعددی از قانون یاد شده همچون؛ بند (ب) ماده ۲۴، بندهای (الف)، (ب)، (ج) ماده ۲۶، بندهای (الف)، (ب) و (ج) ماده ۲۷ و همچنین ماده ۲۸، نمونه‌هایی از این نوع الزامات قانونی هستند. علاوه بر آن، در متون استخدامی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران، وضعیت «بازداشت» به عنوان یکی از حالات استخدامی، مورد توجه قانون‌گذار قرار گرفته است؛ به طوری که بند (ط) ماده ۸۸ قانون ارتش جمهوری اسلامی ایران، مصوب ۱۳۶۶، بند «ز» ماده ۱۲۰ قانون استخدام نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران، مصوب ۱۳۸۲ و بند «ط» ماده ۹۷ قانون مقررات استخدامی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، مصوب ۱۳۷۰ به همین امر، اختصاص یافته است.

۱-۳- متون اداری ویژه نیروهای مسلح

گاهی تعقیب یا محکومیت کارکنان ذیل نیروهای مسلح در دادگاه‌ها، زمینه تعقیب انضباطی آن را فراهم می‌سازد. به عنوان نمونه مطابق بند (پ) ماده ۵ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی رسیدگی به شکایات و تخلفات کارکنان نیروهای مسلح مصوب ۱۳۹۵ در صورتی که کارکنان پایور، مشمول تبصره ۳ ماده ۱۲ و ماده ۴۰ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح شوند، رسیدگی به وضعیت آنان حسب مورد در صلاحیت هیئت‌های انضباطی رسیدگی به شکایات و تخلفات کارکنان نیروهای مسلح خواهد بود. در مقابل، برابر ماده ۲۳ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی رسیدگی به شکایات

و تخلفات کارکنان نیروهای مسلح، چنانچه تخلف ارتكابی موضوع ماده ۲ همان قانون عنوان یکی از جرایم احصاء شده در قوانین کیفری را داشته باشد، هیئت صادرکننده رأی قطعی موظف است که پرونده را جهت رسیدگی به اصل جرم به مراجع ذیصلاح قضایی ارسال نماید.

۲- آثار محکومیت به زندان بر حق داوطلبان بر استخدام

قانون اساسی، «رفع تبعیضات ناروا و ایجاد امکانات عادلانه برای همه، در تمام زمینه‌های مادی و معنوی»^(۵) و «حق برخورداری از حقوق مساوی»^(۶) را از حقوق ملت و تعهدات دولت دانسته است. لذا حق شهروندان در ورود به دستگاه‌های اجرایی یکی از آن مصادیق محسوب شده و در برابر، «نداشتن محکومیت کیفری»^(۷) در زمره قیود و موانع قانونی آن حق است و این قید تقریباً در همه مقررات استخدامی دستگاه‌های دولتی، مورد توجه قرار گرفته است.

۲-۱- قانون اجرای مجازات اسلامی ۱۳۶۱

در فضای این قانون، بخشنامه‌ای از شورای عالی قضایی صادر شد که بر اساس آن: «چون در فصل سوم قانون راجع به مجازات اسلامی مصوب مهرماه ۱۳۶۱ کمیسیون امور قضایی مجلس شورای اسلامی، آثار تبعی برای مجازات‌ها پیش‌بینی نگردیده است؛ بنابراین احکام محکومیت‌های کیفری، موجب محرومیت از حقوق اجتماعی؛ من جمله محرومیت از استخدام و اشتغال به کار نیست مگر در مواردی که در قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی تصریح شده یا بشود؛ ولی اگر دادگاه در اجرای ماده ۱۴ قانون مذکور، ضمن محکومیت کسی به جزای تعزیری جرم عمدی،

به عنوان متمیم حکم تعزیری او را برای مدت معینی از حقوق اجتماعی از جمله استخدام یا کار متناسب با جرم، محروم نماید، آن شخص برای همان مدت از اشتغال مجدد به کار یا استخدام ممنوع است و بدیهی است صرف بازداشت شخص، بدون اینکه حکمی بر محکومیت کیفری او در دادگاه به شرح فوق صادر شده باشد، مانع استخدام و یا اعاده او به خدمت نمی‌باشد»^(۸).

۲-۲- قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲

مطابق ماده ۲۵ قانون مجازات اسلامی: «محکومیت قطعی کیفری در جرایم عمدی، ... محکوم را از حقوق اجتماعی به عنوان مجازات تبعی، محروم می‌کند: الف- هفت سال در محکومیت به مجازات‌های سالب حیات و حبس ابد از تاریخ توقف اجرای حکم اصلی؛ ب- سه سال در محکومیت به قطع عضو، قصاص عضو در صورتی که دیه جنایت وارد شده بیش از نصف دیه مجنی‌علیه باشد، نفی بلد و حبس تا درجه چهار؛ ج- دو سال در محکومیت به شلاق حدی، قصاص عضو در صورتی که دیه جنایت وارد شده نصف دیه مجنی‌علیه یا کمتر از آن باشد و حبس درجه پنج». از این‌رو، کسانی که پیشینه کیفری مؤثر؛ مانند محکومیت به زندان داشته باشند، از استخدام و اشتغال به کار در دستگاه‌های حکومتی، محروم شده و تا رفع آثار کیفری آن، امکان ورود آنان به دستگاه‌های اجرایی، امکان‌پذیر نیست. بر همین اساس از جمله مصادیق محکومیت‌های جزایی مؤثر در ماده ۲۵ قانون پیش گفته، مجازات‌هایی؛ مانند حبس ابد، حبس درجه ۴ و حبس درجه ۵ می‌باشند. کسانی که به استناد ماده ۲۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ به عنوان «مجازات تبعی» از

حقوق اجتماعی، محروم می‌شوند، برابر بند «چ» ماده ۲۶ همان قانون از «استخدام و اشتغال در کلیه دستگاه‌های حکومتی اعم از نیروهای مسلح و سایر نهادهای تحت نظر رهبری محروم می‌شوند».

۲-۳- قوانین استخدامی نیروهای مسلح

اما قانون‌گذار درباره نحوه ورود داوطلبان خدمت در نیروهای مسلح، رویکرد کاملاً متفاوتی در پیش گرفته؛ به‌طوری‌که در هیچ‌یک از مقررات مربوط به شرایط استخدام، از قید «مؤثر» برای پیشینه کیفری داوطلبان، استفاده نشده است. به عنوان نمونه، در بند «ز» ماده ۱۶ قانون استخدام نیروی انتظامی - به مثابه روزآمدترین متن قانونی در این حوزه - قانون‌گذار بدون تصریح به قید «مؤثر»، نداشتن سوءپیشینه کیفری را شرط ورود داوطلبان خدمت در این سازمان، مفروض داشته است. به عبارتی، همین‌که وجود زندان یا بازداشت در سوابق کیفری فرد داوطلب خدمت در این سازمان معلوم شود، بدون توجه به مؤثر بودن یا نبودن آن، وی از استخدام در نیروی انتظامی، محروم می‌گردد. در قانون سپاه پاسداران هم تقریباً از همین رویه، پیروی شده است. به طوری‌که در بند «ی» ماده ۱۶ قانون مقررات استخدامی آن نیرو، بدون اشاره به قید و شرط «مؤثر»، «داشتن حسن شهرت و عدم سوءسابقه» را ملاک عضویت در آن نهاد نظامی دانسته است؛ اما در قانون ارتش - که نسبت به هر دو قانون، پیشینه بیشتری دارد - در این باره با مسامحه رفتار شده؛ به طوری‌که بدون تصریح به ضرورت احراز سوءسابقه داوطلبان استخدام در آن نیرو، صرفاً به شرط «عدم محکومیت به محرومیت از خدمات دولتی»^(۱۰) اکتفا شده و نهایتاً

اینکه، به موجب بند دوم ماده ۲ قانون منسوخ ارتش مصوب ۱۳۳۶ «عدم محکومیت به جنایت و جنحه‌هایی که به موجب قوانین جزائی مستلزم محرومیت از خدمت دولت می‌گردد» یکی از شرایط ورود به خدمت در این قانون تعیین شده بود.

قانون‌گذار در حوزه نیروهای مسلح، وضعیت دریافت حقوق در زمان بازداشت یا زندانی بودن کارکنان خود را به مراتب روشن‌تر کرده است؛ برای نمونه بر اساس ماده ۹۹ قانون ارتش: «در صورتی که هر یک از کارکنان عضو این مجموعه به موجب قرارهای صادره، بازداشت و یا برابر احکام صادره از دادگاه‌های صالح، زندانی یا به علت عدم پرداخت محکوم به یا بدهی منجر به صدور اجرائیه زندانی شده و یا مرتکب تخلفات انضباطی شوند، در وضعیت «بدون کار» قرار خواهند گرفت».

۳- اثر محکومیت به زندان بر حقوق استخدامی کارکنان نیروهای مسلح

باید خاطرنشان کرد که بررسی مجازات زندان در حالات خدمتی کارکنان نیروهای مسلح، به دلیل تحت تأثیر قرار گرفتن شرایط کیفی و کمی خدمت آنان از رهگذار اعمال این مجازات حائز اهمیت است.

۳-۱- اثر محکومیت زندان در زمان استمرار خدمت

۳-۱-۱- الزامات قانونی

در متون استخدامی نیروهای مسلح به روشنی به بیان مفاهیمی مانند «زندان» و «بازداشت» کارکنان و آثار اداری آنها پرداخته شده است؛ بر این اساس، ابتدا

این موضوع در ماده ۱۳ قانون استخدامی نیروهای مسلح مصوب ۱۳۳۶ مورد توجه قانون‌گذار قرار گرفته بود.^(۱۱) علاوه بر آن، در قوانین استخدامی ارتش، سپاه و نیروی انتظامی، «بازداشت» به عنوان یکی از حالات خدمتی اعضای ثابت نیروهای مسلح، مورد توجه قرار گرفته است.^(۱۲) همچنین، مجازات حبس نیز به عنوان یکی از مصادیق حالت خدمتی «بدون کاری»^(۱۳) در این دست از قوانین، نمود یافته است.^(۱۴) با این وجود، حالت زندانی شدن عضو نظامی^(۱۵) در این قبیل از قوانین استخدامی نیز، مورد غفلت قانون‌گذار واقع شده است؛ اما مفهوم «حبس با خدمت» در تبصره ۴ ماده ۱۱۵ قانون استخدامی نیروی انتظامی به عنوان یک مجازات انضباطی درون‌سازمانی در سازمان ذی‌ربط برای کارکنان زیرمجموعه آن نیرو، اعلام شده است. آن مجازات در قسمت «ز» ماده ۱۱۷ آیین‌نامه انضباطی نیروهای مسلح مصوب ۱۳۶۹ با عبارت: «بازداشت غیرقابل تمدید در بازداشتگاه، حداکثر به مدت سی روز»^(۱۶) بیان شده؛ همچنان که عیناً در ماده ۱۱ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح نیز، مطرح شده است. فارغ از اینکه سازوکار تقریباً نوپای مزبور در مقوله مجازات تا چه اندازه کاربردی بوده و اجرایی شده، بایستی آن را گامی در راستای زندان‌زدایی دانست. البته بر اساس قانون، این شیوه، زمانی قابلیت اجرایی پیدا می‌کند که حداکثر محکومیت عضو نظامی، متجاوز از دو سال نبوده، خود محکوم‌علیه، این شیوه مجازات را درخواست نموده باشد. بر همین اساس، ممکن است عضو نظامی در حین خدمت محکوم به مجازات حبس شود. در این خصوص حالات متعددی بر وضع خدمتی کارکنان مترتب است.

۳-۱-۲- وضعیت دریافت حقوق و مزایای مکتسبه

قانون منسوخ حقوق مزایای مستمر، پس‌انداز ثابت، حق بیمه و بیمه درمانی مشمولین قانون ارتش مصوب ۱۳۶۸^(۱۷) در خصوص وضعیت دریافتی کارکنان محکوم به حبس در صورتی که منجر به حبس شود ساکت است؛ اما همان‌گونه که در ردیف ۱ بند بالا مورد اشاره قرار گرفت، در قانون ارتش، سپاه و نیروی انتظامی، مقنن از این وضعیت خدمتی تحت عنوان «بدون کاری» یاد کرده و برای کارکنان عضو نیروهای مورد بحث که به دلیل زندانی شدن در این حالت قرار بگیرند مطابق قانون^(۱۸) «میزان» یک دوم «حقوق دریافتی را مقرر نموده است؛ اما به دنبال تصویب و اجرایی شدن قانون مدیریت خدمات کشوری در سال ۱۳۸۶ به عنوان قانون عام اداری و امکان‌پذیر شدن برخورداری کارکنان نیروهای مسلح از مقررات فصول دهم و سیزدهم همین قانون، الزامات مزبور مبنای دریافتی کارکنان نیروهای مسلح تلقی شد؛ اما آنچه که وضعیت کارکنان محکوم به حبس را با ابهام مواجه می‌سازد این است که مدت بدون کاری برای کارکنان حداکثر ۳ ماه تعیین شده و در صورتی که عضوی از مجموعه‌های مورد بحث بیش از ۳ ماه محکومیت حبس داشته باشد، قانون‌گذار برای این حالت حکمی مقرر نکرده است. از سوی دیگر، در بند ۴ ماده ۱۲۲ قانون فوق‌الذکر به طور ضمنی از کارکنان محکوم به حبس «کارکنان معلق» یا «کارکنان آماده به خدمت» یاد شده و وفق تبصره ۱ ذیل همین ماده قانونی، این قبیل از کارکنان مستحق دریافت «حقوق ثابت» شده‌اند، لذا از آنجا که صرفاً فصول دوازدهم و سیزدهم قانون مدیریت خدمات کشوری

نسبت به کارکنان نیروهای مسلح قابلیت تسری و اجرا دارد، به نظر می‌رسد که کارکنان در حال طی مجازات حبس مشمول همان مبلغ یک‌دوم حقوق قید شده در مواد مربوطه در قوانین نیروهای مسلح خواهند بود و موارد مندرج در ماده ۱۲۲ که در فصل پانزدهم قانون مدیریت خدمات کشوری شناسایی گردیده قابلیت تسری به کارکنان زندانی مجموعه نیروهای مسلح را نخواهد داشت. با این وجود، قانون‌گذار در حوزه نیروهای مسلح، وضعیت دریافت حقوق در زمان بازداشت یا زندانی بودن کارکنان خود را به مراتب روشن‌تر کرده است؛ برای نمونه بر اساس ماده ۹۹ قانون ارتش: «در صورتی که هر یک از کارکنان عضو این مجموعه به موجب قرارهای صادره، بازداشت و یا برابر احکام صادره از دادگاه‌های صالح، زندانی یا به علت عدم پرداخت محکوم به یا بدهی منجر به صدور اجرائیه زندانی شده و یا مرتکب تخلفات انضباطی شوند، در وضعیت «بدون کار» قرار خواهند گرفت»^(۱۹) و در این صورت، طبق حکم مقرر در قسمت دوم ماده ۱۴۸ همین قانون، حقوق «... کارکنان بدون کار بر مبنای یک‌دوم حقوق درجه یا رتبه آنها محاسبه و پرداخت می‌گردد». علاوه بر آن، ترتیبات مشابهی نیز در نیروی انتظامی و سپاه مقرر شده است.^(۲۰) فلذا، ابهامات مربوط به حقوق استخدامی کارکنان در حال بازداشت یا گذراندن محکومیت زندان، نسبت به سایر دستگاه‌های اجرایی به مراتب، کمتر است.

۳-۱-۳- وضعیت ارتقای درجه یا رتبه

آثار بازداشت و زندان بر فرآیند ارتقای درجه یا رتبه کارکنان نیروهای مسلح، در خور توجه است. ماده ۸۶ قانون ارتش

در زمینه نیل کارکنان زیرمجموعه‌اش به درجه یا رتبه بالاتر، اشعار می‌دارد: «وضع ترفیع پرسنلی که تحت تعقیب قانونی قرار می‌گیرند به شرح زیر خواهد بود: الف- در صورتی که در مراجع قضایی، تحت پیگرد قانونی قرار گیرند و با قرار صادره از مراجع ذیصلاح بازداشت شوند، از تاریخ بازداشت، ترفیع، معلق می‌گردد، مشروط بر اینکه تاریخ بازداشت قبل از تاریخ استحقاق ترفیع باشد. ب- در صورتی که پرونده، منتهی به صدور رأی قطعی برائت یا قرار منع پیگرد و یا موقوفی تعقیب گردد، ترفیع پرسنل از تاریخ استحقاق از این لحاظ، بلامانع است. ج- در صورت محکومیت، مدتی که بر اثر اجرای کیفر عملاً از خدمت منفک شده‌اند، به حداقل مدت توقف در درجه یا رتبه، اضافه خواهد شد. د- محکومیت‌ها به میزانی که مشمول عفو، آزادی مشروط، تعلیق مجازات، تأخیر اجرای حکم و حبس با خدمت قرار گرفته‌اند، اثری در ترفیع ندارند. این تدبیر در ماده ۹۵ قانون استخدام نیروی انتظامی نیز عیناً تکرار شده است. مضاف بر آن، مدت زمان انتظار کارکنان برای دریافت درجه یا رتبه «چهار سال» تعیین شده است. لذا همواره این احتمال وجود دارد که عضوی از اعضای نیروهای مسلح، به دلایل مختلف بخشی از این محدوده زمانی را زندانی شود که در این حالت بحث مربوط به تعیین تکلیف ترفیعاتی این قبیل از کارکنان به عنوان حقوق مکتسبه آنان موضوعی حائز اهمیت تلقی خواهد شد. اهمیت این موضوع به حدی است که یک اصل از اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به همین امر اختصاص یافته است؛^(۲۱) اما قانون‌گذار عادی از وضعیت کارکنان محکوم به زندان تحت عنوان

۳-۲- آثار محکومیت زندان در زمان انقطاع رابطه استخدامی

بعضا محکومیت به مجازات زندان منجر به پایان خدمت پیش از موعد عضو نظامی می‌شود. یکی از صور خاتمه خدمت در این رابطه مؤلفه «اخراج» است که در قوانین استخدامی نیروهای مسلح حسب مورد پیش‌بینی شده است.^(۲۶) براساس بند «الف» ماده ۱۲ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح: «چنانچه یکی از اعضای ثابت نیروهای مسلح در جرایم عمدی به موجب احکام قطعی دادگاه‌ها به مجازات حبس غیر تعلیقی بیش از پنج سال محکوم شوند به حکم قانون از ادامه خدمت، اخراج می‌گردند». علاوه بر آن، حسب تبصره ۳ همان ماده قانونی، «در صورتی که کارکنان پایور نیروهای مسلح به حبس از دو سال تا پنج سال محکوم شوند، اخراج از خدمت (انفصال، بازخریدی و یا بازنشستگی) با توجه به نوع جرم و با رعایت مقررات استخدامی نیروهای مسلح با رأی کمیسیون‌های انضباطی نیروهای مسلح خواهد بود». همان گونه که در این تبصره مشاهده می‌شود، مؤلفه «انفصال از خدمت» یکی از طرق پایان خدمت کارکنان ذی‌ربط در نیروهای مسلح محسوب می‌شود. این در حالی است که معیار پایان خدمت در هیچ کدام از قوانین نیروهای مسلح پیش‌بینی نشده است.

درد قانون گذار نسبت به قاعده گذاری در این زمینه اهتمام ورزد.

۳-۱-۵- وضعیت حقوق خانواده تحت تکفل کارکنان نظامی

قانون گذار برای حمایت از خانواده تحت تکفل نیروی مربوطه در طول تحمل مجازات زندان در قوانین استخدامی نیروهای ارتش، سپاه و نیروی انتظامی، صریحاً حکمی را پیش‌بینی نکرده است؛ بنابراین باید همان حق و حقوق مربوط به «بدون کاری» را برای امرار معاش خانواده تحت تکفل کارکنان زندانی مفروض داشت؛ اما قانون گذار نسبت به تأمین معیشت عائله تحت تکفل کارکنانی که تحت عنوان اخراج از نیروهای مسلح رها شوند ترتیباتی در قوانین موجود شناسایی کرده است. در همین زمینه می‌توان به ماده ۱۴ قانون «حقوق و مزایای مستمر، پس‌انداز ثابت، حق بیمه و بیمه درمانی مشمولین قانون ارتش جمهوری اسلامی ایران»^(۲۷) مصوب ۱۳۶۸ اشاره کرد.^(۲۸) اما این کار ویژه در بند «ج» ماده ۵ قانون رسیدگی قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی رسیدگی به شکایات و تخلفات کارکنان نیروهای مسلح در صلاحیت هیئت‌های پیش‌بینی شده در این قانون قرار گرفته است.^(۲۹)

«بدون کاری» یاد کرده است و برابر قوانین موجود در نیروهای مسلح، مدت بدون کاری جزء ایام خدمت برای ترفیع منظور نشده و صرفاً از نظر بازنشستگی محسوب می‌شود.^(۳۰)

۳-۱-۴- وضعیت سنوات خدمتی

همان گونه که قبلاً نیز اشاره شد، تبصره ۲ ماده ۹۹ قانون ارتش، تبصره ۲ ماده ۱۰۸ قانون سپاه و تبصره ۲ ماده ۱۱۵ مقررات استخدامی نیروی انتظامی از جمله الزامات مدنظر قانون گذار در ارتباط با حالت «بدون کاری» هستند که با استناد به این احکام قانونی می‌توان وضعیت کارکنان زندانی ذیل نیروهای مسلح را از آن طریق تعیین تکلیف کرد. در خصوص وضعیت سنوات خدمتی نیز اگر حالت «بدون کاری» را برای کارکنان در حال طی مجازات وحدت ملاک قرار دهیم، طبق این سنج، مدت زمانی که کارکنان در حال طی محکومیت زندان هستند (ایام بدون کاری) از لحاظ بازنشستگی جزء سنوات آنان محسوب می‌شود؛ اما باید خاطر نشان کرد که برای مدت زمان حبس بیشتر از ایام بدون کاری (ایام بیش از ۳ ماه حبس)، الزام قانونی مشخصی در حوزه مقرراتی نیروهای مسلح وجود ندارد که ضرورت

برآمد

نیروهای مسلح، ضامن دفاع از مرزهای جغرافیایی، امنیت داخلی و مقابله با ناامنی‌اند. متون کیفری عمومی و نیز متون کیفری ویژه نیروهای مسلح، مجموعه‌ای از محکومیت‌های کارکنان آن نیروها به مجازات‌های مختلف را برشمرده‌اند. در این میان، محکومیت کوتاه یا بلند مدت به تحمل زندان، تعیین کننده است؛ زیرا صرف نظر از تأثیر قهری آن بر سرنوشت استخدامی فرد در مقام یک کارمند یا نظامی، بر حقوق خانواده تحت تکفل نیز تأثیر می‌گذارد. علاوه بر آن، در یک دسته‌بندی دیگر، گستره تأثیر محکومیت به زندان، حقوق استخدامی اشخاص داوطلب ورود به سازمان‌های نظامی و انتظامی و نیز استمرار یا قطع رابطه استخدامی کارکنان شاغل را در برمی‌گیرد. در قوانین نیروهای مسلح، احکام و الزامات قانونی هر چند ناقص درباره نحوه برخورد با این دسته از کارکنان به چشم می‌خورد.

با لحاظ سکوت حاکم بر مقررات استخدامی کارمندان عادی در دستگاه‌های اجرایی در این باره و نیز با توجه به کاربرد فراوان محکومیت به زندان برای کارکنان نیروهای مسلح در اجرای متون کیفری عمومی و ویژه، لازم است که قانون گذار، وضعیت مجازات حبس را از حیث جرایم، مبنای تعقیب، مدت زمان محکومیت و سرنوشت خانواده تحت تکفل کارکنان محکوم به زندان، اصلاح و مورد ارزیابی دوباره قرار دهد.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- ماده ۱۱- دادگاه‌های نظامی می‌توانند به درخواست محکوم علیه و پیشنهاد دادستان و رعایت مقررات مربوط ... حبس وی را که بیش از یک سال نباشد به حبس با خدمت تبدیل نمایند.
- ۲- فصل نهم قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ از ماده ۶۴ تا ماده ۸۷ به این امر، اختصاص یافته است.
- ۳- برای نمونه، ماده ۲۴ این قانون، مقرر می‌دارد: «چنانچه محکوم طی مدت اجرای مجازات تکمیلی، مفاد حکم را رعایت ننمایند ... برای بار اول مدت مجازات تکمیلی مندرج در حکم را تا یک سوم افزایش می‌دهد و در صورت تکرار بقیه مدت محکومیت را به حبس ... تبدیل می‌کند».
- ۴- موضوع اصل (۱۷۲) قانون اساسی، ماده ۵۹۷ قانون آیین دادرسی جرایم نیروهای مسلح و تبصره ۲ ماده ۱ قانون دادرسی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران.
- ۵- بند نهم اصل (۳) قانون اساسی
- ۶- اصل (۱۹) قانون اساسی
- ۷- این قید در ماده ۱۴ قانون استخدام کشوری، ماده ۴۲ قانون مدیریت خدمات کشوری، موضوع بند (پ) ماده ۲ قانون استخدام کشوری، ماده ۶ مقررات استخدام شرکت‌های دولتی، ماده ۱۶ قانون استخدام نیروی انتظامی، ماده ۱۶ قانون سپاه، ماده ۸ قانون استخدام وزارت اطلاعات، ماده ۴ آیین‌نامه استخدامی اعضای هیئت علمی دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی، پژوهشی و فناوری، ماده ۲ قانون گزینش معلمان و کارکنان آموزش و پرورش و بالاخره در بند ۷ ماده ۱۳ آیین‌نامه نحوه جذب، گزینش و کارآموزی داوطلبان تصدی امر قضا و استخدام قضات، مقرر شده است.
- ۸- بخشنامه مورخ ۱۳۶۲/۸/۱۸ شورای عالی قضایی
- ۹- موضوع ماده ۷۲۸ همان قانون.
- ۱۰- موضوع بند «ه» ماده ۲۹ قانون ارتش جمهوری اسلامی.
- ۱۱- ماده ۱۳- بدون کار: وضع افسر و کارمندی است که به علل زیر موقتاً از کار برکنار گردد: ۱- ... ۲- در صورتی که محکوم به حبس قطعی گردد که طبق قانون دادرسی و کیفر ارتش مستلزم اخراج نباشد، ۳- ...
- ۱۲- بند (ط) ماده ۸۸ قانون ارتش، بند «ز» ماده ۱۲۰ قانون استخدام نیروی انتظامی و بند «ط» ماده ۹۷ قانون سپاه به همین امر، اختصاص یافته است.
- ۱۳- طبق بند «ی» ماده ۱۱۷ آیین‌نامه انضباطی نیروهای مسلح، مدت بدون کاری حداکثر تا ۳ ماه تعیین شده است.
- ۱۴- موضوع بند «ب» و «ج» ماده ۹۹ قانون ارتش، بند «ب» ماده ۱۱۵ قانون استخدام نیروی انتظامی و بند «الف» ماده ۱۰۸ قانون سپاه پاسداران.
- ۱۵- منظور نویسندگان از عضو نظامی در این پژوهش، اعم از پایوران نظامی و کارمندان هستند
- ۱۶- یک شهروند از آیین‌نامه انضباطی نیروهای مسلح با این استدلال که: «... مغایر با اصول شناخته شده حقوقی، عدم تبعیض، مساوات، عدالت، رسیدگی بی‌طرفانه، منصفانه، حقوق مشروع اشخاص خصوصی و اصول بند ۱۴ از اصل سوم، ۲۲، ۳۲، ۴، ۲۳، ۸، ۲۸، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۶۱، ۱۳۸، ۱۵۶ قانون اساسی و اصل تفکیک قوا و وظائف قوه مجریه و موازین شرع و قانون عادی می‌باشد و با سوءاستفاده‌های مکرر و متعدد فرماندهان از پرسنل تحت امر را فراهم کرده است و خارج از حیطه و مقررات آیین‌نامه‌نویسی است ...» به هیئت عمومی دیوان عدالت اداری، شکایت کرد و آن مرجع، طی رأی مورخ ۸۴/۳/۲۹ به شماره دادنامه ۱۴۰ در کلاس پرونده ۴۷/۸۴ مقرر داشت که: «نظر به اینکه آیین‌نامه انضباطی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران، مورد تأیید و تنفیذ مقام معظم رهبری، قرار گرفته است، بنابراین آیین‌نامه مذکور از مصادیق مقررات دولتی مندرج در ماده ۲۵ قانون دیوان عدالت اداری، محسوب نمی‌شود و موردی برای طرح و رسیدگی و امعان نظر در خصوص اعتراض نسبت به آیین‌نامه فوق‌الذکر در هیئت عمومی دیوان، وجود ندارد».
- ۱۷- این قانون به دنبال تصویب قانون مدیریت خدمات کشوری و تسری مقررات فصول ۱۰ و ۱۳ این قانون به کارکنان نیروهای مسلح و همچنین توسط آیین‌نامه‌های مربوطه نسخ ضمنی شده است.
- ۱۸- مستند به ماده ۱۴۸ قانون ارتش، ماده ۱۶۸ قانون سپاه و ماده ۱۷۴ قانون استخدام نیروی انتظامی.

- ۱۹- این رویه در بندهای «الف»، «ب»، «ج» و «د» همان ماده قانونی به طور مجزاً به چشم می‌خورد.
 - ۲۰- این موارد در مواد ۱۱۵ و ۱۷۴ قانون مقررات استخدامی نیروی انتظامی و نیز مواد ۱۰۸ و ۱۶۸ قانون مقررات سپاه پاسداران، بیان شده‌اند.
 - ۲۱- اصل ۱۴۹- ترفیع درجه نظامیان و سلب آن به موجب قانون است.
 - ۲۲- این موضوع در تبصره ۲ ماده ۹۹ قانون ارتش، تبصره ۲ ماده ۱۰۸ قانون سپاه و تبصره ۲ ماده ۱۱۵ مقررات استخدامی نیروی انتظامی مورد توجه قانون‌گذار قرار گرفته است.
 - ۲۳- ماده ۱۴- پرسنلی که با داشتن حداقل بیست سال قدمت خدمت اخراج می‌شوند به عائله تحت تکفل آنان وجوهی معادل سه‌پنجم حقوق مندرج در ماده ۱۵۴ قانون ارتش پرداخت می‌گردد.
 - ۲۴- همان‌گونه که اشاره شد این قانون توسط قوانین و مقررات موجود نسخ ضمنی شده است.
 - ۲۵- طبق فراز آخر بند «ج» ماده ۵ قانون مزبور لازمه برخورداری عائله تحت تکفل عضو اخراج شده از نیروهای مسلح از سه‌پنجم حقوق، داشتن حداقل ۱۵ سال خدمت تعیین شده است.
 - ۲۶- بند «ی» ماده ۱۰۶ قانون ارتش، بند «ط» ماده ۱۲۶ قانون استخدام نیروی انتظامی و بند «ی» ماده ۱۱۹ قانون سپاه به این وضعیت اختصاص یافته است.
- فهرست منابع**
- الف) مقالات**
- ۱- اجتنایی، مریم، بررسی کیفری مجازات‌های جایگزین حبس، فصلنامه حقوقی قانون‌یار، شماره ۸، زمستان ۱۳۹۷
 - ۲- برغی، محمد مهدی و مهرا، نسرين، مفهوم سلب آزادی غیر کیفری و انواع آن از منظر کنوانسیون اروپایی حقوق بشر، پژوهشنامه حقوق کیفری، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۸
 - ۳- برغی، محمد مهدی، نظام حقوق حاکم بر سلب آزادی در آرای دادگاه اروپایی حقوق بشر، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۹
 - ۴- بن‌سعید، رحمان، مسعود حیدری و محمود الملمیر، بررسی و تحلیل کیفر شناختی مجازات‌های جایگزین حبس، فصلنامه علمی تحقیقات حقوقی آزاد، شماره ۴۸، ۱۳۹۹
 - ۵- جابری عربلو، محسن، تحقیقی در مبانی فقهی حبس، نشریه گروه تحقیقاتی، شماره ۵۳ و ۵۴، ۱۳۷۱
 - ۶- حاجی تبار فیروزخانی، حسن، جایگاه جایگزین حبس در نظام عدالت کیفری ایران (حال و آینده)، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۶۴، پاییز ۱۳۸۷
 - ۷- صبورپور، مهدی و ایرج خلیل‌زاده، قانون جزای عرفی و نقش آن در شکل‌گیری حقوق کیفری ایران، نشریه پژوهش حقوق کیفری، شماره ۲۴، ۱۳۹۷
 - ۸- موسوی‌فرد، محمدرضا، راضیه اسدی و عارف کرمی، بازداشت موقت در سیاست کیفری ایران، مجله نخبگان علوم و مهندسی، شماره ۳، ۱۳۹۶
- ب) قوانین**
- ۹- قانون اساسی
 - ۱۰- قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲
 - ۱۱- قانون جزای عرفی مصوب ۱۲۹۵
 - ۱۲- قانون مجازات عمومی مصوب ۱۳۰۴
 - ۱۴- قانون ارتش جمهوری اسلامی مصوب ۱۳۶۶
 - ۱۵- قانون استخدام نیروی انتظامی مصوب ۱۳۸۲
 - ۱۶- قانون مقررات سپاه مصوب ۱۳۷۰
 - ۱۷- قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح مصوب ۱۳۸۲
 - ۱۸- قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی رسیدگی به شکایات و تخلفات کارکنان نیروهای مسلح مصوب ۱۳۹۵
- ج) مقررات**
- ۱۹- آیین‌نامه انضباطی نیروهای مسلح مصوب ۱۳۶۹
 - ۲۰- آیین‌نامه اجرایی سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور مصوب ۱۴۰۰
 - ۲۱- دستورالعمل حبس با خدمت موضوع تبصره ماده ۱۱ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح مصوب ۱۳۸۲

بررسی مصادیق قتل عمد در فقه و قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲



علی تقوی قاسم آباد، دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی، وکیل دادگستری
دکتر محسن رهامی، عضو هیئت علمی دانشگاه

چکیده

قتل عمد یکی از شدیدترین جرایم جامعه بشری است که روزبه‌روز گستردگی بیشتری می‌یابد. علمای حقوق کیفری وقتی جرم را بر مبنای شدت و ضعف طبقه‌بندی می‌نمایند، قتل در صدر آن قرار می‌گیرد. جرم قتل عمدی به عنوان یکی از جرایم مقید به نتیجه علاوه بر سوءنیت عام، نیازمند سوءنیت خاص یا علم به وقوع است و تنها در این صورت می‌توان گفت جرم تحقق پیدا کرده است. از نظر حقوقدانان، فقها و قانون‌زمانی که مرتکب با انجام عمل نوعاً کشنده، مرتکب جرم قتل می‌شود، قصد قتل را مفروض می‌دانند و اعتقاد دارند که خواست انجام عمل نوعاً کشنده، همان خواست نتیجه مجرمانه؛ یعنی سلب حیات از مجنی‌علیه است. در این پژوهش، مهم‌ترین مصادیق قتل‌های عمدی با واکاوی حقوق کیفری ایران و با محوریت تحلیل ماده ۲۹۰ قانون مجازات اسلامی، از بعد حقوقی و فقهی نشان داده شده است.

واژگان کلیدی: قتل عمد، سرایت، نوعاً کشنده، وضع خاص، آلت قتاله

درآمد

از نظر اسلام قتل یکی از بزرگترین گناهان است که حرمت آن در قرآن مجید در موارد مختلف مورد تأکید قرار گرفته است. خداوند متعال در آیه ۹۳ سوره نساء می‌فرماید: «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا» و هر کس مؤمنی را به عمد بکشد، مجازاتش آتش جهنم است که در آن به صورت جاوید معذب خواهد بود، خدا بر او خشم و لعن کند و عذابی بسیار شدید مهیا سازد. در ماده ۲۸۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، قتل نفس بر سه نوع است: عمد، شبه عمد و خطای محض.

قتل نفس در فقه اسلامی از آنجا که عضوی از اعضای جامعه را از بین می‌برد، اهمیت خاصی یافته است. علاوه بر اینکه خانواده و خویشان مقتول را متضرر می‌کند، نظم جامعه را نیز بر هم می‌زند. به همین دلیل است که قانون‌گذار اسلامی علاوه بر جنبه خصوصی جرم قتل عمد، جنبه عمومی این جنایت را هم فراموش نکرده است. بر اساس مقررات شرعی قتل سه نوع و به تعبیری چهار نوع است: قتل عمدی، قتل شبهه عمد، قتل خطئی و قتل خطای محض. اگر قتل به صورت عمدی محقق گردد، مرتکب آن قصاص می‌شود (محقق حلی، ۱۴۱۳: ۵۷۹).

تعیین ضابطه برای تشخیص عمدی بودن قتل حائز اهمیت است. در تعیین ضابطه آن، مشهور فقیهان دو معیار را مطرح کرده‌اند و برای تحقق قتل عمد آن را معتبر می‌دانند: الف- مرتکب قصد قتل (قصد نتیجه) داشته باشد؛ پ- فعلی که قتل با آن انجام می‌شود، غالباً کشنده باشد. این در حالی است که بسیاری از فقیهان، بعضی از مصادیق قتل را بدون توجه به این دو معیار، قتل عمد محسوب

کرده‌اند (محقق حلی، ۱۴۰۸: ۲۳۰). به همین جهت، بعضی از فقیهان در آن مصادیق مناقشه کرده و آن موارد را قتل عمد ندانسته‌اند (شهید ثانی، ۱۴۱۳: ۷۰).

۱- تعریف قتل عمد

قتل از نظر لغوی به معنی سلب حیات است اعم از اینکه حیات انسانی باشد یا حیوانی؛ زیرا که حرمت جان و بدن انسان مستلزم محافظت از هرگونه خطر است. در فقه امامیه، قتل، خارج کردن جان محترم و برابر از تن است که اصطلاحاً از تعبیر «زهاق نفس» یعنی خارج کردن نفس استفاده شده است (شهید ثانی، ۱۳۶۷: ۵۱۰؛ خمینی، ۱۳۶۶: ۲۶۸).

بنابراین، در تعریف قتل باید گفت: سلب حیات از انسان زنده، به گونه‌ای که جسم و تن مقتول از لحاظ قانونی و شرعی تحت حمایت بوده باشد.

مطابق ماده ۲۸۹ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) جنایت بر نفس، عضو و منفعت بر سه قسم است: عمدی، شبه عمدی، خطای محض که هدف ما در این مقاله بررسی مصادیق قتل عمد در فقه و قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ می‌باشد.

«قتل عمدی سلب عمدی حیات از دیگری برخلاف قانون است» (آقای نی، ۱۳۸۴: ۱۸ و ۱۹)

به بیان بهتر، به سلب حیات اشخاص با اراده و اختیار قتل عمد گفته می‌شود. با وجود اینکه حقوقدانان تعاریفی را در زمینه قتل و انواع آن ارائه داده‌اند، قانون مجازات اسلامی در تعریف قتل عمدی ساکت مانده و صرفاً به ذکر مصادیقی از این نوع قتل (قتل عمدی) بسنده نموده است.

۲- انواع قتل عمدی

بنا بر ماده ۲۹۰ قانون مجازات اسلامی: جنایت در موارد زیر عمدی محسوب می‌شود:

۱- هرگاه مرتکب با انجام کاری قصد ایراد جنایت بر فرد یا افرادی معین یا فرد یا افرادی غیر معین از یک جمع را داشته باشد و در عمل نیز جنایت مقصود یا نظیر آن واقع شود، خواه کار ارتكابی نوعاً موجب وقوع آن جنایت یا نظیر آن بشود، خواه نشود.

۲- هرگاه مرتکب عمداً کاری انجام دهد که نوعاً موجب جنایت واقع شده یا نظیر آن، می‌گردد هرچند قصد ارتكاب آن جنایت و نظیر آن را نداشته باشد. ولی آگاه و متوجه بوده که آن کار نوعاً موجب آن جنایت یا نظیر آن می‌شود.

۳- هرگاه مرتکب قصد ارتكاب جنایت واقع شده یا نظیر آن را نداشته و کاری را هم که انجام داده است، نسبت به افراد متعارف نوعاً موجب جنایت واقع شده یا نظیر آن، نمی‌شود لکن در خصوص مجنی علیه، به علت بیماری، ضعف، پیری یا هر وضعیت دیگر و یا به علت وضعیت خاص مکانی یا زمانی نوعاً موجب آن جنایت یا نظیر آن می‌شود مشروط بر آنکه مرتکب به وضعیت نامتعارف مجنی علیه یا وضعیت خاص مکانی یا زمانی آگاه و متوجه باشد.

۴- هرگاه مرتکب قصد ایراد جنایت واقع شده یا نظیر آن را داشته باشد، بدون آنکه فرد یا جمع معینی مقصود وی باشد و در عمل نیز جنایت مقصود یا نظیر آن، واقع شود، مانند اینکه در اماکن عمومی بمب‌گذاری کند.

قانون‌گذار در ماده ۲۹۰ چهار مورد از مصادیق قتل عمد را احصا کرده است: الف- مرتکب قصد انجام جنایت و قصد کشتن داشته باشد (بند الف ماده ۲۹۰ قانون مجازات اسلامی).

قصد کشتن و سلب حیات از دیگری که عملاً به نتیجه مورد نظر برسد، صرف‌نظر از نوع وسیله‌ای که برای تحقق قصد خود

به کار برده و بدون توجه به نوعاً کشنده بودن آن کار، عمدی محسوب می شود (خمینی، ۱۳۶۶: ۵۰۸).

بدین ترتیب هرگاه قصد کشتن دیگری وجود داشته باشد، ولی وسیله مورد استفاده ذاتاً قابلیت سلب حیات را نداشته باشد، ولی عملاً به مرگ منتهی شود و یا عمل به گونه ای باشد که شانس موفقیت در آن کم است، در صورت حصول نتیجه، عمدی محسوب می گردد؛ به عنوان مثال، چنانچه شخصی به قصد کشتن دیگری از هفت تیری با برد هفت متر استفاده کند، ولی مقصود در فاصله هشت متری ایستاده باشد و قاصد با علم به کم بودن احتمال موفقیت، به سوی وی تیری را رها نموده و تیر پس از اصابت، منجر به کشته شدن وی گردد، عمل مرتکب عمدی محسوب می گردد که محل اشکال جمعی از فقها؛ از جمله مرحوم شهید اول است: «فعل هم باید نوعاً کشنده باشد در غیر این صورت در تحقق قتل عمد شبهه وجود دارد».

ب- عمل مرتکب نوعاً کشنده است؛ اگرچه قصد قتل نداشته باشد (بند «ب» ماده ۲۹۰ قانون مجازات اسلامی).

رفتار کسی که عمداً کاری انجام دهد که نوعاً کشنده باشد هرچند که قصد کشتن نداشته باشد، ولی آگاه و متوجه بوده که آن کار نوعاً موجب آن جنایت - قتل - می شود (شرطی که در قانون جدید مصوب سال ۱۳۹۲ اضافه شده است)؛ به عبارت دیگر، اگر عمل نوعاً کشنده بوده و قصد مرتکب خواه کشتن باشد خواه نباشد و در عمل به قتل بی انجامد، قتل عمدی محسوب می گردد؛ چراکه کسی نمی تواند چنین اقدامات خطرناکی را انجام داده و از عواقب کار خود بگریزد. به سخنی بهتر، چنین فردی کمتر از کسی که عملی را به قصد قتل یا ایراد جرح

علیه دیگری انجام می دهد، قابل سرزنش نیست (میرمحمد صادقی، ۱۳۸۹: ۱۰۶). در پاسخ به این سؤال که چه رابطه ای بین آلت قتاله و فعل نوعاً کشنده وجود دارد و یا به سخن دیگر، آیا هر آلت قتاله ای، فعل نوعاً کشنده است، برخی معتقدند: «رابطه بین آلت قتاله و فعل نوعاً کشنده، رابطه عموم و خصوص مطلق است؛ به نحوی که آلت قتاله از مصادیق فعل نوعاً کشنده هست، اما فعل نوعاً کشنده، منحصر به آلت قتاله نیست و مورد دیگری نیز دارد» (شکری، ۱۳۸۱: ۲۱۶).

در مقابل گروهی دیگر بر این عقیده اند که فعل نوعاً کشنده منحصر به آلت قتاله نیست و آلت قتاله نیز لزوماً از مصادیق فعل کشنده نیست؛ زیرا که فعل نوعاً کشنده به خصوصیت عمل توجه دارد و توجهی به ماهیت آلت قتاله ندارد (میرمحمد صادقی، ۱۳۸۹: ۱۸).

از بین نظرات فوق، نظر گروه دوم ارجح است، همچنان که از آرای مختلف صادره از دیوان عالی کشور برمی آید، صحت نظر اول قابل تردید است؛ مثلاً دیوان عالی کشور، در مواردی قتل را بدون اینکه قصد کشتن وجود داشته باشد، عمدی محسوب نموده است. مواردی نظیر فشردن گلوله^(۱) سلیلی زدن به شقیقه^(۲) با توجه به حساسیت موضع اصابت، نوعاً کشنده محسوب می شود. بدون آنکه مرتکب از آلت قتاله ای استفاده کرده باشد.

همین طور فقها نیز مثال هایی را در خصوص عمل نوعاً کشنده ارائه نموده اند، بدون آنکه آلت به کار برده شده، ماهیتاً قتاله باشد؛ از جمله، ریسمان به گردن انداختن و فشار دادن آن و رها نکردن آن تا زمان مرگ (شهید ثانی، پیشین).

بنابراین، رابطه بین آلت قتاله و عمل نوعاً کشنده عموم و خصوص من وجه است،

بدین معنی که برخی آلت قتاله نوعاً کشنده است و برخی اعمال نوعاً کشنده، آلت قتاله است.

پ- مرتکب قصد انجام فعل خاصی را نسبت به افراد خاص داشته باشد؛ ولی نه قصد کشتن دارد، نه فعل او نوعاً کشنده است؛ اما به علت شرایط خاص، پیری، ضعف، کودکی و ... فعل برای آن شخص کشنده است (بند «پ» ماده ۲۹۰ قانون مجازات اسلامی).

در این بند، عمل نوعاً کشنده نیست؛ ولی گاهی عمل نوعاً غیرکشنده، نسبت به مجنی علیه، نوعاً کشنده محسوب می شود؛ به عنوان مثال، سلیلی زدن به کودک تازه متولد شده و یا سلیلی زدن به فرد کهن سال که منجر به کشته شدن آنها گردد، قتل عمدی محسوب می شود، بنابراین این بند مواردی؛ نظیر کودکی، پیری، ناتوانی، زمان ارتکاب فعل و یا حتی مکان ارتکاب عمل را نیز شامل می شود؛ به عنوان مثال، شلاق زدن در هوای بسیار سرد یا ریختن بنزین روی کسی که کنار آتش نشسته است. در این بند، همان گونه که تبصره دو ماده فوق تصریح نموده است، مرتکب باید نسبت به کشنده بودن عمل در آن شرایط توجه و آگاهی داشته باشد. مطابق این تبصره: «در بند «پ» باید آگاهی و توجه مرتکب به اینکه کار نوعاً کشنده نسبت به مجنی علیه، موجب جنایت واقع شده یا نظیر آن می شود ثابت گردد و در صورت عدم اثبات، جنایت عمدی ثابت نمی شود».

ت- مرتکب قصد قتل در جمع غیرمعین را داشته باشد (بند «ت» ماده ۲۹۰ قانون مجازات اسلامی).

مطابق بند «ت» ماده ۲۹۰ قانون مجازات اسلامی، «هرگاه مرتکب قصد ایراد جنایت واقع شده یا نظیر آن را داشته باشد،

بدون آنکه فرد یا جمع معینی مقصود وی باشد و در عمل نیز جنایت مقصود یا نظیر آن واقع شود؛ مانند اینکه در اماکن عمومی بمب گذاری کند».

این بند برخلاف نظر عده‌ای که معتقدند مصداقی از بند «الف» است، به مواردی اشاره دارد که مرتکب قصد ایراد جنایت داشته باشد و فعل او باید منطبق با جنایت مقصود یا نظیر آن باشد. بدیهی است که این بند در مورد نقش وسیله و شخصیت یا هویت مجنی علیه، تفاوتی با بند «الف» ندارد؛ اما ویژگی دوم که در ظاهر این بند را از بند «الف» متمایز می‌سازد و قانون‌گذار به آن تصریح نموده، آن است که مرتکب قصد فرد یا جمع معینی را نکرده است. چنانچه فرد یا افرادی معین، یا فرد یا افرادی نامعین از یک جمع، هدف مرتکب باشد، مشمول بند «الف» خواهد بود. بدیهی است اگر مرتکب با بمب‌گذاری، قصد ایراد جنایت علیه فرد یا افراد معین یا فرد یا افراد غیر معین از یک جمع را در اماکن عمومی داشته باشد، مشمول بند «الف» ماده ۲۹۰ ق.م.ا خواهد بود. ولی قانون‌گذار فرضی را در نظر دارد که مرتکب نمی‌داند چه فرد یا افرادی هدف رفتار او قرار خواهد گرفت و شخصیت مجنی علیه و یا هویت او برای مرتکب تفاوتی ندارد.

در همین رابطه فقهای مذهب احمد و ابوحنیفه بر این اعتقاد هستند که میان قصد محدود و نامحدود تفاوتی وجود ندارد، بنابراین چه قصد جانی شخص معینی باشد و یا قصد او شخص معینی نباشد، در هر دو حال، چنانچه عمل به قصد قتل انجام شود، قتل عمد خواهد بود، اما در مذهب شافعی میان دو فرض فوق تفاوت قائل‌اند؛ چنانچه اگر جانی قتل شخص معینی را قصد کرده باشد، عمل را قتل عمد و اگر شخص معینی

منظور او نبوده، عمل را شبه عمد می‌دانند (عبدالقادر عوده، ۱۳۹۴: ۱۲۷). ۵- حکم قتل در خواب یا بیهوشی، مطابق ماده ۲۹۲ قانون مجازات اسلامی، قتل در خواب یا بیهوشی، خطای محض است. لکن، بر اساس تبصره ذیل ماده مرقوم ناظر به بندهای «الف» و «پ» آن، چنانچه قتل در خواب یا بیهوشی بدون قصد کشتن و بدون فعل نوعاً کشنده رخ دهد، ولی مرتکب متوجه و آگاه باشد که مثلاً در خواب می‌غلند و اگر بغلند، روی شخصی که کنار او خوابیده است افتاده و سبب مرگ وی می‌شود، این قتل هم در قانون جدید، قتل عمد تلقی شده است. در همه نظام‌های حقوقی عدم فقدان اراده (خواب و بیهوشی) از عوامل رافع مسئولیت کیفری به حساب می‌آید و مجازات در چنین حالتی برخلاف عدالت کیفری است. از دیدگاه اسلام هم این قاعده عقلایی پذیرفته و مؤید آن، روایت معروف رفع القلم است: «اما علمت أنَّ القلم یرفع عن ثلاثة: ... و عن النائم حتی یستیقظ». انسان در حال خواب، فاقد قدرت درک و آگاهی نسبت به اعمال و رفتار خود می‌باشد و نمی‌تواند رفتار خود را کنترل یا در مورد آن تصمیم‌گیری کند، لذا مجازات چنین شخصی برخلاف عدالت است (حر عاملی، ۱۴۱۳: ۴۵/۱).

اگر کسی که از قبل می‌داند که در خواب، مرتکب اعمالی می‌شود که جرم و خلاف قانون است یا می‌داند که در حالت خواب مصنوعی به وسیله او جرایمی واقع خواهد شد یا توافقی در این زمینه صورت گرفته باشد و در واقع به قصد ارتکاب جرم، هیپنوتیزم شود، مسئول کلیه اعمالی که در حال خواب انجام می‌دهد خواهد بود (مدنی کاشانی، ۱۴۱۰: ۱۰۷)؛ علاوه بر این ضمان مالی در قبال خسارت‌هایی که در خواب مصنوعی به

دیگری وارد می‌شود، ثابت است و خود شخص مسئول پرداخت آنها می‌باشد.

۶- حکم سرایت جنایت عضو و فوت مجنی علیه، در مورد حکم سرایت جراحت و قطع عضو عمدی که منجر به مرگ می‌شود، موضوع بین فقها محل اختلاف است که آیا این نوع قتل‌ها، قتل عمد محسوب می‌شود یا نه؟

طبق ماده ۲۹۶ قانون مجازات اسلامی اگر کسی جنایتی بر کسی وارد کند و سرایت جنایت - مانند خونریزی، عفونت و سیاه شدن (قانقاریا) سبب فوت گردد در این صورت اگر جنایت واقع شده مثلاً قطع عضو یا ایراد جرح با چاقو- عمدی بوده و در نهایت منجر به مرگ شخص در اثر سرایت زخم گردد، این قتل هم عمدی محسوب می‌شود. ماده ۳۰۰ هم به نحوی سرایت را موجب قصاص نفس می‌داند؛ به خلاف نظر محقق خوئی -رحمت‌الله علیه- که سرایت را عنوان مستقلاً برای قتل عمدی نمی‌داند. این ماده مطابق نظر مشهور است؛ از جمله امام خمینی و شهید ثانی و امثالهم که سرایت جرح را اگر منجر به مرگ گردد موجب قصاص نفس می‌دانند.

اگر مرتکب با یک ضربه عمدی، موجب جنایتی بر عضو شود که منجر به قتل مجنی علیه گردد، چنانچه جنایت واقع شده مشمول تعریف جنایات عمدی باشد، قتل عمدی محسوب می‌شود؛ یعنی آثار جنایت عمدی مثل قتل مشمول حکم همان جنایت می‌شود؛ در نتیجه حکم قتل عمدی دارد.

۳ قتل عمدی در فقه اسلامی ۳-۱- حرمت قتل

احترام به جان و بدن انسان اقتضاء می‌کند که وجود انسانی از هرگونه خطر محافظت شود و ضمن توجه به سلامت تن خود نسبت به تن دیگری نیز این حق

را رعایت کرده و ستم نکند. دین مقدس اسلام نیز جان و عرض مسلمان را محترم دانسته و تعرض به جان را از گناهان کبیره شمرده است.

در قرآن کریم آیاتی وجود دارد که دلالت بر حرمت قتل نفسی دارد:

«وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا» (آیه ۳۳ از سوره مبارکه اسراء؛ «نفسی را که خداوند محترم شمرده به ناحق مکشید، کسی که به ستم کشته شود برای ولی او سلطه‌ای خاص قرار داده‌ایم، پس اسراف در قتل نخواهد کرد؛ زیرا او (ولی دم) از جانب شریعت الهی یاری شده است».

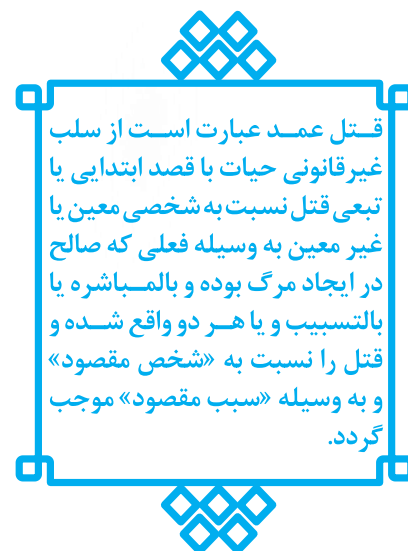
۳-۲- تعریف قتل عمد

ازهاق نفس یعنی خارج کردن نفس. منظور از معصومه این است که تلف کردن آن جایز نباشد. این کلمه از عصم به معنای منع و جلوگیری است. مکافئه یعنی مساوی بودن مقتول و قاتل، در اسلام، عدوانی به معنی حرام و نارواست. شرط دیگری که در برخی از تعاریفها دیده می‌شود آن است که قاتل بدون اجازه قانونی مبادرت به قتل کند.

شهید ثانی می‌فرماید: عمد محقق می‌شود با قصد قتل از سوی شخص بالغ و عاقل با وسیله‌ای که غالباً کشنده باشد. اگر قصد کند با وسیله‌ای که به ندرت کشنده باشد و قتل هم روی دهد شبه قصاص است، یعنی قتل عمد است (شهید ثانی، ۱۳۶۷: ۴۱۷).

امام خمینی (ره) نیز قتل عمد را چنین تعریف کرده است: «و هو ازهاق النفس المعصومه عمداً مع الشرائط الاتیه»؛ «و آن بیرون کردن روح معصوم (محترم و محفوظ) از بدن انسان است عمداً با شرایطی که می‌آید». عمد محض به قصد کشتن با آنچه می‌کشد، ولو به ندرت و به

قصد فعلی که غالباً به آن کشته می‌شود؛ اگرچه قصد قتل را به آن ننماید، تحقق پیدا می‌کند. عمد گاهی به مباشرت است گاهی به تسبیب (موسوی خمینی، ۱۳۶۶: ۶۳۸/۲).



از دیدگاه سید محمدحسن مرعشی شوشتری قتل عمد عبارت است از: «قتل العمد هو أن يقصد الفاعل القتل و إيقاعه على الوجه المقصود سواء كان ذلك القصد أصلياً أو تبعياً متعلق بالكلية أو جزئياً بالمباشرة أو بالتسبیب او بهما».

قتل عمد آن است که فاعل قصد قتل داشته باشد و قتل را به همان نحوی که قصد کرده است واقع سازد، خواه آن قصد اصلی باشد و یا تبعی و به شیء کلی غیر معین و یا به جزئی (شخص معین) تعلق گرفته باشد و با مباشرت باشد یا به تسبیب و یا هر دو (مرتضوی، ۱۳۸۱: ۲۵).

محقق حلی در مختصر المنافع می‌گوید: «قتل العمد ان يقصد الى الفعل و القتل»؛ یعنی قتل عمد آن است که قاتل قصد فعل و قصد قتل را داشته باشد. البته در جرایم عمدی لازم نیست که همواره به طور مستقیم قصد ترتب نتیجه مجرمانه یا سوءنیت وجود داشته باشد، بلکه کافی است این قصد به طور اجمالی ارتکازی

یعنی به طور مفعول عنه وجود داشته باشد (مرتضوی، ۱۳۸۱: ۲۳).

بنا بر تعریف فقها، قتل در موارد زیر عمدی است:

۱- هنگامی که مرتکب قصد کند شخصی را بکشد و همان شخص کشته شود.

۲- وقتی فاعل قصد کند شخص را بکشد، به خیال آنکه این شخص «الف» است اما پس از قتل معلوم گردد که آن شخص «ب» بوده است.

۳- وقتی مرتکب قصد کند انسانی را بکشد، بدون آنکه غرضش به شخص معینی تعلق گرفته باشد و با عمل وی یک انسان کشته شود.

۴- هنگامی که فاعل قصد کند جنایتی را مرتکب شود، هرچند آن جنایت قتل انسان باشد.

۵- هنگامی که فاعل قصد کشتن کسی را ندارد، اما عملی انجام می‌دهد که عادتاً با قتل ملازمه دارد و این عمل نسبت به مقتول ممکن است به صورت فعل باشد یا ترک فعل؛ بنابراین در قتل عمد قصد قتل معتبر است، خواه قصد به شخص معین باشد و یا به کشتن انسانی به طور کلی و یا به قصد جنایتی. در قصد کلی، قصد افراد قهراً وجود دارد و بنا بر نیاز، اگر کسی بخواهد انسانی را بکشد، در صورت تحقق قتل، قتل عمدی خواهد بود؛ به عنوان مثال هرگاه کسی قصد جنایتی بر کسی داشته باشد و به قصد وقوع جنایت تیراندازی کند و برای وی فرقی نداشته باشد که «الف» کشته شود یا «ب» و یا انسان دیگری و یا حتی حیوانی کشته شود، در صورت ارتکاب قتل، آن قتل، قتل عمدی است.

آنچه از بررسی مجموع مباحث مختلف در حوزه جرم قتل عمد حاصل می‌گردد، می‌تواند در یک تعریف جامع از قتل عمد فراهم آید. نکاتی که با توجه به نظرات

حقوقدانان اسلامی به عنوان ضابطه تحقق عمد موجب قصاص مطرح می شود به نحو اختصار عبارت اند از:

۱- قصد نتیجه (قتل)

قصد ممکن است به صورت ابتدایی و ذاتی باشد و یا به طور تبعی و ضمنی قصد فعل غالباً کشنده واقع گردد؛ زیرا در این صورت با توجه به ضرورت علم جانی بر کشنده بودن فعل برای تحقق عمد، در حقیقت قصد قتل منفک از قصد فعل نخواهد بود؛ چراکه قصد فعل با علم به اثر آن نمی تواند جدا از قصد بدان اثر باشد؛ بنابراین کسی که با فعل غالباً کشنده اقدام به قتل می نماید، هر چند ممکن است قصد صریح و ابتدایی در قتل نداشته باشد؛ اما لزوماً دارای قصد ضمنی و تبعی قتل است.

۲- قصد فعل

فعل ممکن است بالمباشره، بالتسبیب و یا به هر دو نحو انجام پذیرد. افزون بر آن فعل ارتكابی باید صلاحیت ایجاد قتل را داشته باشد؛ بدین نحو که:

۱- جنایت حاصل شده ناشی از سبب و فعل مقصود بوده باشد.

۲- مقتول به نحو کلی یا جزئی قصد شده باشد.

۳- قتل شخص مقصود (شخص معین یا غیر معین) و نه قتل دیگری حادث شود. به طور کلی، با توجه به نکاتی که شرح آن گذشت و مواردی که فقها آنها را از مصادیق و غیر مصادیق قتل عمد برشمرده اند، می توان در تعریف قتل عمد چنین گفت: قتل عمد عبارت است از سلب غیرقانونی حیات با قصد ابتدایی یا تبعی قتل نسبت به شخصی معین یا غیر معین به وسیله فعلی که صالح در ایجاد مرگ بوده و بالمباشره یا بالتسبیب و یا هر دو واقع شده و قتل را نسبت به «شخص مقصود» و به وسیله «سبب مقصود» موجب گردد.

۳-۳- قصاص نفس در اثر سرایت جنایت و فوت مجنی علیه

محقق خوئی در بخش موجبات قصاص نفس در چهار مورد از مصادیق آن با قول مشهور اختلاف نظر دارند که در این بخش به بیان دیدگاه ها و نقد و بررسی ادله ایشان در مسئله «سرایت جراحت به نفس» می پردازیم.

ایراد جرح گاه عمدی و گاه غیر عمد است و در هر کدام از این حالات، جرح یا به نحوی است که عادتاً و غالباً به نفس سرایت می کند و یا به گونه ای است که عادتاً سرایت نمی کند لکن اتفاقاً سرایت کند و موجب مرگ مجنی علیه شود. آنچه که در این نوشتار، محل بحث بوده و به آن می پردازیم، جراحت عمدی است که غالباً سرایت نمی کند و جانی قصد قتل ندارد، لکن اتفاقاً سرایت کرده، منجر به مرگ مجنی علیه می شود. در این خصوص در عمد یا شبه عمد و در نتیجه قصاص یا عدم قصاص قاتل، میان فقها اختلاف نظر وجود دارد که در ادامه به بررسی این نظریات خواهیم پرداخت؛ با توضیح اینکه اگر ایراد جرح به قصد قتل باشد یا اینکه غالباً سرایت کند و به مرگ منجر شود، چنین جنایتی موجب قصاص است و این مطلب مورد اتفاق همه فقها است. فقهای امامیه در این مسئله دو قول را برگزیده اند که یکی منسوب به مشهور و دیگری رأی شاذی است که منسوب به معدودی از فقها؛ از جمله محقق خوئی است.

مشهور فقها بر این اعتقادند که چنانچه شخص بر دیگری عمداً جراحتی وارد کند و آن جراحت سرایت کند و منجر به مرگ مجنی علیه گردد، جنایت او عمدی محسوب شده و قاتل قصاص می گردد. صاحب جواهر می فرماید: من مخالفی در این مسئله نیافتم (نجفی، ۱۳۶۷: ۲۹)

و فاضل هندی نیز این مسئله را اتفاقی دانسته (اصفهانی، ۱۴۱۶: ۲۲) و علامه مجلسی (مجلسی دوم، بی تا: ۲۹) و محقق خوئی (خوئی، ۱۴۲۲: ۶) نیز آن را قول مشهور فقها می داند.

محقق حلی در شرایع معتقد است: «السرایه عن جنایه العمد توجب القصاص مع التساوی فلو قطع یده عمداً فسرت قتل الجرح و کذا لو قطع إصبعه عمداً باله تقتل غالباً فسرت» (حلی، ۱۳۶۰: ۱۸۲). ایراد جراحت عمدی که به دیگر اعضای بدن یا نفس سرایت می کند با تساوی شرایط قاتل و مقتول، موجب قصاص است؛ پس اگر دست کسی را عمداً ببرد و آن جراحت به نفس سرایت کند، جرح کشته خواهد شد؛ و همچنین اگر انگشت او را به وسیله ای کشنده قطع کند و در این حالت، جراحت به نفس سرایت کند، موجب قصاص است.

همان طور که از ظاهر عبارت برمی آید، محقق، قصاص را منوط به قتاله بودن آلت دانسته است، لکن از نظر صاحب جواهر، دلیلی مبنی بر تقیید مزبور وجود ندارد و می فرماید: «جراحت عمدی که آثار آن به نفس گسترش می یابد (سرایت)، مطلقاً موجب قصاص است و فرقی میان قتاله یا غیر قتاله، زخم کوچک و بزرگ، قصد و عدم قصد در جراحت وجود ندارد» (نجفی، ۱۳۶۷: ۲۶).

شاید به همین جهت (قتاله بودن آلت شرط نیست) علامه در قواعد، ظاهر عبارت ایشان را تغییر داده است. وی در قواعد چنین می نویسد: «فلو قطع إصبعه عمداً لا بقصد القتل فسرت إلی نفسه قتل الجرح» (مطهراسدی، علامه حلی، ۱۴۱۳: ۵۸۵)؛ یعنی اگر عمداً انگشت دیگری را قطع کند، اگرچه قصد قتل نداشته باشد پس جراحت به نفس سرایت کند، جرح قصاص می شود.

ایشان در دیگر آثار خود، (محقق: بهادری، ۱۴۲۰: ۴۲۳؛ محقق: فارس حسون، ۱۴۱۰: ۱۹۵/۲). جراحاتی که به جهت سرایت و توسعه آن آسیب و جراحت، منجر به مرگ مجنی علیه می شود را مصداق عمد و نهایتاً، ثبوت قصاص بر جانی می دانند.

شیخ طوسی در المبسوط، (طوسی، ۱۳۸۷: ۱۱۳/۷) محقق اردبیلی در مجمع الفائده و شهید اول در لمعه (عاملی، ۱۴۱۰: ۲۶۷) قائل به ثبوت قصاص بر جانی شده اند.

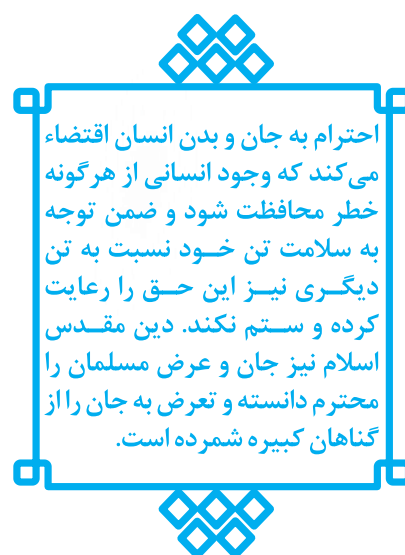
فاضل هندی در کشف اللثام می نویسد: «اطلاق عبارت فقها بیانگر این است که تمام آثار ایراد جراحت عمد چه به قصد قتل باشد چه نباشد، غالباً سرایت کند یا نکند، عمد محسوب می شود و مستوجب قصاص است». (فاضل هندی، ۱۱۳۵: ۲۲).

شهید ثانی در مسالک (عاملی [شهید ثانی]، ۱۴۱۳: ۷۴) نیز به این معنا تصریح نموده است.

ادله ای که مشهور برای صحت مدعای خود به آن استناد کرده اند، این است که: ۱- چون جنایت و صدمه وارد شده عمدی است؛ بنابراین در صورت سرایت و توسعه آن نیز فرد ضامن می باشد، اگرچه جانی آن مقدار زیادی و سرایت را قصد نکرده باشد؛ لذا در اینجا که سرایت جنایت موجب مرگ شده است، قتل عمد محسوب شده و قصاص ثابت می شود (خوئی، ۱۴۲۲: ۷).

۲- شهید ثانی دلیل قول مشهور را چنین آورده: حکم به قتل عمد به این سبب است که هر چند زخم کشنده نبوده، لکن سرایت کرده و منجر به مرگ مجنی علیه شده است؛ یعنی جراحت + سرایت = فعل غالباً کشنده (جرح کشنده). به عبارت دیگر جراحت همراه با سرایت در حکم

سبب واحد است. در نتیجه مصداق عمد است؛ زیرا برای عمد بودن قتل یا قصد قتل لازم است فعل غالباً کشنده باشد (شهید ثانی، ۱۳۶۷: ۷).



برخی از متأخرین از جمله محقق خوئی معتقدند که اگر جرحی بر فرد وارد شود و سرایت کند، چنانچه از جراحاتی باشد که غالباً سرایت نمی کند و جانی نیز قصد قتل نداشته باشد، مصداق شبه عمد است و جانی به پرداخت دیه محکوم می گردد. صریح عبارت مرحوم خویی چنین است: «إذا جنى عمداً و لم تکن الجنایه مما تقتل غالباً و لم یکن الجنایه قد قصد بها القتل و لکن اتفق موت المجنی علیه بالسرایه، فالمشهور بین الأصحاب ثبوت القود و لکنه لا یخلو من إشکال، بل لا یبعد عدمه، فیجری علیه حکم القتل الشبیه بالعمد» (خویی، همان: ۶).

اگر کسی از روی عمد صدمه ای را به کسی وارد کند و آن صدمه غالباً کشنده نباشد و ضارب قصد قتل را نیز نداشته باشد، ولی به طور اتفاقی و به جهت سرایت و توسعه یافتن آن آسیب و جراحت، فرد بمیرد؛ نظر مشهور فقهای شیعه این است که قاتل قصاص می شود. لکن نظر مشهور [ثبوت قصاص]، خالی از

اشکال نیست، بلکه بعید نیست که حکم قتل شبه عمد [یعنی عدم قصاص ثبوت دیه] در آن جاری شود.

برخی دیگر از فقها با ایشان هم عقیده و معتقدند که وقتی جنایت با قصد قتل یا سرایت به نحو غالبی باشد، قصاص ثابت است و گرنه سرایت فقط مستوجب دیه جنایت حاصله خواهد شد (موسوی اردبیلی، ۱۴۱۸: ۴۶).

امام خمینی نیز در تحریر الوسیله چنین می فرماید: «لو جنى علیه عمداً فسرت فمات... و أما لو کانت مما لا تسرى و لا تقتل غالباً و لم یقصد الجنای القتل ففیه إشکال، بل الأقرب عدم القتل بها و ثبوت دیه شبه العمد» (موسوی خمینی، بی تا: ۵۱).

صاحب مهذب نیز همین رأی را پذیرفته است (سبزواری، ۱۴۱۳: ۱۸۸).

صاحبان این نظریه برای اثبات مدعای خود، به دلایل زیر استدلال کرده اند:

الف- موافقت با قاعده شبه عمد: این فقها قائل به تفصیل بین عمد در جنایت اصلی و عمد در سرایت شده اند و معتقدند که جانی تنها آن مقدار از صدمات و جنایت را ضامن است که مورد قصد است؛ یعنی عمد در سرایت نداشته باشد. به عبارت دیگر تنها در صورتی که جنایت به عمد باشد و غالباً هم سرایت کند، جنایت و نتایج آن عمدی محسوب می شود و بیشتر از آنکه به صورت اتفاقی رخ داده و مورد قصد او نبوده است و سرایت نیز غالباً منجر به مرگ نشده است، عمد محسوب نمی شود بلکه قتل شبه عمد است؛ زیرا ملاک در شبه عمد این است که فرد قصد فعل را داشته باشد که به صورت اتفاقی باعث مرگ می شود (نه غالباً و به طور معمول) بدون آنکه قصد قتل داشته باشد (خویی، همان: ۷-۸). در نتیجه این قتل مشمول ادله قتل شبه عمد می گردد؛

مانند روایت ابی العباس و زراره از امام صادق که در تعریف قتل شبه عمد آمده است که حضرت فرمودند: «وَالْخَطَأُ أَنْ يَتَّعَمِدَهُ وَلَا يُرِيدَ قَتْلَهُ - يَقْتُلُهُ بِمَا لَا يَقْتُلُ مِثْلَهُ» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۲۹)؛ یعنی: فاعل قصد فعل داشته لکن قصد قتل نداشته باشد و عملی هم که انجام می‌دهد، کشنده نباشد.

برخی از فقها اشکالاتی بر ادله مشهور وارد نموده که به قرار زیر است:

شهید ثانی در رد دلیل اول مشهور مبنی بر اینکه سرایت در جراحات عمدی مطلقاً موجب قصاص است، چنین گفته‌اند: تطبیق این اطلاعات بر قاعده عدم مشکل است (شهید ثانی، ۱۴۱۳: ۷۰)؛ زیرا هیچ‌کدام از دو قیدی که شرط عمدی بودن قتل است؛ یعنی قصد قتل و انجام فعلی که غالباً کشنده باشد، در اینجا محقق نشده است؛ چراکه قتل ناشی از جرح و سرایتی است که به دنبال آن آمده است و سرایت عملی نیست که جرح انجام داده باشد، هرچند ایراد جرح سبب سرایت شده لکن سببیت به تنهایی برای تحقق عمد کافی نیست (محمدی، ۱۳۷۴: ۲۵-۲۶).

صاحب جواهر در جواب اشکال مذکور می‌فرماید: درست است که در اینجا قصد قتل وجود ندارد لکن برای صدق قتل عمد، قصد قتل شرط نیست، بلکه میزان صدق عرفی است.

ایشان بین دو عنوان القتل عمداً و العمد الی القتل قائل به تمایز شده و می‌گویند:

برآمد

در تفسیر بند «الف» ماده ۲۹۰ برای پی بردن به مفهوم کار یا فعل نوعاً کشنده باید به نظریات فقهی توجه گردد و با توجه به نظریات فقهی می‌توان نتیجه گرفت که فقها بر اساس شرایط و احوال زمانی و مکانی فعلی را کشنده محسوب داشته‌اند؛ بنابراین باید توجه نمود که کار یا فعل نوعاً کشنده ضابطه‌ای مطلق نیست بلکه ضابطه‌ای است که با توجه به شرایط زمانی و مکانی در حال تغییر و تحول است؛ مثلاً چنانچه با تفنگ به پای کسی شلیک شود از نظر زمانی باید گفت که بین ۱۰۰ سال پیش و زمان فعلی تفاوت محرز است چراکه در ۱۰۰ سال پیش دارو، بیمارستان و پزشک جراح و ... نبود و یا بسیار معدود بود و معمولاً بر اثر جراحات چنین زخمی، شخص فوت می‌نمود، ولی اکنون که جراح، بیمارستان، دارو و سایر امکانات لازم در

موضوع قصاص عنوان القتل عمداً است؛ زیرا قتل عمد در این مورد به این معنی صدق می‌کند که ضارب فعلی را که قتل به آن انجام گرفته، عدواناً از روی قصد انجام داده است، اگرچه فعل نوعاً کشنده نباشد. دلیل بر این مطلب آن است که در هیچ‌کدام از ادله، عمد به قتل ذکر نشده است، بلکه عرف نیز با آن مطابق نیست؛ زیرا بدون شک قتل عمد صرفاً بر موردی صدق می‌کند که شخصی، فردی را به طور عمد بزند و قصد قتل او را نداشته باشد، پس اتفاقاً قتل بر آن مترتب شود. در نتیجه دلیلی بر تخصیص سرایت در جرح، از مصادیق قتل عمد وجود ندارد (نجفی، همان: ۱۷-۱۸؛ مرعشی، همان: ۷-۸).

فرمایش صاحب جواهر مورد تأمل است؛ اولاً فرقی بین عمد به قتل و قتل عمد نیست و قتل عمد در دو مورد صادق است:

۱- آنکه قصد قتل اولاً و بالذات وجود داشته باشد. ۲- ثانیاً و بالعرض؛ یعنی همان قصد تبعی موجود باشد؛ بنابراین قتل عمد وقتی صادق است که قاتل قاصد باشد گرچه قصد او تبعی باشد (قصد تبعی در موردی تحقق می‌یابد که قاتل نمی‌خواهد کسی را به قتل رساند اما عملی را انجام می‌دهد که عادتاً با قتل ملازمه دارد؛ یعنی عادتاً کشنده است). در مانحن فیه که قاتل قاصد نبوده و فعل نیز عادتاً کشنده نیست، قصد قتل حتی به طور تبعی وجود ندارد. ثانیاً در مسئله

سرایت، چنانکه محقق در شرایع فرموده است، هنگامی قتل عمدی محسوب می‌شود که آلت قتاله باشد. بنابراین صاحب جواهر که می‌خواست چنین نشان دهد که مسئله جرح منتهی به سرایت و فوت از مصادیق قتل عمد است و آن را اجماعی می‌داند، مطلقاً درست نیست، بلکه اختصاص به موردی دارد که آلت قتاله باشد (مرعشی، همان: ۸).

به نظر می‌رسد در مسئله جراحات و سرایت از این نکته غفلت شده است. می‌گویند: در جراحات، جراح ضامن جراحات وارده بر مجروح است، چون فعل عمدی محسوب می‌شود. لکن امروزه ثابت شده است که سرایت یک بیماری جدید به نام عفونت است، پس جراحات نوعاً کشنده نیست، بلکه این سرایت و بیماری جدید است که نوعاً کشنده است. البته سرایت منسوب به جراح نیست تا در صورت فوت مجروح، جراح را قاتل عمد بدانیم (مرعشی، همان: ۸).

نظر به ایراداتی که بر قول مشهور وارد است؛ از جمله عدم مطابقت دیدگاه ایشان با قاعده عمد و از طرفی به منظور حفظ نظام اجتماعی و به منظور پیشگیری از رفتارهای پر خطر می‌توان گفت دیدگاه دوم از صحت و استواری بیشتری برخوردار است. قانون جدید مجازات اسلامی نیز مبین دیدگاه اول، امام خمینی و شهید اول است و در ماده ۲۹۶^(۳) و ۳۰۰^(۴) به آن اشاره شده است.

در تفسیر بند «الف» ماده ۲۹۰ برای پی بردن به مفهوم کار یا فعل نوعاً کشنده باید به نظریات فقهی توجه گردد و با توجه به نظریات فقهی می‌توان نتیجه گرفت که فقها بر اساس شرایط و احوال زمانی و مکانی فعلی را کشنده محسوب داشته‌اند؛ بنابراین باید توجه نمود که کار یا فعل نوعاً کشنده ضابطه‌ای مطلق نیست بلکه ضابطه‌ای است که با توجه به شرایط زمانی و مکانی در حال تغییر و تحول است؛ مثلاً چنانچه با تفنگ به پای کسی شلیک شود از نظر زمانی باید گفت که بین ۱۰۰ سال پیش و زمان فعلی تفاوت محرز است چراکه در ۱۰۰ سال پیش دارو، بیمارستان و پزشک جراح و ... نبود و یا بسیار معدود بود و معمولاً بر اثر جراحات چنین زخمی، شخص فوت می‌نمود، ولی اکنون که جراح، بیمارستان، دارو و سایر امکانات لازم در

دسترس اوست، چنین فعلی نباید کشنده محسوب گردد و یا از نظر مکانی چنانچه در روستایی دور افتاده که دارو، پزشک و بیمارستان وجود ندارد و وسایل حمل و نقل نیز به طور کامل موجود نیست؛ اگر شخص متهم به پای دیگری تیری شلیک کند، غالباً منجر به مرگ وی می گردد. هر عقل سلیم و عرف نیز چنین حکم خواهد داد.

ملاک عمدی بودن قتل در حقوق ایران، در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲؛ موضوع ماده ۲۹۰ طی چهار بند، «الف» و «پ» ماده ۲۹۲، ماده ۲۹۵ و تبصره ذیل آن، مواد ۲۹۶، ۲۹۷ و ۳۰۰ بیان شده است. فقها و حقوقدانان ملاک مندرج در بند «الف» مادّتين ۲۹۰ و ۲۹۲ را تحت عنوان «قصد صریح یا ابتدایی» و ملاک مندرج در بندهای «ب و ج و پ» را «قصد ضمنی یا تبعی» عنوان می کنند. این قانون اگرچه در مقایسه با قانون ۱۳۷۰ نوآوری هایی داشته است که در متن مقاله به آنها اشاره شد، ولی همچنان دارای نواقصی است که پیشنهاد پژوهش حاضر ارائه سازوکارهایی است در جهت تکمیل و بهبود این قانون؛ از جمله اینکه: ۱- ظاهر ماده ۲۹۰ بیانگر آن است که قتل عمد تنها به وسیله فعل مادی مثبت تحقق می یابد، در حالی که امکان تحقق قتل عمد با ترک فعل؛ مورد اتفاق فقها و حقوقدانان است و ماده ۲۹۵ همین قانون نیز به آن اشاره نموده است. ۲- قانون گذار در قوانین جزایی صریحاً و به روشنی به ضرورت وقوع جنایت به کار قصد شده اشاره نکرده؛ در حالی که احراز عمد در جنایت متوقف بر «قصد فعل واقع شده» بر مجنی علیه است. به نظر نگارنده کلی گویی های ماده ۲۹۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ قابلیت تفاسیر چندگانه را برای اساتید حقوق، قضات، وکلا و ... فراهم می سازد که لازمه رسیدن به وحدت رویه در این خصوص، انجام پژوهش های علمی لازم و تصویب آن در چارچوب قانون است تا ضمن آن عدالت جزایی تحقق یابد.

پی نوشت ها

۷- سبزواری، سید عبد الأعلى، مهذب الأحكام، قم: مؤسسه المنار، دفتر حضرت آیه الله، چاپ ۴، ۱۴۱۳ ه. ق

۸- شکری، رضا، قادر، سبوس، قانون مجازات اسلامی در نظم حقوقی کنونی، تهران، نشر مهاجر، ۱۳۸۱

۹- طوسی [شیخ طوسی]، محمد بن حسن ابوجعفر، المبسوط فی فقه الإمامیه، ج ۷، تهران: المکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه، چاپ ۳، ۱۳۸۷ ه. ق

۱۰- ضیاء، کیوان، قانون مجازات اسلامی در قلمرو قضایی ایران، جلد ۱، تهران: انتشارات ضیاء، ۱۳۸۳

۱۱- عاملی [شهید اول]، محمد بن مکی، اللمعه الدمشقیه فی فقه الإمامیه، بیروت: دار التراث - الدار الإسلامیه، چاپ ۱، ۱۴۱۰ ه. ق

۱۲- عاملی [شهید ثانی]، زین الدین بن علی، مسالک الافهام الی تنقیح شرایع الاسلام، جلد ۱۵، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه، چاپ ۱، ۱۴۱۳ ه. ق

۱۳- عوده، عبدالقادر، بررسی تطبیقی حقوق جزای اسلامی و قوانین عرفی، ج ۲، برگردان: حسن فرهودی نیا، ۱۳۹۴

۱۴- فاضل هندی، محمد بن حسن، کشف اللثام، قم: مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل بیت (ع)، چاپ ۱۱، ۱۱۳۵ ه. ق

۱۵- مجلسی دوم، محمدباقر بن محمدتقی، حدود و قصاص و دیات، تهران: مؤسسه نشر آثار اسلامی، برگردان: علی فاضل، چاپ ۱، بی تا

۱۶- محمدی، ابوالحسن، حقوق کیفری اسلام-القصاص، قم: مرکز نشر دانشگاهی تهران، چاپ ۱، ۱۳۷۴ ه. ق

۱۷- مدنی کاشانی، رضا، کتاب القصاص، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ ۲، ۱۴۱۰ ه. ق

۱۸- مرتضوی، سید فلاح، شرح قانون مجازات اسلامی، چاپ ۲، ۱۳۸۱

۱۹- موسوی اردبیلی، سیدعبد الکریم، فقه القصاص، نجات، چاپ ۱، ۱۴۱۸ ه. ق

۲۰- موسوی خمینی، سید روح الله، تحریر الوسیله، ج ۲، قم: مؤسسه مطبوعات دار العلم، چاپ ۱، ۱۳۷۹

۲۱- میر محمدصادقی، حسین، جرایم علیه اشخاص، تهران: میزان، چاپ ۸، ۱۳۸۹

۲۲- نجفی، محمدحسن، جواهرالکلام فی شرح شرایع الاسلام، جلد ۳۶ و ۴۱، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ ۶، ۱۳۶۷

۱- رأی شماره ۲۴۲۲، صادره در سال ۱۳۱۷ از شعبه پنجم دیوان عالی کشور (به نقل از ضیاء، ۱۳۸۳: ۴۵۶).

۲- رأی شماره ۳۵۲۶ صادره در سال ۱۳۲۱ از شعبه دوم دیوان عالی کشور (همان).

۳- ماده ۲۹۶: «اگر کسی عمداً جنایتی را بر عضوی وارد سازد و او به سبب سرایت جنایت فوت کند، چنانچه جنایت واقع شده مشمول تعریف جنایات عمدی باشد، قتل عمدی محسوب می شود، در غیر این صورت، قتل شبه عمد است و مرتکب علاوه بر قصاص عضو به پرداخت دیه نفس محکوم می گردد».

۴- ماده ۳۰۰: «اگر مجنی علیه به تصور اینکه جنایت وارده بر او به قتل منجر نمی شود و یا اگر به قتل منجر شود قتل، عمدی محسوب نمی شود، قصاص کند یا گذشت یا مصالحه بر دیه یا غیر آن نماید و بعد از آن، جنایت واقع شده، به نفس سرایت کند و به فوت مجنی علیه منجر شود، هرگاه قتل مشمول تعریف جنایات عمدی باشد، قاتل به قصاص نفس محکوم می شود و چنانچه عضو مرتکب، قصاص شده یا با او مصالحه شده باشد، ولی دم باید قبل از قصاص نفس، دیه عضو قصاص شده یا وجه المصلحه را به وی بپردازد؛ لکن اگر جنایت مشمول تعریف جنایات عمدی نگردد، به پرداخت دیه نفس، بدون احتساب دیه عضو قصاص شده یا وجه المصلحه اخذ شده، محکوم می شود. مفاد این ماده، در موردی که جنایت ارتکابی به قسمت بیشتری از همان عضو مورد جنایت سرایت کند نیز جاری است».

فهرست منابع

۱- آقایی نیا، حسین، جرایم علیه اشخاص، تهران، میزان، ۱۳۸۴

۲- اردبیلی، احمد بن محمد، مجمع الفائده و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان، جلد ۱۳، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ ۱، ۱۴۰۳ ه. ق

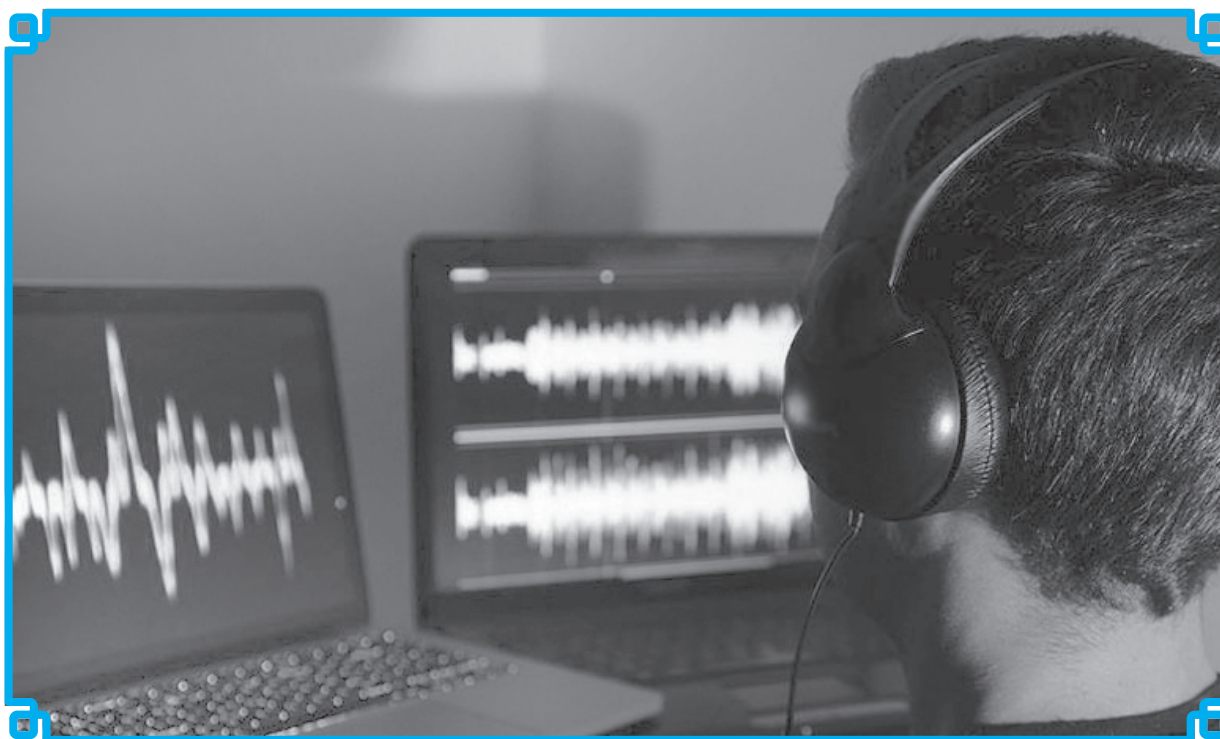
۳- امینی، علیرضا؛ گرجی، ابوالقاسم؛ آیتی، سید محمد رضا، تحریر الروضه فی شرح اللمعه، جلد ۲، سمت، چاپ ۴، ۱۳۸۰

۴- حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، قم: مؤسسه آل بیت علیه السلام، چاپ ۱، ۱۴۰۹ ه. ق

۵- حلی، جعفر بن الحسن، شرایع الاسلام، بنیاد معارف اسلامی، چاپ ۳، ۱۳۸۵

۶- خوئی، ابوالقاسم، مبانی تکمله المنهاج، جلد ۴۲، قم: مؤسسه احیاء آثار الإمام خوئی، چاپ ۱، ۱۴۲۲ ه. ق

سیاست جنایی ایران در قبال شنود غیرمجاز رایانه‌ای



محمد شفيعی، کارشناس ارشد جامعه‌شناسی

چکیده

از میان رفتارهای تعرض آمیز به حریم ارتباطات الکترونیک اشخاص، «شنود» جایگاه برجسته و متمایز خویش را حفظ کرده است. شنود غیرقانونی موجب از بین رفتن حیثیت شخصی افراد می‌شود و حریم خصوصی و حقوق شهروندی را مورد تعرض قرار می‌دهد. در این مقاله درصدد هستیم سیاست جنایی ایران در قبال شنود غیرمجاز رایانه‌ای را مورد بررسی قرار دهیم. یافته‌ها نشان داده است سیاست جنایی ایران در قبال شنود غیرقانونی در اسناد بالادستی مانند قانون اساسی، قانون مجازات اسلامی، قانون مبارزه با جرایم رایانه‌ای و سایر قوانین نشان‌دهنده جرم انگاری شنود غیرقانونی در سیاست جنایی ایران است. اگرچه در موارد خاصی اجازه شنود قضایی توسط مرجع قضایی داده می‌شود؛ اما در حالت عادی شنود مکالمات و داده‌های خصوصی افراد ممنوع است و طبق ماده ۵۸۲ قانون مجازات اسلامی، مرتکب به حبس از یک تا سه سال یا جزای نقدی از ۸۰/۰۰۰/۰۰۰ تا ۲۵۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال محکوم خواهد شد؛ بنابراین سیاست جنایی حقوق ایران در قبال شنود غیرمجاز رایانه‌ای، برخورد شدید با عاملان آن است و در این زمینه لازم است اقدامات پیشگیرانه‌ای جهت حفظ داده‌های شخصی از جمله بالا بردن امنیت داده‌ها و استفاده از برنامه‌های رایانه‌ای و تلفن همراه هوشمند انجام گیرد. واژگان کلیدی: سیاست جنایی ایران، شنود غیرمجاز رایانه‌ای، حریم خصوصی، داده‌های شخصی

درآمد

حریم خصوصی اشخاص، مانند مکالمات و تماس‌های تلفنی، حریم منزل و محل کار، نامه‌نگاری‌های سنتی و ارسال نامه الکترونیک و محتوای قرار و ملاقات‌های خصوصی، به حکم قانون اساسی و منشور حقوق شهروندی، غیرقابل تعرض است. شنود غیرمجاز، در جایی مصداق دارد که شخص شنودکننده که مورد تعقیب جرم شنود غیرمجاز قرار خواهد گرفت، اجازه شنود نداشته و مخفیانه گوش کرده باشد. این عمل به نوعی تعرض به حریم خصوصی افراد محسوب می‌شود که البته با جرم دسترسی غیرمجاز متفاوت است.

جرایم علیه محرمانگی داده‌ها و سامانه‌های رایانه‌ای به عنوان جرایمی که حریم خصوصی اشخاص را مورد تعرض قرار داده و سبب از بین رفتن محرمانگی داده‌ها و سامانه‌های رایانه‌ای می‌گردند، به موازات طرح در حقوق داخلی در قلمرو اسناد بین‌المللی نیز قابل بررسی می‌باشند. این دسته از جرایم تهدیدی جدی برای اشخاص حقیقی و حقوقی همه کشورها، علی‌الخصوص تجاوز به حریم خصوصی محسوب شده و سیستم‌ها و داده‌های همه کشورها را حتی با وجود تدابیر امنیتی در معرض خطر قرار می‌دهند. این امر به طور گسترده در سطح ملی و بین‌المللی شناخته شده است و به عنوان یک جرم، با ورود بشر به عصر فناوری اطلاعات و به ویژه با شکل‌گیری فضای سایبر که از دنیای فیزیکی کاملاً متمایز بود، پا به عرصه وجود گذاشته است. فضای سایبر که مجموعه جهان را به شهری کوچک تبدیل می‌کرد، امکان ارتکاب جرایم مدرنی که در قوانین قبل جرم‌انگاری نشده بود را برای مجرمان در اقصی نقاط

جهان فارغ از مرزهای جغرافیایی به وجود آورد؛ لذا این موضوع توجه قانون‌گذاران در سطح ملی و بین‌المللی را به خود جلب کرد و حتی قانون‌گذاران دریافتند که محدود نمودن قلمرو جرایم رایانه‌ای به موارد مدون در اسناد و قوانین ملی یارای مقاومت در برابر این جرایم را ندارد (عرب پور، ۱۳۹۰: ۹).

سیاست جنایی ایران مبتنی بر حفظ حریم خصوصی است و در این زمینه هرگونه تجاوز به حریم خصوصی در فضای واقعی و مجازی را منع کرده است. اهمیت مسئله نقض حریم خصوصی فضای مجازی ناشی از توسعه فناوری و امکان بیشتر و خسارت‌بارتر نقض حریم است. مسئولیت مدنی ناشی از نقض حریم خصوصی در فضای مجازی، از پیچیدگی‌های بیشتری نسبت به مسئولیت مدنی ناشی از نقض سایر حریم خصوصی برخوردار است (جعفری، ۱۳۹۶: ۴۴).

با پیدایش فناوری‌های ارتباطی الکترونیک، حریم خصوصی ارتباطات اشخاص با دگرگونی‌های بسیاری روبه‌رو شده است. کاربران ابزارها و گزینه‌های ارتباطی گوناگونی دارند. هرچند به همان نسبت دریافت غیرمجاز ارتباطاتشان نیز افزایش یافته است. آنچه در گذشته در پی دریافت غیرمجاز مکالمات تلفنی اشخاص «استراق سمع» نامیده می‌شد، هم‌اینک گستره بی‌پایانی از داده‌های رایانه‌ای را در بر می‌گیرد که در بستر مبادلات الکترونیک جریان دارند. گرچه از هنگام رسمیت یافتن ارتباطات الکترونیک در قوانین داخلی بیش از چهار دهه می‌گذرد، اما حمایت کیفری فراگیر از آنها در برابر تعرضات ناروا، عمری کمتر از شش سال دارد (بهره‌مند، جلالی، ۱۳۹۳: ۵).

از میان رفتارهای تعرض‌آمیز به حریم ارتباطات الکترونیک اشخاص، «شنود» جایگاه برجسته و متمایز خویش را حفظ کرده است. شاید دلیل اصلی این امر، بکر بودن اطلاعاتی است که در بستر ارتباطی مربوطه جریان دارد. در اینجا فرض بر این است که پدیدآورنده اطلاعات، به محض پیدایش، دست کم برای بار نخست می‌خواهد تنها آنهایی از آن آگاهی یابند که آنها را به عنوان گیرنده مجاز می‌شناسد. پس از آن و در صورت ذخیره شدن اطلاعات در یک یا چند سامانه، از قلمرو حریم ارتباطی به قلمرو حریم اطلاعاتی وی راه می‌یابند که با اینکه همچنان آنها را سزاوار صیانت و احترام می‌داند، اما دیگر به اندازه حالتی نیست که مشمول حریم ارتباطی‌اش می‌شدند.

۱- مفهوم شنود غیرمجاز

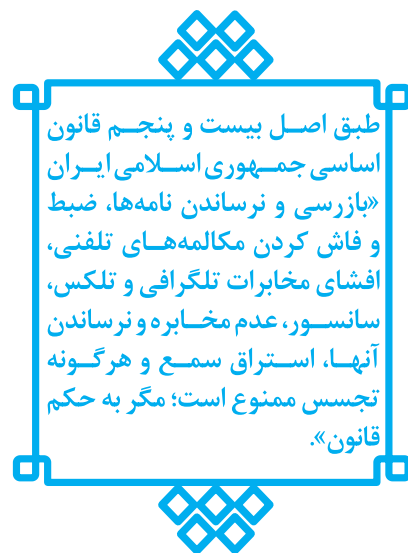
شنود در معنای واژگانی، به کارکرد حس شنوایی اشاره دارد که اصوات محیط را برای آدمی درک‌شدنی می‌سازد؛ اما در اینجا معنای خاص و متمایزی یافته است و منظور رفتار هنجارشکنانه‌ای است که قانون‌گذار آن را سرزنش‌آمیز دانسته و برای آن ضمانت اجرای کیفری پیش‌بینی کرده است، لذا باید به دنبال واژگانی بود که بتواند مفهوم دقیق‌تر آن را بازتاب دهد (بهره‌مند، جلالی فراهانی، پیشین: ۱۲). قانون‌گذار پیش‌تر در قوانین عبارت «استراق سمع» را به کار برده است (ماده ۵۸۲ قانون مجازات اسلامی). معادل استراق سمع در زبان لاتین Eavesdropping است که در دانشنامه‌ها برایش معنای شنیدن پنهانی فیزیکی یا حتی به وسیله ابزارهای مخابراتی آمده است (گارنر، ۱۹۹۹: ۵۲۹).

فرهنگ‌های واژگان فارسی در تعریف این عبارت آورده‌اند: «شنود، پنهانی گوش کردن سخنان دیگران بدون آگاهی و رضایت آنها یا مستقیم و یا غیرمستقیم از راه دستگاه‌های مخابراتی» است (دهخدا، ۱۳۸۹: ۲۳۶). تعریف دانشنامه‌ای این عبارت به خوبی مفهوم منفی شنود را بازتاب می‌دهد، لیکن پرسش اینجاست که چرا قانون‌گذار جرایم رایانه‌ای، همین عبارت را به کار نبرده و واژه شنود را جایگزین آن کرده است؟ به نظر می‌رسد پیدایش جنبه‌ها و ویژگی‌های فن‌آورانه و نوآورانه در ارتکاب این جرم، قانون‌گذار را بر آن داشته تا از مفهوم سنتی‌اش فاصله بگیرد و واژه مناسب‌تری را جایگزین آن کند که با توجه به کاربردش در عرف، امکان تسری آن به سایر موضوعات هم وجود داشته باشد.

به این ترتیب، واژه شنود به کار رفته در این متن دلالت بر «دریافت» محتوا دارد و نه «درک شدن» آن به شکل شنیدن یا با حواس دیگر. برای «دریافت» محتوا به این شکل نیز باید آن را از مسیر اصلی خود خارج و به سامانه‌ای که توان ذخیره یا پردازش آن را دارد، وارد کرد و سپس به مسیر اصلی بازگرداند. چنین تغییر یا انحرافی در مسیر ارتباطی، رکن اصلی ارتکاب این رفتار است و به همین دلیل برای آن واژه *Interception* و نه *Eavesdropping* به کار رفته است.

با توجه به این توضیحات، پرسش اینجاست که آیا داده‌های ترافیک مشمول مفهوم «محتوای» برشمرده در ماده ۵۸۲ قانون مجازات اسلامی می‌شوند؟ واقعیت این است که داده‌های ترافیک در تعریف محتوای رایانه‌ای می‌گنجد و از آن بیرون نیستند و آن گونه که اشاره شد، مبنای تفکیک آنها، تعرض‌آمیزی کمتر دسترسی به آنها در مقایسه با محتوای

در حال انتقال ارتباطات رایانه‌ای است. لذا بر پایه تفسیر ادبی و فنی (مبتنی بر حریم خصوصی ارتباطی) می‌توان گفت داده‌های ترافیک مشمول داده محتوا می‌شوند؛ بنابراین شنود آنها پیرو شرایط ماده (۷۳۰) قانون مجازات اسلامی، جرم و قابل مجازات است. نکته دیگری که باید درباره داده‌های رایانه‌ای تبیین شود، این است که آیا باید به شکل دیجیتالی، یعنی مبتنی بر صفر و یک ذخیره و جابه‌جا شوند یا اینکه به شکل آنالوگ هم امکان جابه‌جایی آنها وجود دارد؟ به نظر می‌رسد توان سامانه‌های رایانه‌ای در پردازش دیجیتالی داده‌ها اهمیت دارد و جابه‌جایی آنها می‌تواند به دو شکل دیجیتال و آنالوگ صورت گیرد. به این ترتیب، صدهایی که با دستگاه‌های بی‌سیم موسوم به واکای تاکی جابه‌جا می‌شوند، می‌توانند موضوع جرم شنود قرار گیرند.



با توجه به این ملاحظات، در ماده ۵۸۲ قانون مجازات اسلامی علاوه بر محتوای رایانه‌ای، امواج الکترومغناطیسی هم موضوع شنود غیرمجاز در این ماده قرار گرفته‌اند. با توجه به تعریفی که از داده و محتوای رایانه‌ای ارائه شد، امواج الکترومغناطیسی یا رادیویی را

در برنمی‌گیرد و اینها ماهیت متفاوتی دارند گرچه می‌توانند باعث جابه‌جایی داده‌ها و محتوای رایانه‌ای شوند و با دریافتشان می‌توان داده‌ها را بازسازی کرد (جلالی، ۱۳۸۹: ۳۰).

۲- مبانی جرم شنود غیرمجاز

نقض حریم خصوصی در فضای مجازی یکی از مهم‌ترین مسائل روز جامعه ماست که از دو منظر قابل بررسی است. یکی از جانب قربانیان نقض حریم خصوصی در فضای مجازی و دیگری از سوی ناقضان حریم خصوصی در فضای مجازی. طبیعی است که هر دو این جنبه‌ها در تعریف و ترسیم مفهوم حریم خصوصی و تفاوت‌های آن با فضای فیزیکی مؤثر خواهد بود (فتحی، شاهمرادی، ۱۳۸۹: ۲۲۹).

یکی از نمودهای جرایم سایبری، شنود غیرقانونی است که موجب نقض حریم خصوصی افراد و ایجاد آسیب روانی و حیثیتی به آنها می‌شود.

بر اساس اصل ۲۵ قانون اساسی بازرسی و نرساندن نامه‌ها، ضبط و فاش کردن مکالمات تلفنی، افشای مخابرات تلگرافی و تلکس، سانسور، عدم مخابره و نرساندن آنها، استراق سمع و هرگونه تجسس ممنوع است مگر به حکم قانون؛ بنابراین می‌توان نتیجه گرفت ضبط و فاش کردن مکالمات تلفنی در زمره استراق سمع است و بر همین اساس هرگونه تجسس در مکالمات، ممنوع است. همچنین بر اساس ماده ۵۸۲ قانون مجازات اسلامی «هر یک از مستخدمان و مأموران دولتی، مراسلات یا مخابرات یا مکالمات تلفنی اشخاص را در غیر مواردی که قانون اجازه داده حسب مورد مفتوح یا توقیف یا معدوم یا بازرسی یا ضبط یا استراق سمع کند یا بدون اجازه صاحبان آنها مطالب را افشا کند، به حبس از یک سال

تاسه سال یا جزای نقدی از ۸۰/۰۰۰/۰۰۰ تا ۲۵۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال محکوم خواهد شد». بر اساس ماده ۱۵۰ قانون آیین دادرسی کیفری: «کنترل ارتباطات مخابراتی افراد ممنوع است، مگر در مواردی که به امنیت داخلی و خارجی کشور مربوط باشد یا برای کشف جرایم موضوع بندهای (الف)، (ب)، (پ) و (ت) ماده ۳۰۲ این قانون لازم تشخیص داده شود...».

۳- غیرمجاز بودن شنود

شرط مهم برای انتصاف عنوان مجرمانه شنود، «غیرمجاز» بودن آن است. پرسش آن است که چه شخصی باید اجازه شنود را اعطا کند تا وصف «غیرمجاز» نداشته باشد؟ نکته بسیار مهمی که باید از آن به عنوان ویژگی متمایز این ماده با سایر مواد این قانون یادکرد، این است که در اینجا مالکیت محتوا، مبنایی برای احراز مجاز یا غیرمجاز بودن رفتار به شمار نمی آید و مهم آن است که خط ارتباطی به چه کسی یا کسانی تعلق دارد. ممکن است محتوای در حال انتقال میان دو یا چند شخص به دیگری تعلق و وی قصد داشته باشد آن را دریافت کند. با اینکه داده‌ها در تعلق یا مالکیت اوست، اما حق ندارد به این حریم ارتباطی تعرض و محتوایش را دریافت کند و ممکن است به شنود مقرر در این ماده محکوم شود.

با توجه به معنی لغوی، اصطلاح به کار رفته در قانون جرایم رایانه‌ای دارای ابهام است، مگر آنکه بگوییم با توجه به اینکه شنود محتوای ارتباطات در فضای مجازی و پنهانی انجام می‌شود از این رو نیازی به تصریح قید «پنهانی» نیست. همچنین شنود محتوای ارتباطات در فضای تبادل «طول مسیر انتقال» توسط شخص ثالث انجام می‌شود. البته این به معنای آن نیست که در مبدأ و مقصد

امکان شنود وجود ندارد؛ به عبارت دیگر از زمانی که پیام وارد سامانه رایانه‌ای یا مخابراتی می‌شود، مسیر انتقال محسوب می‌شود. در یک دستگاه نمابر یا دورنگار نیز که تصاویر و کلمات نوشتاری روی کاغذ را از طریق خطوط تلفن انتقال می‌دهد یا پیامک‌های تلفن‌های همراه از زمان ارسال تا زمان دریافت احتمال شنود غیرمجاز آن وجود دارد، لذا چون با این عمل حریم خصوصی افراد دچار تعرض می‌شود قانون‌گذار دیگر بحث اینکه موارد شنود باید دارای کدها یا قفل‌های حفاظتی باشد را قید ننموده، لذا به همین منظور می‌توان جرم شنود غیرمجاز را در زمره جرایم علیه آسایش عمومی دانست. نکته بسیار مهمی که باید از آن به عنوان ویژگی متمایز این ماده با سایر مواد این قانون یادکرد، این است که در اینجا مالکیت محتوا، مبنایی برای احراز مجاز یا غیرمجاز بودن رفتار به شمار نمی آید و مهم آن است که خط ارتباطی به چه کسی یا کسانی تعلق دارد. ممکن است محتوای در حال انتقال میان دو یا چند شخص به دیگری تعلق و وی قصد داشته باشد آن را دریافت کند. با اینکه داده‌ها در تعلق یا مالکیت اوست، اما حق ندارد به این حریم ارتباطی تعرض و محتوایش را دریافت کند و ممکن است به شنود مقرر در این ماده محکوم شود. توجه به این نکته نیز حائز اهمیت است که در این حالت نیز رضایت پیشینی همه طرف‌های ارتباط غیرعمومی شرط است و چنانچه یکی از طرف‌ها رضایت خود را اعلام نکند، جرم تحقق خواهد یافت. لیکن این رضایت می‌تواند صریح یا ضمنی باشد که هر دو شکل آن معتبر خواهد بود (بهره‌مند، جلالی فراهانی، پیشین: ۲۰).

در این خصوص، ضبط یا ذخیره‌سازی ارتباطات الکترونیک کارکنان سازمان‌ها

از سوی کارفرمایان آنها می‌تواند مسئله‌ساز باشد. در چنین مواردی، معمولاً کارفرما یا مدیر یک شرکت، به هنگام عقد قرارداد با کارمندان یا کارگران خود، رضایت آنها را مبنی بر شنود ارتباطاتشان می‌گیرد. باین حال، چنین رضایتی نسبت به ارتباطات درون‌سازمانی پرسنل این مجموعه‌ها معتبر و قابل استناد خواهد بود و ارتباطات برون‌سازمانی آنها تنها در صورتی مجاز خواهد بود که پیشاپیش رضایت آن سوی ارتباط نیز گرفته شود.

۴- پیشینه تقنینی حفاظت از داده‌های شخصی

ازجمله تمایزهای بارز حریم ارتباطی و حریم اطلاعاتی اشخاص این است که در اینجا از بستر ارتباطی و تبادل داده‌ها و اطلاعات و نه خود آنها حمایت می‌شود. لذا تفاوتی نمی‌کند که چه نوع اطلاعاتی در اینجا جابه‌جا شود. ممکن است اطلاعات عمومی باشد، لیکن به دلیل قرار گرفتن در چنین موقعیتی از مزایای محرمانگی برخوردار می‌شود. اما در حریم خصوصی اطلاعاتی، نوع اطلاعات مهم است؛ بنابراین کوشش می‌شود از آن تعریف روشن و مشخصی به عمل آید؛ مانند اطلاعات شخصی در برابر اطلاعات عمومی و تقسیم‌بندی اطلاعات شخصی به عادی و حساس (انصاری، ۱۳۸۶: ۶۹). به جز مقررات قانون اساسی، پیشینه حمایت قانونی از حریم ارتباطاتی شهروندان به قانون تأسیس شرکت مخابرات ایران، مصوب ۱۳۵۰ برمی‌گردد. در تبصره «۱» ماده ۱۴ این قانون آمده است: «هرکس از وسایل مخابراتی عمومی یا اختصاصی که در اختیار دارد به‌طور غیرمجاز استفاده کند در نوبت اول به او کتباً اخطار می‌شود و در نوبت دوم به مدت پانزده روز ارتباط او قطع یا از استفاده ممنوع خواهد شد.

در صورت تکرار، اشتراک یا اجازه استفاده او لغو می‌شود و تجدید تقاضای اشتراک یا استفاده پس از انقضای شش ماه با رعایت امکانات فنی پذیرفته خواهد شد. موارد استفاده غیرمجاز در آیین‌نامه‌ای که از طرف شرکت تهیه و به تصویب وزیر پست و تلگراف و تلفن خواهد رسید تعیین می‌گردد.

در این تبصره، عبارت «استفاده غیرمجاز» آمده که قاعدتاً شامل نقض حریم ارتباطات مخابراتی نیز می‌شود و با توجه به تعریفی که از مخابرات در تبصره «۱» ماده ۱ این قانون آمده و به‌خوبی شامل ابزارها و فناوری‌های امروزی نیز می‌شود، در صورت روزآمد شدن آن آیین‌نامه از سوی وزارت مذکور، می‌تواند سوءاستفاده‌های نوین مخابراتی را هم در برگیرد و مشمول ضمانت اجرای آن شود. به‌ویژه آنکه یکی از وظایف اصلی این وزارتخانه به موجب بند «ف» ماده ۳ قانون وظایف و اختیارات وزارت ارتباطات و فناوری اطلاعات، مصوب ۱۳۸۲، «حفاظت و حراست و عدم ضبط و افشای انواع مراسلات و امانات پستی و همچنین مکالمات تلفنی و مبادلات شبکه اطلاع‌رسانی و اطلاعات مربوط به اشخاص حقیقی و حقوقی طبق قانون عنوان شده است که انتظار می‌رود وزارتخانه مقررات لازم‌الاجرا را از سوی کمیسیون تنظیم مقررات ارتباطات به تصویب برساند (بهره‌مند، جلالی فراهانی، پیشین: ۱۰).

پیشینه قانونی دیگر، ماده ۵۸۲ قانون مجازات اسلامی است.^(۱) این ماده بیش از آنکه ناظر به امور پستی باشد، به امور مخابراتی مربوط می‌شود؛ بنابراین با توجه به تعریف گسترده‌ای که از مخابرات در نصوص قانونی آمده، به‌خوبی شامل سوءاستفاده‌های نوین هم می‌شود و در

مقام اعمال قوانین جدیدی مانند قانون جرایم رایانه‌ای، باید دامنه شمول آن را مدنظر قرار داد. این مهم در قسمت ضمانت اجرای مقرر برای این جرم خواهد آمد.



بر اساس ماده ۵۸۲ قانون مجازات اسلامی «هر یک از مستخدمان و مأموران دولتی، مراسلات یا مخابرات یا مکالمات تلفنی اشخاص را در غیر مواردی که قانون اجازه داده حسب مورد مفتوح یا توقیف یا معدوم یا بازرسی یا ضبط یا استراق سمع کند یا بدون اجازه صاحبان آنها مطالب را افشا کند، به حبس از یک سال تا سه سال یا جزای نقدی از ۸۰/۰۰۰/۰۰۰ تا ۲۵۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال محکوم خواهد شد».



همچنین ماده ۲ قانون جرایم رایانه‌ای مقرر می‌دارد: «هرکس به‌طور غیرمجاز محتوای در حال انتقال ارتباطات غیرعمومی در سامانه‌های رایانه‌ای یا مخابراتی یا امواج الکترومغناطیسی یا نوری را شنود کند، به حبس از شش ماه تا دو سال یا جزای نقدی از ده تا چهل میلیون ریال یا هر دو مجازات محکوم خواهد شد». همچنین در ماده ۴۸ همان قانون آمده است: «شنود محتوای در حال انتقال ارتباطات غیرعمومی در سیستم‌های رایانه‌ای یا مخابراتی مطابق مقررات راجع به شنود مکالمات تلفنی خواهد بود».

۵- سیاست جنایی ایران در قبال شنود غیرمجاز

سیاست جنایی مجموعه‌ای منسجم و یکپارچه از تدابیر تقنینی، قضایی و اجرایی در حوزه حقوق کیفری شکلی و

ماهوی را در برمی‌گیرد و با در نظر گرفتن اصول و معیارهای دادرسی عادلانه و رعایت کرامت انسانی، درصدد است تا با کشف و اثبات به موقع و بهینه جرم، واکنش کیفری مناسبی اعمال نماید تا به هدف کاهش نرخ جرم نایل آید (کریمی، ۱۳۹۴: ۹). سیاست جنایی در مقابل جرایم سایبری به‌طور عام و شنود غیرمجاز در قانون مجازات اسلامی، قانون مجازات جرایم رایانه‌ای مصوب ۱۳۸۸ و قانون تجارت الکترونیک مصوب ۱۳۸۲ است. اگرچه چگونگی رعایت معیارهای جرم‌انگاری، رابطه‌ای مستقیم با سیاست کیفری دارد، لیکن نظریه‌های مبنایی حاکم بر نظام حقوقی، سیاست جنایی، رویکردهای کلان کیفری قانون‌گذار، شرایط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی میزان اهمیت و تأثیر ارزش‌های اخلاقی نیز در تعریف اصول محوری جرم‌انگاری در هر نظام حقوقی نقش بسزایی دارد (فرجی‌ها، علمداری، ۱۳۹۶: ۶۴۲).

از آنجاکه این آیات و روایات و همچنین اصول فقهی نام برده شده همگی قائل به ممنوعیت نقض حریم خصوصی و حرمت این حریم شده‌اند؛ بنابراین می‌توانند مبنای جرم‌انگاری جرایم علیه حریم خصوصی از جمله شنود، دسترسی و افشای مراسلات واقع شوند و مورد استناد قرار گیرند. مشهور فقها جرایم دسترسی، شنود و افشای مراسلات را منع نموده و آن را مستلزم ضمان دانسته‌اند، حقوق کیفری ایران نیز در خصوص این گونه جرایم، مجازات در نظر گرفته و مرتکبین آنها را مستلزم مسئولیت کیفری می‌داند (رزمجو دوکشکانی، ۱۳۹۷: ۱۲).

در این زمینه طبق اصل بیست و پنجم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران «بازرسی و نرساندن نامه‌ها، ضبط و فاش کردن مکالمه‌های تلفنی، افشای

مخابرات تلگرافی و تلکس، سانسور، عدم مخابره و نرساندن آنها، استراق سمع و هرگونه تجسس ممنوع است؛ مگر به حکم قانون». در این اصل ضبط و فاش نمودن مکالمه‌های تلفنی و استراق سمع و هرگونه تجسس ممنوع اعلام شده است که با جامعیت کم‌نظیری تمامی شنودهای مجاز و غیرمجاز توسط دستگاه‌های دولتی و افراد و دستگاه‌های غیردولتی یا عمومی را شامل می‌شود. از این رو همواره با پیشرفت فن‌آوری‌ها هماهنگ بوده و جامعیت خود را از دست نمی‌دهد. اصل مذکور به عنوان شالوده و اساس قانون‌گذاری‌های عادی همواره باید مورد توجه قرار گیرد. متأسفانه تا قبل از تصویب قانون جرایم رایانه‌ای بسیاری از شنودهای غیرمجاز تلفنی و نظایر آن از ناحیه افراد غیردولتی جرم به حساب نمی‌آمد؛ در حالی که بر ممنوعیت آنها در این اصل تصریح شده بود. نکته دیگر این است که در آخر اصل ۲۵ استثنای شنود غیرمجاز تنها به حکم قانون باید باشد که همان شنود مجاز است و این استثنا مقید شده است صرفاً به حکم قانون. از این رو سایر مقررات مانند تصویب‌نامه‌ها و آیین‌نامه‌ها را شامل نمی‌شود. با تصویب قانون جرایم رایانه‌ای در سال ۱۳۸۸ و تصریح به سامانه‌های مخابراتی و امواج الکترومغناطیسی در آن و به استناد ماده ۱۲ قانون استفاده از بی‌سیم‌های اختصاصی، مجازات مذکور در ماده ۱۱ قابلیت اعمال نداشته و باید به قانونی که مجازات آن اشد است، عمل شود.

طبق ماده ۵۸۲ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات و مجازات‌های بازدارنده) [جزای نقدی اصلاحی ۱۳۹۹/۱۱/۸]، «هر یک از مستخدمین و مأمورین دولتی، مراسلات یا مخابرات یا مکالمات تلفنی اشخاص را در غیر مواردی که قانون اجازه داده

حسب مورد مفتوح یا توقیف یا معدوم یا بازرسی یا ضبط یا استراق سمع نماید یا بدون اجازه صاحبان آنها مطالب آنها را افشاء نماید به حبس از یک سال تا سه سال و یا جزای نقدی از ۸۰/۰۰۰/۰۰۰ تا ۲۵۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال محکوم خواهد شد». آن‌گونه که پیداست این کیفرها طیف گسترده‌ای را در برمی‌گیرند که می‌توان چنین پنداشت قانون‌گذار خواسته است اختیار صلاح‌دید کافی را به قاضی اعطا کند؛ چراکه این جرم، گونه‌های فراوان و گستره‌ای فراگیر را در برمی‌گیرد که می‌تواند آسیب‌های کم و زیادی را به بزه‌دیدگان وارد آورد. موضوع جرم شنود غیرمجاز، باید در مورد ارتباطات غیرعمومی داده‌ها باشد. ماده ۲ قانون جرایم رایانه‌ای ایران «شنود غیرمجاز سایبری» را از مصادیق جرایم رایانه‌ای و شنود محتوای در حال انتقال ارتباطات غیرعمومی را در زمره جرم شنود غیرمجاز دانسته است. مرتکب جرم شنود غیرمجاز رایانه‌ای که کارمند دولت یا نهادهای حکومتی و عمومی یا از اعضای نیروهای مسلح و متصدی یا متصرف قانونی شبکه‌های رایانه‌ای یا مخابراتی باشد یا اینکه جرم به صورت سازمان‌یافته ارتکاب یافته باشد، مستوجب ۱۶ ماه و یک روز حبس تا دو سال یا جزای نقدی تا چهل میلیون ریال یا هر دو مجازات می‌باشد. تکرار جرم شنود غیرمجاز رایانه‌ای برای بار سوم، محرومیت از خدمات الکترونیک عمومی از یک ماه تا یک سال را در پی دارد.

۶- موارد ضروری و مجاز شنود

گاهی لازم است به منظور کشف جرم (به‌خصوص در جرایم مهم) تلفن و مکالمات اشخاص مورد شنود قرار گیرد که از آن به عنوان شنود مجاز یا مشروع یاد شد. به همین ترتیب امکان دارد مکالمه‌های شخص ضبط شود و بعداً مورد استفاده و شنود قرار گیرد. جرم شنود غیرمجاز رایانه‌ای که مرتکب آن کارمند دولت یا نهادهای حکومتی و عمومی یا از اعضای نیروهای مسلح و متصدی یا متصرف قانونی شبکه‌های رایانه‌ای یا مخابراتی باشد یا اینکه جرم به صورت سازمان‌یافته ارتکاب یافته باشد، مستوجب ۱۶ ماه و یک روز حبس تا دو سال یا جزای نقدی تا چهل میلیون ریال یا هر دو مجازات می‌باشد. تکرار جرم شنود غیرمجاز رایانه‌ای برای بار سوم، محرومیت از خدمات الکترونیک عمومی از یک ماه تا یک سال را در پی دارد.

با توجه به بخشنامه رئیس محترم وقت قوه قضاییه می‌توان گفت امر شنود مکالمه‌های تلفنی تا حدود زیادی نظام‌مند شده و تلاشی در جهت جلوگیری از شنودهای خودسرانه توسط دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی صورت گرفته است.

اما ترتیب پیش‌بینی شده در دستورالعمل مذکور؛ یعنی پیش‌بینی یک قاضی در حوزه قضایی استان‌ها به عنوان قاضی ویژه شنود و منحصر کردن امر شنود مجاز به تشخیص و صلاح‌دید این قاضی با تبصره ذیل ماده ۱۰۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مغایر است؛ چراکه منظور قانون‌گذار از قاضی مندرج در تبصره مذکور، قاضی رسیدگی‌کننده به پرونده است، نه قاضی دیگری که هیچ اطلاعی از محتویات پرونده ندارد. بنابراین پیش‌بینی تعیین قاضی ویژه شنود با قوانین موضوعه سازگار نیست؛ هرچند می‌توان مزایایی برای آن قائل شد؛ از جمله اینکه در هر موردی تلفن افراد مورد کنترل قرار نمی‌گیرد و از پراکندگی تصمیم‌ها در این زمینه جلوگیری می‌شود؛ اما نباید از نظر دور داشت که قاضی مربوطه نیز مسئول اعمالی است که در مقام رسیدگی و تحقیق انجام می‌دهد و نمی‌تواند خودسرانه دستور شنود را در هر موردی صادر نماید. در ماده ۱۵۰ قانون آیین دادرسی کیفری بیان شده است: «کنترل ارتباطات مخابراتی افراد ممنوع است، مگر در مواردی که به امنیت داخلی و خارجی کشور مربوط باشد یا برای کشف جرایم موضوع بندهای (الف)، (ب)، (پ) و (ت) ماده (۳۰۲) این قانون لازم تشخیص داده شود. در این صورت با موافقت رئیس کل دادگستری استان و با تعیین مدت و دفعات کنترل، اقدام می‌شود. کنترل مکالمات تلفنی اشخاص و مقامات موضوع ماده (۳۰۷) این قانون منوط به تأیید رئیس قوه قضاییه است و این اختیار قابل تفویض به سایرین نمی‌باشد». یا همان‌طور که در ماده ۷۳۰ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲،

برای شنود غیر مجاز مجازات حبس یا جزای نقدی در نظر گرفته است. در این زمینه نظریه مشورتی ۱۸۵۹/۹۸/۷ مورخ ۱۳۹۸/۱۲/۱۱ اداره کل حقوقی قوه قضاییه با عنایت به اطلاق عبارت «کنترل ارتباطات مخابراتی افراد» در ماده ۱۵۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ که در راستای نحوه اعمال اصل بیست و پنجم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تصویب شده است، ممنوعیت موضوع این ماده علاوه بر محتوای ارتباطات مخابراتی شامل «اخذ پرینت فهرست ورودی و خروجی تماس‌ها و پیامک‌های متهم» نیز می‌شود و ردیابی از طریق تلفن همراه از مفهوم «کنترل ارتباطات مخابراتی افراد» موضوع ماده ۱۵۰ قانون آیین دادرسی کیفری خارج است.

۷- مقایسه بزه شنود غیر مجاز در قانون جرایم رایانه‌ای و سایر قوانین مرتبط

با تصویب قانون دادرسی جرایم نیروهای مسلح و دادرسی الکترونیکی بسیاری از قوانین سابق نسخ ضمنی شده‌اند؛ بنابراین با مقایسه بزه شنود غیر مجاز در قانون جرایم رایانه‌ای و سایر قوانین مرتبط می‌توان نکات زیر را دریافت.

۷-۱- شنود در قانون جرایم رایانه‌ای و قانون استفاده از بی‌سیم‌های اختصاصی

با توجه به اینکه ماده ۲ قانون جرایم رایانه‌ای شنود محتوای در حال انتقال تمامی سامانه‌های مخابراتی یا امواج الکترومغناطیسی را جرم دانسته و بی‌سیم‌های اختصاصی نیز در زمره وسایلی هستند که از سیستم امواج الکترومغناطیسی استفاده می‌کنند و با عنایت به صراحت ماده ۱۲ قانون استفاده از بی‌سیم‌های

اختصاصی در خصوص لزوم اعمال قوانینی که مجازات آنها اشد است.

۷-۲- شنود در قانون جرایم رایانه‌ای و قانون مجازات اسلامی

ماده ۵۸۲ قانون مجازات اسلامی اختصاص به مستخدمان و مأموران دولتی دارد و شنود غیر مجاز توسط آنها را جرم‌انگاری کرده است؛ درحالی‌که ماده ۲ قانون جرایم رایانه‌ای عام بوده و شامل تمامی افراد جامعه می‌شود. از نظر مصالح اجتماعی نیز مجازات مقرر در ماده ۵۸۲ قانون مجازات اسلامی شدیدتر از مجازات مذکور در ماده ۲ قانون جرایم رایانه‌ای است و به لحاظ موقعیت ویژه کارکنان و مستخدمان دولتی و دسترسی بسیاری از آنها به امکانات شنود باید تفاوتی بین مجازات آنها و سایر شهروندان وجود داشته باشد، همچنین ماده ۷۳۰ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ را می‌توان قانون عام‌تر برای شنود غیر مجاز در نظر گرفت.

۷-۳- شنود در قانون جرایم رایانه‌ای و قانون آیین دادرسی کیفری

با توجه به توضیحی که در ذیل ماده ۴۸ قانون جرایم رایانه‌ای داده شد و به لحاظ ارجاع امر شنود مجاز به سایر قوانین و مقررات مربوط به شنود مکالمه‌های تلفنی، هیچ مغایرتی میان ماده ۴۸ قانون جرایم رایانه‌ای و تبصره آن با ماده ۱۵۰ قانون آیین دادرسی کیفری وجود ندارد.

۷-۴- شنود در قانون جرایم رایانه‌ای و قانون تجارت الکترونیکی

با توجه به اینکه قانون تجارت الکترونیکی در محدوده امور تجارت الکترونیکی وضع شده است، مواد ۶۴ و ۷۵ این قانون به لحاظ خاص بودن آنها نسبت به قانون عام لاحق (قانون جرایم رایانه‌ای) در محدوده امور تجاری لازم‌الاجرا بوده و منسوخ نیستند.

برآمد

رعایت و حفظ حریم خصوصی افراد از حقوقی است که مورد توجه نظام‌های حقوقی مختلف و همچنین مورد تأیید اسلام و فقها قرار گرفته است؛ حقوق ایران نیز به تبعیت از شریعت اسلام و فقه امامیه ورود غیرمجاز به حریم خصوصی را منع نموده و برای آن مجازات در نظر گرفته است. جرایم علیه محرمانگی داده‌ها و یا به دیگر سخن، جرایم دسترسی، شنود غیرمجاز و افشای غیرمجاز مراسلات از مصادیق جرایم علیه محرمانگی داده‌ها به شمار می‌آیند که مورد جرم‌انگاری قرار گرفته‌اند. حریم خصوصی اشخاص، دسترسی غیرمجاز، استراق سمع و افشای مراسلات افراد از اهمیت خاصی در فقه اسلامی و حقوق ایران برخوردار هستند و قواعد خاصی در این زمینه از سوی شارع وضع گردیده است، به طوری که زندگی خصوصی اشخاص و مکالمات و مراسلات آنها بایستی علاوه بر اینکه از سوی حکومت اسلامی مصون از تعرض باشد بلکه حفظ آنها وظیفه‌ای همگانی از سوی تمام افراد جامعه می‌باشد؛ بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که قواعد مربوط به حفظ حریم خصوصی و حفظ مکالمات و مراسلات افراد در فقه و حقوق اسلام از مترقی‌ترین قواعد حتی در دوران کنونی می‌باشد.

مبنای اصلی شنود غیرمجاز حفظ حریم خصوصی و رعایت حقوق شهروندی است که از طرف حکومت یا سایر افراد نباید مورد تجاوز قرار گیرد. با گسترش فناوری نوین ارتباطی، دسترسی غیرمجاز به اطلاعات و شنود غیرقانونی به عنوان جرایم خاص این حوزه، جرم‌انگاری شده‌اند؛ به عنوان مثال طبق ماده ۵۸۲ قانون مجازات اسلامی، شنود غیرمجاز محتوای در حال انتقال ارتباطات غیرعمومی، حبس از یک سال تا سه سال و یا جزای نقدی یا هر دوی آنها را در پی دارد. آن گونه که پیداست این کیفرها طیف گسترده‌ای را در بر می‌گیرند که می‌توان چنین پنداشت قانون‌گذار خواسته است اختیار صلاح‌دیدی کافی را به قاضی اعطا کند؛ چراکه این جرم، گونه‌های فراوان و گستره فراگیری را در بر می‌گیرد که می‌تواند آسیب‌های کم و زیادی را به بزه دیدگان وارد آورد. موضوع جرم شنود غیرمجاز، باید در مورد ارتباطات غیرعمومی داده‌ها باشد.

شواهد نشان می‌دهد سیاست جنایی ایران در چند دهه اخیر در زمینه شنود غیرقانونی و جرایم مشابه با آن برخورد کیفری است و با پیشرفت فناوری رایانه‌ای، مجازات‌های متناسبی نیز تدوین شده است؛ از جمله اینکه در قانون مجازات اسلامی و جرایم رایانه‌ای، برای جرم شنود غیر مجاز کیفر تعیین کرده است. مبنای فقهی و حقوقی جرم انگاری شنود غیرمجاز، حفظ حریم خصوصی به عنوان یکی از حقوق قانونی و شرعی افراد جامعه است. این حق به افراد اطمینان می‌دهد که حریم خصوصی آنها محفوظ خواهد بود، اما به نظر می‌رسد لازم است در کنار اقدامات کیفری، مجموعه‌ای از طرح‌های پیشگیرانه برای مقابله با جرایم سایبری؛ از جمله شنود غیرقانونی تصویب و اجرا کرد. همچنین از آنجایی که قوانین تصویب شده عمدتاً مبتنی بر داده‌های رایانه‌ای است، با گسترش تلفن همراه پیشنهاده می‌شود قوانین و مقررات متناسب با شنود غیرقانونی تلفن‌های همراه نیز تدوین و وضع گردد.

پی‌نوشت

۱- این ماده جایگزین ماده ۶۴ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۶۲ است.

فهرست منابع

- ۱- انصاری، باقر، حقوق حریم خصوصی، تهران، سمت، ۱۳۸۶
- ۲- بهره‌مند، حمید؛ جلالی فراهانی، امیرحسین، شنود ارتباطات الکترونیک در حقوق کیفری ایران، مجلس و راهبرد دوره ۲۱، شماره ۷۸، ۱۳۹۳
- ۳- جعفری، علی؛ رهبر پور، محمدرضا، مسئولیت مدنی ناشی از نقض حریم خصوصی داده‌ها در فقه امامیه و حقوق موضوعه، حقوق خصوصی، دوره ۵، شماره ۱۸، ۱۳۹۶
- ۴- جعفری، جوان، جرایم سایبر و رویکرد افتراقی حقوق کیفری (با نگاهی به قانون مجازات اسلامی بخش جرایم رایانه‌ای)، مجله دانش و توسعه (علمی - پژوهشی)، سال هفدهم، شماره ۳۴، ۱۳۸۹
- ۵- جلالی فراهانی، امیرحسین، تفتیش و توقیف رایانه‌ها و تحصیل دلایل الکترونیکی در تحقیقات کیفری، تهران، نشر روزنامه رسمی، ۱۳۸۹
- ۶- دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه دهخدا، تهران، موسسه انتشارات دانشگاه تهران، ویرایش چهارم، ۱۳۸۹
- ۷- رزمجو دوکشکانی، غزل، بررسی مبانی فقهی جرم انگاری جرایم دسترسی و شنود غیرمجاز مخابراتی و افشای غیرمجاز مراسلات و

ماهیت این جرایم در حقوق کیفری ایران، پایان‌نامه کارشناسی ارشد

دانشگاه آیت‌الله‌العظمی بروجردی، ۱۳۹۷

۸- زرکلام، ستار؛ عیدی، قاسم، جایگاه حریم خصوصی در سیاست جنایی

تقنینی ایران، مجله قضاوت، شماره ۷۹، ۱۳۹۳

۹- عرب پور، حمزه، جرایم علیه محرمانگی داده‌ها و سامانه‌های رایانه‌ای

در نظام حقوقی ایران و اسناد بین‌المللی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد،

دانشکده علوم اداری و اقتصاد، ۱۳۹۰

۱۰- غریابی زندی، احمد و همکاران، احکام حریم در حقوق خصوصی ایران،

فصلنامه مطالعات علوم اجتماعی، دوره ۱، شماره ۱، ۱۳۹۴

۱۱- فتحی، یونس؛ شاهمادی، خیراله، گستره و قلمرو حریم خصوصی در

فضای مجازی، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۹۹، ۱۳۸۹

۱۲- فرجی‌ها، محمد؛ علمداری، علی، مطالعه تطبیقی معیارهای جرم

انگاری در فضای سایبر در نظام کیفری ایران و آلمان، مطالعات

حقوق تطبیقی دوره ۸، شماره ۲، ۱۳۹۶

۱۳- کرد علیوند، روح الدین؛ میرزایی، محمد، گونه شناسی جرایم سایبری با

نگاهی به قانون جرایم رایانه‌ای و آمار پلیس فتا، مجله حقوقی دادگستری،

سال هشتاد و دوم، شماره ۱۰۲، ۱۳۹۵

۱۴- کرمی، داود، سیاست کیفری افتراقی در جرایم سایبر با تأکید بر

حقوق کیفری ایران، پایان‌نامه دکترا دانشکده حقوق، ۱۳۹۴

پیشگیری از تکرار جرم اطفال و نوجوانان بزهکار با نگاه به فقه و قانون

قسمت اول



سید محمد کیکاوسی، دکتری فقه و حقوق اسلامی، عضو باشگاه پژوهشگران جوان

چکیده

کودکان به عنوان آسیب پذیرترین کنش گران جرم، همواره باید مورد توجه متخصصین قرار گرفته و تا حد ممکن از ورود آنها به قلمرو حقوق کیفری به عنوان بزهکار و همچنین از تکرار جرم توسط آنها جلوگیری به عمل آید. مسئله بزهکاری اطفال، از جمله مسائلی است که امروزه دغدغه همه جوامع حقوقی است و روند رو به رشد این مسئله نیاز به استفاده و به کارگیری راهبردهای مناسب برای حل این معضل را تشدید می نماید. بر این مبنا هر یک از نظام های کیفری از روش های خاص بهره می گیرند؛ این در حالی است که جنبه پیشگیرانه در نظام عدالت کیفری در کشورهای مختلف به عنوان یک ابزار مؤثر و کم هزینه قابل مشاهده می باشد. لذا از آنجا که همواره پیشگیری مؤثرتر از درمان بوده و همچنین اعمال مجازات های مختلف، هنوز هم با وجود فراوانی نتوانسته از ارتکاب جرایم بکاهد، امروزه سعی دولت ها بیشتر بر اعمال جنبه های دیگر پاسخ گویی به مجازات ها؛ از جمله مقوله پیشگیری متمرکز است. در همین راستا یکی از روش هایی که از تکرار جرم توسط اطفال پیشگیری می نماید، استفاده از اقدامات تأمینی و تربیتی است که متخصصین علوم جامعه شناسی و جرم شناسی، ضرورت کاربست آن را مطرح می نمایند؛ البته مناسب است این نوع اقدامات تمام اعمال ارتكابی توسط اطفال را تحت پوشش قرار دهد.

واژگان کلیدی: اطفال، صغار، تعزیر و تنبیه، جرم و جنحه، فقه، حقوق و قانون

درآمد

در نظام حقوقی اسلام بر اساس ویژگی تکلیف پذیری انسان، هرکس در مقابل انجام اعمال و رفتار خود اعم از فردی و اجتماعی پاسخگو و مسئول خواهد بود. خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «هرکس در گرو اعمال خویش است» (مدرثر: ۳۸). این مسئولیت‌پذیری و تکلیف تا جایی است که هرگونه رفتار و اعمال آدمی به طور دقیق محاسبه و ارزیابی می‌شود و انسان باید پاسخگو باشد: «همانا چشم و گوش و دل‌ها همه مسئول‌اند» (اسرا: ۳۶).

از سوی دیگر قرآن کریم این خصیصه تکلیف پذیری انسان را ناشی از توانایی‌ها و استعدادهای فطری او می‌داند. از نظر اسلام هرکسی به اقتضای توانایی‌های فکری و روحی و سایر استعدادهایش، مسئول اعمال و پاسخگوی رفتار خود خواهد بود. توانایی هرکس نیز با توجه به شرایط روحی و جسمی اوست. به عبارت دیگر شارع مقدس برای تحقق هر نوع مسئولیتی، داشتن شرایط و خصوصیات جسمی و روحی و توانایی تفکر و قدرت تصمیم‌گیری و علم و آگاهی از الزامات قانونی را ضروری دانسته است که در اصطلاح فقهی به مجموعه این توانایی‌های جسمی و روحی لازم برای مسئول شناختن هر فردی، شرایط عامه تکلیف یا اهلیت گویند و فقها این شرایط را در چهار عنصر بلوغ، عقل، اختیار و علم به الزامات شرعی خلاصه کرده‌اند.

از این‌رو، بحث مسئولیت به طور اعم و مسئولیت کیفری به طور اخص از نظر علم فقه بر پایه وجود تکلیف تحلیل می‌شود و تا کسی مکلف نباشد، مسئولیت هم نخواهد داشت و شالوده مسئولیت بر خورداری از شرایط عامه تکلیف است؛ یعنی حدوث و زوال

۱- مفهوم تعزیر از منظر لغت شناسان و مبانی فقهی - حقوقی

لغت‌شناسان معانی گوناگونی برای واژه تعزیر بیان نموده‌اند؛ ردّ و منع (ابن اثیر، ۱۴۰۵: ۳، ۲۲۸)، تأدیب نمودن (جوهری، ۱۴۱۰: ۲، ۲۰۱)، سرزنش و ملامت کردن (زبیدی، ۱۴۱۴: ۱، ۲۱۸؛ شرتونی، ۱۴۰۳: ۱، ۸۸)، توقیف و بازداشت (ابن منظور، ۱۴۰۸: ۲، ۱۱۲)، زدن کم‌تر از حد (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۱، ۹۸) و اجبار بر انجام یک فعل (طالخونی، ۱۴۱۴: ۲، ۱۹۰) از جمله این معانی است.

راغب اصفهانی چنین آورده است: «تعزیر، نصرت همراه با تعظیم است و آن را از این جهت تعزیر گویند که تأدیب، نوعی یاری کردن مجرم جهت اصلاح رفتار می‌باشد» (راغب، ۱۴۱۲: ۵۶۴).

آنچه از معانی یاد شده روشن می‌شود این است که برخی از آنها در وجه مثبت (تعظیم و نصرت) و بعضی در وجه منفی (تأدیب، رد و منع، ملامت و سرزنش) به کار رفته است. هرچند به نظر می‌رسد معنای ردّ و منع پذیرفته‌تر بوده و با موضوع گفتار تناسب بیش‌تری داشته باشد و در اصطلاح عبارت است از عقوبت و کیفری برای انجام رفتار مفسده انگیز، خلاف مصالح عموم و ارتکاب معصیت (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۲، ۱۰۴). به بیان دقیق‌تر، تعزیر مجازاتی است که در خصوص ارتکاب فعل حرام یا ترک فعل واجب، بدون تعیین نوع و مقدار آن مقرر می‌شود.

امروزه بسیاری از مجازات‌ها از مصادیق تعزیر به شمار می‌آید که اجرای آن در کاهش جرایم و منع مجرم از تکرار عمل مجرمانه نقش بسزایی دارد. با عنایت به تفاوت انسان‌ها در حالت‌های روحی - روانی، بلوغ، سن، رشد عقلی، ویژگی‌ها و خصوصیات متمایز متأثر از اقلیم زندگی، تعزیر به عنوان یک مجازات بازدارنده

مسئولیت‌های انسان؛ اعم از عبادی و حقوقی منوط به تحقق این عناصر چهارگانه است؛ به طوری که با فقدان هریک از این شرایط مسئولیت زایل خواهد شد. از یک‌سو تحقق مسئولیت؛ از جمله مسئولیت کیفری منوط به وجود این شرایط است و از سوی دیگر تحقق این شرایط، تابع اموری از جمله سنّ افراد است. بنابراین مسئولیت کیفری هم از سنّ معینی آغاز می‌شود که از این سنّ معین تعبیر به سنّ بلوغ می‌شود. بنا به نظر مشهور فقها و تقریر قانون، این سنّ در پسران ۱۵ سال تمام قمری و در دختران ۹ سال تمام قمری است؛ یعنی با رسیدن به این سنّ، به طور طبیعی قوای ادراکی و عقلانی افراد به تکامل رسیده، به طوری که شایستگی و اهلیت لازم برای پذیرفتن تکلیف و مسئولیت را پیدا کرده و به اصطلاح فقها، بالغ و عاقل می‌شوند.

بر اساس همین مبنا در نظام حقوقی اسلام یکی از شرایط تحقق مسئولیت کیفری، رسیدن به سنّ بلوغ است. لذا اطفال به دلیل فقدان همین شرط از دایره تکلیف و مسئولیت خارج‌اند و در صورت انجام فعل حرام یا ترک واجب، مورد مؤاخذه قرار نمی‌گیرند. پس در رسیدگی به کلیه جرایم، برای احراز مسئولیت کیفری، تحقق شرایط تکلیف در مرتکب جرم از جمله بلوغ لازم است و چنانچه در رسیدگی‌های قضایی معلوم شود که مرتکب جرم، به سنّ بلوغ نرسیده، قابلیت و استحقاق مجازات را نخواهد داشت.

با این حال، فقه و به پیروی از آن، حقوقدانان با هدف پیشگیری از تکرار جرم اطفال، راهکارهایی را پیش‌بینی نموده‌اند که برای آنها جنبه تنبیهی داشته و به یک سری اقدامات تأمینی و تربیتی منجر می‌شود.

بایستی متناسب با نوع جرم، اوضاع و احوال حاکم بر جامعه و مصالح اجتماعی در نظر گرفته شود. از این رو، اگرچه تعزیر در گذشته منحصر در ضرب و تازیانه بوده (ماوردی، ۱۳۸۳: ۲۴۲)، اما بسیاری از فقیهان و صاحب نظران انحصار تعزیر در ضرب را پاسخگوی تمام نیازهای یک جامعه نمی دانند (حاجی ده آبادی، ۱۳۸۷: ۴۹). فقیهان امامیه هر چند گاهی در تعاریف خود از تعزیر به عنوان عقوبت و مجازاتی یاد کرده اند که با ضرب و تازیانه همخوانی دارد،^(۱) اما این تغییر و تحول در نگرش، موافق دیدگاه بسیاری از ایشان بوده و انحصار در مجازات تازیانه مطرود و مردود دانسته شده است. در بسیاری از متون فقهی نیز مجازات افراد نابالغ نفی گردیده است؛^(۲) به گونه ای که برخی از فقیهان معاصر تصریح نموده اند مقصود از تعزیر اطفال تأدیب است و جزای افزون تر وجهی ندارد (مکارم، ۱۳۸۳: ۳۵).

۲- تعریف طفل بزهکار در حوزه فقه و قانون

لغت شناسان فرزند صغیر انسان را کودک (طفل) نامیده اند و مراحل گوناگونی را برای او تا پیش از رسیدن به سن تکامل و بلوغ در نظر گرفته اند (ابن منظور، همان: ۵، ۱۸۱؛ فیومی، ۱۴۰۳: ۱، ۳۷۴). در اصطلاح فقهی نیز به فرزند انسان از زمان تولد تا ابتدای بلوغ، کودک اطلاق می شود. این تعبیر در بسیاری از مباحث به چشم می خورد؛ از جمله، در باب «تبعیت طفل از والدین در حکم اسلام» در نوشتارهای بعضی از فقیهان آمده است: «حکم طفلی که به سن بلوغ نرسیده مطلقاً (پسر باشد و یا دختر) از جهت مسلمان یا کافر بودن، حکم والدین اوست».

همچنین در حوزه حقوق، طفل در لغت به معنای کودک، نوزاد و بچه کوچک از انسان آمده است (عمید، ۱۳۶۱: ۱۰۲) و

در قوانین مدنی و جزایی هم طفل مورد اشاره قرار گرفته است. از نظر برخی علمای حقوق، کودک یا صغیر در اصطلاح حقوقی به کسی گفته می شود که از نظر سن، به شرایط لازم برای زندگی اجتماعی نرسیده باشد (عبادی، ۱۳۸۷: ۲۳۷).

در ماده ۴۹ ق.م.ا. (۱۳۷۰)، طفل چنین تعریف شده است: «منظور از طفل کسی است که به حد بلوغ شرعی نرسیده باشد». اما بزهکار در لغت به معنای گناهکار و خطاکار مورد اشاره قرار گرفته است و در معنا و مفهوم لفظی عبارت است از ترک انجام وظیفه قانونی و یا ارتکاب عمل خطایی که الزاماً عنوان جرم ندارد. به هر سو، اصطلاح بزه اغلب معادل جرم و به ویژه در ارتباط با جرایم ارتكابی از سوی کودکان به کار می رود (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۷۷: ۵۵).

اما از نظر بعضی از علمای حقوق، اطفال بزهکار چنین تعریف شده اند: «طفل بزهکار به کسی گفته می شود که مرتکب عملی گردد که قانون و یا شرع ارتکاب آن را منع کرده است و یا ترک عملی که انجام آن را واجب و لازم دانسته است» (شامبیاتی، ۱۳۸۹: ۹۱).

نهایت اینکه اصطلاح «اطفال بزهکار» در قانون مجازات اسلامی مورد اشاره قرار گرفته است^(۳) و طفل و نوجوانانی مورد حکم قرار گرفته اند که در موقع ارتکاب جرم بین ۹ تا ۱۵ سال تمام شمسی داشته باشند. قانون گذار در ماده ۱۴۵ ق.م.ا. مقرر داشته است؛ افراد نابالغ مسئولیت کیفری ندارند و سن بلوغ را ۹ تا ۱۵ سال قمری قرار داده است. در اینجا این سؤال مطرح می شود که کودکی که در فاصله سنی ۹ الی ۱۵ سال قمری و ۹ تا ۱۵ سال شمسی مرتکب جرم می شود که تقریباً تفاوت آنها بین شش تا سه ماه است؛ آیا بالغ محسوب می شود؟ بر فرض بلوغ، به دلیل تفسیر

مضیق قانون دارای مسئولیت کیفری هستند، ولی به دلیل ضرورت تفسیر قانون به نفع متهم و ماده ۸۷ ق.م.ا. نباید برای آنها مجازات تعیین کرد؛ چون ۹ یا ۱۵ سال شمسی آنها تمام نشده است. از سوی دیگر با توجه به اینکه شرایط اقلیمی، خانوادگی، فرهنگ و تغذیه ای در رسیدن به سن بلوغ و تمیز خوب از بد بر روی کودکان تأثیر زیادی دارد، تعریف واحد از کلمه نوجوان صحیح به نظر نمی رسد و باید این تعریف را نسبت به نوع متهم شخصی سازی کرد؛ هر چند آن نیز آسیب هایی دارد؛ چراکه در این صورت افراد طبقه پایین ممکن است بیشتر مورد بی عدالتی قرار گیرند.

اما نگاه قانون گذار به اطفال در امور کیفری و امور مدنی متفاوت است. در حقوق مدنی برای حمایت از حقوق قانون اطفال، قانون گذار دو مقوله را مورد نظر داشته است: بلوغ و رشد که این امر در برخی از مواد قانونی؛ از جمله ماده ۲۱۱ ق.م. مورد اشاره قرار گرفته است: «برای اینکه متعاملین اهل محسوب شوند باید بالغ و عاقل و رشید باشند».

در ماده ۱۲۰۸ ق.م.ا. قانون گذار غیر رشید را چنین تعریف کرده است: «غیر رشید کسی است که تصرفات او در اموال و حقوق مالی خود عقلایی نباشد».

با توجه به روح قانون در امور مدنی، می توان استنباط کرد که قانون گذار برای رعایت مصلحت و حفظ حقوق اطفال در جامعه، رشد جسمانی و نمو فکری و عقلانی را مورد توجه قرار داده است؛ اما در قانون مجازات اسلامی کلمه رشد مورد نظر نیست، در حالی که عدالت کیفری ایجاب می نماید، در قانون جزا نیز رشد کیفری مورد نظر قرار گیرد و علاوه بر مسئله بلوغ، رشد نیز مورد توجه قرار گرفته و سنی به عنوان رشد کیفری در قانون پیش بینی گردد تا اینکه سن بلوغ

اساس مسئولیت کیفری قرار نگیرد. در واقع عرف عقلا نمی‌پذیرد که یک دختر ۹ ساله مجازات‌های سنگینی را تحمل نماید. با توجه به مقررات بین‌المللی و ماده یک از کنوانسیون حقوق کودک که دولت جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۷۲ به آن ملحق شده است، منظور از کودک، افراد انسانی زیر سن ۱۸ سال تشخیص داده شده است. لذا جهت هماهنگی با سیاست‌های بین‌المللی لازم است که قانون‌گذار در امور کیفری نیز سنّ رشد را مورد نظر قرار دهد (شهیدی، ۱۳۸۶: ۶۶).

۳- تعزیر یا تأدیب، بازدارندگی اطفال بزهکار از تکرار جرم در منظر فقهی

در متون فقهی تعزیر یا تأدیب اطفال با سه تعبیر بیان گردیده است:

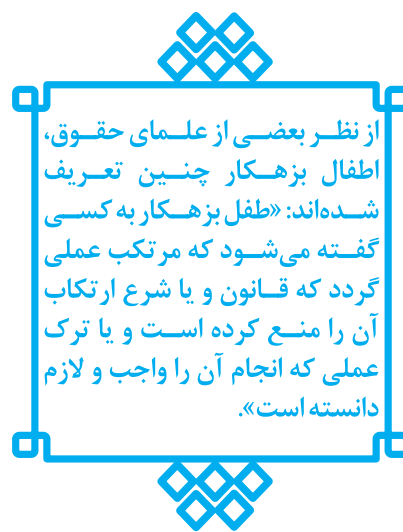
تعدادی از متون فقهی، تعزیر کودکان نابالغ را در صورت ارتکاب جرم مستوجب حد تصریح نموده‌اند. یکی از فقهای معاصر می‌نویسد: «اگر زانی یا زانیه نابالغ باشند و تعزیر به نفع آنان باشد، تعزیر خواهد شد» (اردبیلی، ۱۴۲۷: ۱۵۲).

در باره حد مسکر نیز آمده است: «اگر نابالغ و دیوانه، ممیز باشند و شرب خمر کنند، تعزیر می‌شوند» (همان).

همچنین نوشته‌اند: «اگر کودک کسی را قذف کند، حد زده نمی‌شود، بلکه تعزیر می‌گردد» (محقق حلی، ۱۳۷۴: ۴، ۱۵۱؛ نجفی، ۱۴۰۴: ۴۱، ۴۱۴).

در مقابل، در کتب دیگر از متون فقهی امامیه بر تأدیب کودک در صورت ارتکاب جرایم مستوجب حد تصریح شده است؛ به‌عنوان نمونه، امام خمینی (ره) آورده است: «اگر فرد بالغ عاقل با نابالغ لواط کند، بالغ کشته می‌شود و کودک تأدیب می‌گردد و چنانچه کودک نابالغ با نابالغ دیگری لواط کند، هر دو تأدیب می‌شوند» (خمینی، ۱۴۰۷: ۲، ۴۲۳). ایشان در ادامه

می‌نویسند: «اگر کودک، کسی را قذف نماید، حد زده نمی‌شود. پس اگر ممیز باشد و تأدیب در او مؤثر باشد، به حسب نظر حاکم شرع تأدیب می‌شود» (همان). اما برخی از متون فقهی، هم‌زمان بر تعزیر و تأدیب طفل تصریح کرده‌اند. گلیپایگانی معتقد است: «بدون شک در حدود، بلوغ شرط است و اجماع محصل و منقول بر آن دلالت دارد و آن به این دلیل است که نابالغ تکلیف ندارد تا حد بر او اقامه و جاری شود، اگرچه تعزیر و تأدیب و تربیت او جایز است تا به اصلاح و درستی و استواری بزرگ شود و در زمره صالحان قرار گیرد» (گلیپایگانی، ۱۴۱۲: ۱، ۳۴ و ۳۵).



با توجه به تعبیر یاد شده، در کلام فقیهان تحمل ضرب تازیانه به عنوان تعزیر یا تأدیب نابالغ تلقی نشده است (اسدی، ۱۳۹۶: ۴۷، ۵۹)، اما پرسشی در این خصوص مطرح می‌شود که آیا تأدیب یا تعزیر نابالغ خصیصه جزایی دارد؟ به عبارتی، آیا تأدیب و تعزیر را می‌توان مجازات نابالغ تلقی نمود؟

با در نظر گرفتن سخن پیش گفته، به نظر می‌رسد صواب بر این است که کاربرد تعزیر به معنای لغوی خود یعنی تربیت و ادب کردن باشد، نه عقوبت و مجازات؛ از این‌رو، انگاره فقیهانی که در تعریف اصطلاحی،

تعزیر را به عقوبت و مجازاتی که شارع نوع و مقدار آن را معین نکرده، تمام نیست؛ زیرا اگر تعزیر افراد نابالغ به معنای عقوبت باشد، با روایات وارد شده همچون حدیث نبوی مرفوعه در تعارض قرار می‌گیرد. در این‌گونه مستندات شرعی، قلم تکلیف از کودک برداشته شده و با لحاظ چنین رفع تکلیفی، ترک هر گونه واجب یا ارتکاب حرام صادره از او، مسئولیت کیفری را به دنبال نخواهد داشت و مجازات و عقوبت - خواه حدی و خواه تعزیری - نیز وضع و تحمیل نمی‌گردد. البته گروهی در مقام توجیه برآمده و می‌گویند: «تعزیر اصطلاحی، تعارضی با رفع تکلیف و مسئولیت کیفری ندارد، حتی اگر رفع تکلیف از کودکان به معنی برداشتن مواخذه و عقاب باشد؛ زیرا می‌توان تعزیر را به عنوان عقوبت صرف ندانست» (اردبیلی، همان: ۴۷۱).

ولیکن کلام مزبور تام نیست؛ چون بسیاری از فقیهان در تعریف، تعزیر را به معنای تأدیب و مجازاتی دانسته‌اند که مقدار آن، اغلب در شرع معین نشده است (محقق حلی، همان: ۱۴۶)، لذا اگر تعزیر به هر نحوی عقوبت باشد با اخبار و روایات مبتنی بر رفع تکلیف در تعارض بوده و تحمیل آن به کودکان و اشخاص دیوانه نادرست خواهد بود. به دیگر سخن، اخبار رفع تکلیف هر گونه مواخذه و عقوبتی را سلب می‌نماید و در برطرف نمودن عقوبت صرف، دلیلی وجود ندارد. علاوه بر آن، در صورت پذیرش این توجیه، همین کلام می‌تواند در خصوص حدود صدق یابد، به گونه‌ای که گفته شود مقصود از حدود، صرف عقوبت نبوده و هدف آن، در غیر موارد تأدیب مجرم نیز جاری است؛ در حالی که چنین سخنی وجهی ندارد و نزد هیچ‌یک از فقیهان پذیرفتنی نیست (صافی‌گلپایگانی، ۱۴۲۹: ۴۲). همچنین گفته شده: «هر چند حدیث مرفوعه

و مانند آن جنبه اطلاق دارد و قلم تکلیف و پیرو آن مجازات را از اطفال و کودکان دور می‌کند، ولی این اطلاق به سبب روایاتی که بر تعزیر کودکان نابالغ دلالت داشته، تقیید می‌شود» (اردبیلی، همان: ۴۷۲). اما این توجیه نیز برخلاف مبانی و قواعد جاری در علم اصول فقه بوده و مستلزم «تخصیص اکثر»^(۴) خواهد بود. به این معنی که مطابق حدیث نبوی مرفوعه، تنها حد و قصاص در مورد افراد نابالغ اجرا نشده، ولی تعزیر که موضوع بسیاری از معاصی و جرایم است، از تحت حکم حدیث خارج شده و در مورد کودکان قابل اجرا باشد (صافی گلپایگانی، همان: ۴۳ و ۴۴).

بنابراین تحمل ضرب تازیانه در دایره تعزیر کودکان نابالغ نمی‌گنجد و روایاتی که تعزیر کودکان را بیان نموده - از جمله صحیح ابی بصیر^(۵) - بر جنبه تأدیبی و تربیتی حمل خواهد شد و خصیصه جزایی را در تعزیر کودکان منتفی می‌دارد. علامه حلی در تبصره المتعلمین به دنبال احکام قذف، توبیخ را به صراحت در تعزیر کودک کافی دانسته است (علامه حلی، ۱۳۶۸: ۱۸۷). امام خمینی (ره) نیز که از تعزیر به عنوان مجازات‌های بازدارنده یاد کرده، در مسئله نابالغین تصریح به عدم مجازات نموده است (خمینی، همان: ۴۲۳). به این سخن باید افزود، بسیاری فقیهان امامیه هرچند در خصوص رشد در جرایم مستوجب تعزیر به صورت خاص بحثی را مطرح نکرده‌اند، اما آنچه از لسان و نوشته‌های فقهی ایشان برمی‌آید، شرط رشد در تحقق تعزیر کودکان مقرر گردیده است (علامه حلی، ۱۴۲۰: ۲، ۲۲۸؛ محقق حلی، همان: ۱۵۱ و ۱۵۲؛ نجفی، همان: ۴۱۴ و ۴۲۰؛ فاضل هندی، ۱۴۱۶: ۱۰، ۴۳۲). بدین ترتیب، می‌توان گفت در مورد کودکان غیر ممیز همین اندازه از تأدیب هم متصور نخواهد بود (فاضل مقداد، ۱۴۰۲: ۴۷۳).

فقه‌های معاصر رشد کیفری را در مسئولیت کیفری کودکان شرط می‌دانند. یکی از این فقیهان می‌نویسد: «در سرقت کودکان، هر چند مکرر انجام گیرد، چنانچه کودک غیر ممیز باشد، رها شده و در صورت تمیز کودک و ادراک او نسبت به چپستی جرم، تأدیب یا تعزیر به نحو خراشیدن انگشتان انجام خواهد گرفت» (مکارم، همان: ۱۶۲). فقیهان اهل سنت نیز همین نگرش را دنبال نموده‌اند. ایشان در تعریف تعزیر نگاشته‌اند: «عبارت است از تأدیب در برابر ارتکاب جنایت و گناهی که دارای حد یا کفاره نبوده و جزو حقوق الهی یا حقوق مردم باشد» (ابن قدامه، ۱۳۹۸: ۱۰، ۳۲۴؛ ابن همام، ۱۴۳۴: ۱، ۳۴۴).

بنا بر آرای جمهور فقه‌های مذاهب چهارگانه - به اتفاق - تعزیر در ضرب منحصر نبوده، بلکه در مواردی؛ مانند حبس، غرامت مالی، سرزنش زبانی نیز تسری می‌یابد که حاکم شرع بر حسب مقتضای حال مرتکب، سایر مؤلفه‌ها و بنا به مصلحت آن را اجرا می‌نماید (جزیری، ۱۴۱۰: ۵، ۵۹۱؛ حسنی، ۱۹۸۴: ۱۰۲-۱۰۴)؛ اما در رابطه با تعزیر نابالغ، ضرب با تازیانه مصداق نخواهد داشت (همان).

بنا بر فقه حنفی، تعزیر کودک نابالغ - هرچند ممیز باشد - به صورت ایراد و خرده گرفتن، توبیخ که امری است غیر مقدر، بالا بردن لحن صدا و گاه با حبس و تنبیه بدنی به گونه‌ای که منجر به نقص عضو نشود خواهد بود؛ اما ضرب تازیانه اختصاص به مجازات افراد بالغ و عاقل دارد (کاسانی، ۱۴۱۷: ۷، ۵۸؛ ابن ابی الوفا، ۱۳۹۸: ۴، ۷۷).

فقیهان شافعی نیز معتقدند: «در تعزیر نابالغ می‌توان به توبیخ زبانی اکتفا نمود، اما حسب نوع جنایت و نظر امام یا حاکم، می‌توان او را با سیلی زدن هم عقوبت کرد» (نووی، ۱۴۰۱: ۱۷۴، ۱۰؛ زرکشی، ۱۴۱۳: ۶، ۴۰۴).

صاحب منح الجلیل رأی فقه مالکی را چنین تشریح می‌نماید: «امام و حاکم شرع در تعیین تعزیر و عدم انحصار آن به یک مورد خاص اختیار دارد؛ زیرا مقصود از تعزیر منع و جلوگیری از ارتکاب معصیت است، با این حال، وضعیت افراد - بالغ و نابالغ - نسبت به تحقق هدف مزبور متفاوت است. به گونه‌ای که شخص بالغ با تازیانه، حبس همراه با مجازات از تکرار عمل بازداشته می‌شود و کودک نابالغ و دیوانه با صرف نصیحت، ملامت، سر پا ایستادن در برابر مردم نشسته، ضرب خفیف با عصا و اشیایی مانند آن تعزیر می‌شود» (علیش، ۱۴۳۶: ۹، ۳۵۵).

فقه حنبله نیز هم‌سو با دیگر مذاهب بر این عقیده استوار است: «تعزیر بر حسب تفاوت افراد و نوع جرایم گوناگون بوده و در ضرب تازیانه تعیین ندارد». در ادامه آرای فقهی این مذهب آمده که تعزیر کودکان با حبس و تأدیب همراه خواهد بود (ابن قدامه، همان: ۳۲۵)؛ اما اندکی از فقیهان حنبله ضرب تازیانه در تعزیر نابالغ ممیز روا دانسته‌اند، هرچند این رأی از سوی دیگر صاحب‌نظران حنبلی مورد انتقاد قرار گرفته است.^(۶) اما آنچه از نوشتارهای فقیهان اهل سنت به نظر می‌آید، تعزیر یا تأدیب کودکان نابالغ نزد ایشان خصیصه جزایی داشته و برخلاف مشهور فقه امامیه آن را به عنوان مجازات به شمار آورده‌اند. این دیدگاه ناشی از برداشت ایشان از منابع فقهی و احادیث نبوی و نگاه صاحبان مذهب بوده است (ابن جعد، ۱۴۱۰: ۳۲۶، علیش، همان: ۵۳۲، ۲؛ صهیب، ۱۴۳۲: ۳۸، ۲۷۰؛ زیدانی، ۱۴۳۳: ۴، ۲۷۶).

البته در شرط رشد در تحقق مجازات‌های تعزیری، آرای روشنی از فقیهان مذاهب چهارگانه اهل سنت به دست نیامده است (جزیری، همان).

ادامه دارد...

پی‌نوشت‌ها

- ۱- به‌عنوان نمونه، شهید ثانی تعزیر را کیفری برخلاف حد معرفی نموده که در غالب موارد در شرع برای آن اندازهای تعیین نگردیده است و به مصلحت حاکم کمتر از حد زده خواهد شد. وی برای این بیان، به روایاتی تمسک بسته که در آنها تنها تازیانه به عنوان تعزیر بیان شده است (شهید ثانی، ۱۴۱۳: ۱۴، ۳۲۵).
- ۲- بنا به روایات نقل شده، تردیدی وجود ندارد که ضرب با تازیانه تشریع شده است؛ اما در منحصر بودن تعزیر میان فقیهان امامیه دو دیدگاه وجود دارد: گروهی بر این عقیده هستند که تعزیر اعم از ضرب، تهدید، حبس، تبعید و محرومیت، تراشیدن موی سر، گرداندن در شهر یا کیفر مالی می‌باشد و هر یک مصداق جداگانه به حساب می‌آید. عده‌ای نیز باور دارند که در تعزیرات، اصل بر تازیانه است و مجازات‌های دیگر عنوان بدل دارند. به هر سو، این تعدد مصداق برای مجازات افراد بالغ در نظر گرفته شده، در حالی که نمی‌توان افراد نابالغ را همانند بالغین به مجازات یاد شده محکوم نمود (طوسی، ۱۴۰۷: ۵، ۴۶۲؛ نجفی، ۱۴۰۴: ۴۱، ۴۱۳).
- ۳- ر.ک: مواد ۸۷ الی ۹۴ قانون مجازات اسلامی
- ۴- تخصیص اکثر آن است که خاص سبب بیرون رفتن بیشتر افراد عام از تحت حکم گردد. اصول دانان تخصیص اکثر را ناپسند و قبیح می‌شمارند (طوسی، ۱۴۰۳: ۱، ۱۳۹؛ شهید ثانی ۱۳۹۰: ۱۶۹؛ عراقی، ۱۴۱۸: ۲، ۱۶۳).
- ۵- در صحیح‌ه ابی‌بصیر آمده است که از امام صادق (ع) درباره حکم پسری که به بلوغ جنسی نرسیده و با زنی مواجهه و زنا نموده پرسش شد. حضرت فرمود: پسر بچه به میزان کمتر از حد تعزیر می‌شود و بر زن حد زنا اقامه می‌گردد (شیخ طوسی، ۱۴۰۷: ۱۰، ۵۱).
- ۶- جهت ملاحظه ادله فقهی موافق و مخالف، ر.ک: ابن رجب، ۱۳۹۲: ۴۰۰.

فهرست منابع

- ۱- آنسل، مارک، **دفاع اجتماعی**، ترجمه محمد آشوری، انتشارات گنج دانش، تهران، چاپ ۴، ۱۳۹۱
- ۲- اردبیلی، محمدعلی، **حقوق جزای عمومی**، نشر میزان، تهران، چاپ ۳، ۱۳۸۵
- ۳- اصفهانی، محمد بن حسن (فاضل هندی)، **کشف اللثام و الابهام عن قواعد الاحکام**، موسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین، قم، چاپ ۱، ۱۴۱۶
- ۴- انصاری رویغی خزرجی، محمد بن مکرم (ابن منظور)، **لسان العرب**، دار الصادر للطباعة و النشر، بیروت، چاپ ۱، ۱۴۰۸
- ۵- انصاری، **تعزیرات از دیدگاه فقه و حقوق جزا**، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، چاپ ۱، ۱۳۸۵
- ۶- بغدادی سلامی، عبدالرحمن بن علی (ابن رجب)، **القواعد فی فقه الاسلامی**، دار الکتب العلمیه، بیروت، چاپ ۱، ۱۳۹۲
- ۷- بولک، برنارد، **کیفرشناسی**، ترجمه علی حسین نجفی، انتشارات مجمع علمی و فرهنگی مجد، تهران، چاپ ۵، ۱۳۸۵
- ۸- پایگاه اطلاع‌رسانی اداره حقوقی قوه قضاییه به نشانی: www.Edarehhoquqi.ir
- ۹- پرادل، ژان، **اندیشه‌های کیفری**، ترجمه علی حسین نجفی، انتشارات سمت، تهران، چاپ ۱، ۱۳۸۸
- ۱۰- پور قهرمانی، بابک، **نگاهی به کنوانسیون حقوق کودک و مباحثی پیرامون آن**، مجله رواق اندیشه، سال چهارم، ۱۳۸۳، شماره ۲۸
- ۱۱- پیوندی، غلامرضا، **حقوق کودک**، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران، چاپ ۱، ۱۳۹۰
- ۱۲- توحیدی، احمد رضا، **تحلیل کنوانسیون حقوق کودک در پرتو جهان شمولی حقوق بشر**، مجله حقوقی ندای صادق، سال هشتم، ۱۳۸۲، شماره ۳
- ۱۳- جبعی عاملی، زین‌الدین بن علی (شهید ثانی)، **مسالك الافهام فی شرح شرایع الاسلام**، موسسه المعارف الاسلامیه، قم، چاپ ۱، ۱۴۱۳
- ۱۴- جزری شیبانی، مبارک بن محمد (ابن اثیر، بحرالدین)، **النهایه فی غریب الحدیث و الاثر**، موسسه اسماعیلیان، قم، چاپ ۱، ۱۴۰۵
- ۱۵- جزیری، عبدالرحمن بن محمد، **الفقه علی المذاهب الاربعه و مذهب اهل البیت (ع)**، دار الکتب العلمیه، بیروت، چاپ ۲، ۱۴۱۰ ه. ق
- ۱۶- جعفری دولابی، منا، **مقایسه حقوق کیفری اطفال ایران و فرانسه با کنوانسیون حقوق کودک**، مجله تخصصی الهیات و حقوق، سال دوم، ۱۳۹۲، شماره ۹
- ۱۷- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، **ترمینولوژی حقوق**، نشر گنج دانش، تهران، چاپ ۶، ۱۳۷۲
- ۱۸- جوهری، اسماعیل بن حماد، **الصالح تاج اللغة و صحاح العربیه**، دار العلم للملایین، بیروت، چاپ ۱، ۱۴۱۰ ه. ق
- ۱۹- جوهری، علی بن جعد (ابن جعد)، **المسند**، دار النوادر، بیروت، چاپ ۲، ۱۴۱۰ ه. ق
- ۲۰- حاجی ده‌آبادی، احمد، **قواعد فقه جزایی (حدود و تعزیرات، قصاص و دیات)**، انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم، چاپ ۱، ۱۳۸۷
- ۲۱- حسینی، محمد نجیب، **الفقه الجنایی الاسلامی**، دار النهضة العربیه، قاهره، چاپ ۱، ۱۹۸۴ م
- ۲۲- حلی سیوری، مقداد بن عبدالله (فاضل مقداد)، **التنقیح الرائع لمختصر الشرائع**، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم، چاپ ۱، ۱۴۰۴ ه. ق
- ۲۳- حورانی دمشقانی، یحیی بن شرف (ابن شرف نووی)، **المجموع فی الفقه**، مکتبه الارشاد، جده، چاپ ۱، ۱۴۰۱ ه. ق
- ۲۴- خوری شرتونی لبنانی، سعید بن عبدالله، **اقراب الموارد فی صحیح العربیه و الشوارد**، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم، چاپ ۳، ۱۴۰۳ ه. ق
- ۲۵- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، **المفردات فی غریب القرآن**، دار العلم للملایین، بیروت، چاپ ۱، ۱۴۱۲ ه. ق
- ۲۶- رستمی قفس‌آبادی، علیرضا، **حدود و تعزیرات در نظام جزایی اسلام**، نشر آیین احمد (ص)، قم، چاپ ۱، ۱۳۹۱
- ۲۷- زارع، محمد کاظم، **تحلیل انتشار حکم محکومیت در حقوق کیفری ایران**، انتشارات معرفت، تهران، چاپ ۱، ۱۳۷۸
- ۲۸- زبیدی واسطی، محمد مرتضی بن محمد (سید مرتضی)، **تاج العروس عن جواهر القاموس**، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزیع، بیروت، چاپ ۱، ۱۴۱۴ ه. ق
- ۲۹- زرکشی، محمد بن بهادر، **شرح الزرکشی علی مختصر الخرقی**، دار العکبان للنشر و التوزیع، ریاض، چاپ ۱، ۱۴۱۳ ه. ق
- ۳۰- زیدانی شیرازی، حسین بن محمود، **المفاتیح فی شرح المصابیح**، وزارت الاوقاف و الشؤون الاسلامیه، کویت، چاپ ۳، ۱۴۳۳ ه. ق
- ۳۱- سلطان‌آبادی، علی بن محمد (ضیاء الدین عراقی)، **نهایه الافکار**، موسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین، قم، چاپ ۴، ۱۴۱۸ ه. ق
- ۳۲- سیواسی، ممد بن عبد الواحد (ابن همام)، **فتح القدر للعاجز الفقیر فی الفقه**، مکتبه الطالب العلم، دمشق، چاپ ۱، ۱۴۳۴ ه. ق
- ۳۳- شامبیاتی، هوشنگ، **بزهکاری اطفال و نوجوانان**، انتشارات مجد، تهران، چاپ ۳، ۱۳۸۹
- ۳۴- شامبیاتی، هوشنگ، **حقوق جزای عمومی**، انتشارات مجمع علمی و فرهنگی مجد، تهران، چاپ ۱، ۱۳۸۴
- ۳۵- شهید ثانی، معالم الدین و ملاذ المجتهدین، **موسسه النشر الاسلامی لتابعه لجماعه المدرسین**، قم، چاپ ۲، ۱۳۹۰ ه. ق
- ۳۶- شهیدی، مهدی، **تشکیل قراردادها و تعهدات**، انتشارات مجد، تهران، چاپ ۴، ۱۳۸۶
- ۳۷- صافی گلپایگانی، لطف‌الله، **التعزیر، احکامه و حدوده**، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، قم، چاپ ۱، ۱۴۲۹ ه. ق
- ۳۸- صاعنی، پرویز، **حقوق جزای عمومی**، انتشارات طرح نو، تهران، چاپ ۳، ۱۳۸۶
- ۳۹- صهبی نابلسی، عبد الجبار، **الجامع الصحیح لسنن و المسانید**، مکتبه النور الرقمیة، بیروت، چاپ ۲، ۱۴۳۲ ه. ق



آرای وحدت رویه هیئت عمومی دیوان عالی کشور



**رأی وحدت رویه شماره ۸۲۰ هیئت
عمومی دیوان عالی کشور با موضوع
حق تجدیدنظر خواهی دادستان
نسبت به آراء صادر شده در جرایم
قابل گذشت**
الف- گزارش پرونده

به استحضار می‌رساند، آقای عباس ذاقلی، معاون قضایی محترم رئیس کل و سرپرست دادگاه‌های تجدیدنظر استان تهران، با اعلام اینکه از سوی شعب بیست و دوم و پنجاه و هفتم دادگاه تجدیدنظر استان تهران، در خصوص امکان تجدیدنظر خواهی دادستان از آراء برائت صادره در جرایم قابل گذشت با وجود عدم تجدیدنظر خواهی شاکی خصوصی، آراء مختلف صادر شده، درخواست طرح موضوع را در هیئت عمومی دیوان عالی کشور نموده است که گزارش امر به شرح آتی تقدیم می‌شود:

الف) به حکایت دادنامه شماره ۱۳۹۹/۳/۲۵-۹۹۰۹۹۷۲۱۸۰۳۰۰۲۶۱ شعبه ۱۱۶۳ دادگاه کیفری دو شهرستان تهران، در خصوص اتهام آقای احمد ... دایر بر خیانت در امانت نسبت به خودرو هیوندا ...، موضوع شکایت آقای میلاد ...، چنین رأی صادر شده است:

«... به لحاظ فقد ادله کافی بزه انتسابی به مشارالیه محرز نمی‌باشد که در اجرای ماده ۴ قانون آیین دادرسی کیفری حکم به برائت مشارالیه صادر و اعلام می‌گردد ...».

پس از تجدیدنظر خواهی معاون دادستان و سرپرست ناحیه ۵ دادرسی عمومی و انقلاب تهران از این رأی، شعبه بیست و دوم دادگاه تجدیدنظر استان تهران به موجب دادنامه شماره ۱۴۰۰۶۸۳۹۰۰۰۱۹۸۰۹۸ مورخ ۱۴۰۰/۱/۱۸، چنین رأی داده است:

«... نظر به اینکه جرم مزبور مطابق ماده ۱۱ قانون کاهش مجازات حبس تعزیری و ماده ۱۰۰ قانون مجازات اسلامی [۱۳۹۲] از جرایم قابل گذشت بوده و صرفاً با شکایت شاکی قابل تعقیب می‌باشد و در بزه مذکور جنبه خصوصی بر جنبه عمومی غلبه دارد لذا شروع به تعقیب، رسیدگی و اجرای حکم جزا با شکایت شاکی و اراده وی مبنی بر ادامه فرآیند مذکور میسر می‌باشد و تجدیدنظر خواهی معاون دادستان نیز به منزله تحت تعقیب قرار دادن متهم و مجازات وی محسوب می‌گردد لذا دادگاه به استناد ماده ۱۱ قانون آیین دادرسی کیفری ناظر به ماده ۴۳۳ قانون مذکور قرار رد تجدیدنظر خواهی را صادر می‌نماید ...».

معاون قضایی دیوان عالی کشور در امور هیئت عمومی - غلامرضا انصاری

ب- نظریه نماینده محترم دادستان کل کشور

احتراماً، در خصوص پرونده وحدت رویه قضایی ردیف ۱۴۰۱/۲ هیئت عمومی دیوان عالی کشور به نمایندگی از دادستان محترم کل کشور به شرح زیر اظهار عقیده می‌نمایم: حسب گزارش معاونت قضایی دیوان عالی کشور در امور هیئت عمومی ملاحظه می‌گردد شعب بیست و دوم و پنجاه و هفتم دادگاه‌های تجدیدنظر استان تهران در خصوص امکان تجدیدنظرخواهی دادستان نسبت به آراء صادره در جرایم قابل گذشت با عدم تجدیدنظرخواهی شاکی خصوصی آراء مختلف صادر نموده‌اند، به گونه‌ای که شعبه بیست و دوم آن را در جرایم قابل گذشت ممکن ندانسته لیکن شعبه پنجاه و هفتم در مورد مشابه تجدیدنظرخواهی دادستان را ممکن دانسته و به آن رسیدگی نموده است. لذا با توجه به حق مقرر در بند پ ماده ۴۳۳ قانون آیین دادرسی کیفری مبنی بر تجدیدنظرخواهی از حکم برائت متهم که برای دادستان به صورت مطلق تبیین و اشاره‌ای به غیرقابل گذشت بودن جرم موضوع اتهام نشده و از طرفی مستند قانونی شعبه ۲۲ دادگاه تجدیدنظر استان تهران نه تنها توجیه‌کننده صحت قرار ردّ تجدیدنظرخواهی دادستان نیست، بلکه مطابق ماده ۸ قانون آیین دادرسی کیفری که بیان می‌دارد هر جرم دارای دو حیثیت و دو ادعا می‌باشد خود بیانگر صحت عمل دادستان

که در زمان حاکمیت ماده ۶۰۸ قانون مجازات اسلامی هر یک از متهمان (تجدیدنظر خواندگان) رابه پرداخت یک میلیون ریال جزای نقدی به نفع دولت محکوم می‌نماید و بابت افتراء ... متهمان (تجدیدنظر خواندگان) رابه پرداخت یک میلیون ریال جزای نقدی به نفع دولت محکوم می‌نماید و بابت نشر اکاذیب به وسیله سامانه رایانه‌ای در فضای مجازی هر یک از متهمان را به ۱۴ ماه حبس تعزیری و اعاده حیثیت شاکی به طریق ممکن صادر و اعلام می‌دارد ...».

چنانکه ملاحظه می‌شود، شعب بیست و دوم و پنجاه و هفتم دادگاه تجدیدنظر استان تهران، در خصوص امکان تجدیدنظرخواهی دادستان از آراء برائت صادره در جرایم قابل گذشت با وجود عدم تجدیدنظرخواهی شاکی خصوصی، آراء متفاوت صادر نموده‌اند، به گونه‌ای که شعبه بیست و دوم با این استدلال که در جرایم مذکور شروع به تعقیب، رسیدگی و اجرای مجازات با شکایت و اراده شاکی امکان‌پذیر است و تجدیدنظرخواهی دادستان، به منزله تحت تعقیب قرار دادن متهم است، آن را در جرایم قابل گذشت ممکن ندانسته است، اما شعبه پنجاه و هفتم در مورد مشابه تجدیدنظرخواهی دادستان را ممکن دانسته و به آن رسیدگی کرده است.

بنا به مراتب، در موضوع مشابه، اختلاف استنباط محقق شده است، لذا در اجرای ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری به منظور ایجاد وحدت رویه قضایی، طرح موضوع در جلسه هیئت عمومی دیوان عالی کشور درخواست می‌گردد.

ب) به حکایت دادنامه شماره ۱۳۹۹/۱۱/۷-۹۹۰۹۹۷۲۱۹۲۱۰۱۶۱۶ شعبه ۱۰۴۶ دادگاه کیفری دو تهران، در خصوص اتهام آقایان محمد ... و مجتبی ... دایر بر توهین، افتراء و نشر اکاذیب در فضای مجازی، موضوع شکایت آقای محمدعلی ...، چنین رأی صادر شده است:

«... با توجه به اوراق و محتویات پرونده و تحقیقات به عمل آمده، دلیل کافی بر توجه اتهام وجود ندارد، لذا به استناد ماده ۴ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ و اصل سی و هفتم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، رأی بر برائت متهم صادر و اعلام می‌گردد ...».

پس از تجدیدنظرخواهی معاون دادستان و سرپرست ناحیه ۳۱ دادرسی عمومی و انقلاب تهران از این رأی، شعبه پنجاه و هفتم دادگاه تجدیدنظر استان تهران به موجب دادنامه شماره ۱۴۰۰/۳/۴-۱۴۰۰۶۸۳۹۰۰۲۷۸۳۷۸۶ چنین رأی داده است:

«... نظر به اینکه مراتب تجدیدنظرخواهی مطروح منطبق با بند ت ماده ۴۳۴ قانون آیین دادرسی کیفری می‌باشد، لذا تجدیدنظرخواهی به عمل آمده وارد تشخیص داده می‌شود و به استناد بند پ ماده ۴۵۵ قانون مرقوم ضمن نقض رأی برائت نامبردگان به استناد مواد ۶۰۸، ۶۹۷ و ۷۴۶ قانون مجازات اسلامی و با رعایت بند ج ماده ۱ و بند [های] ب و ث ماده ۱۲ قانون کاهش مجازات حبس و به استناد ماده ۱۰ قانون مجازات اسلامی و با رعایت قاعده تعدد مادی جرم و رعایت میانگین بین حداقل و حداکثر مجازات قانونی بابت بزه توهین به لحاظ تاریخ وقوع بزه

در این خصوص بوده و لازم به ذکر است که ماده ۴۳۳ قانون مذکور قانون افرادی است و نه مجموعی و یا بدلی لذا عدم تجدیدنظرخواهی شاکی خصوصی از حکم برائت که رأی ماهوی می باشد به صراحت بند ب ماده ۴۳۳ قانون مذکور مانع از تجدیدنظرخواهی دادستان برای محافظت از حقوق عامه که ای بسا جبران کننده ناامیدی شاکی از سیاست کیفری هم می باشد نمی گردد لذا من حیث المجموع نظر شعبه پنجاه و هفتم دادگاه تجدیدنظر استان تهران در حدی که به تجدیدنظرخواهی دادستان رسیدگی نموده صحیح و مطابق با قانون و قابل تأیید است.

ج- رأی وحدت رویه شماره ۸۲۰ _ ۱۴۰۱/۱/۱۶ هیئت عمومی دیوان عالی کشور

با توجه به اینکه حق تجدیدنظرخواهی دادستان موضوع بند پ ماده ۴۳۳ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی، مطلق است و شامل تجدیدنظرخواهی نسبت به آراء صادر شده در جرایم قابل گذشت نیز می شود و با عنایت به اینکه صرف عدم درخواست تجدیدنظر از سوی شاکی به معنای گذشت وی نیست؛ بنابراین در جرایم قابل گذشت، مادام که شاکی گذشت خود را اعلام نکرده است، حق تجدیدنظرخواهی دادستان نسبت به آراء برائت به قوت خود باقی است. بنا به مراتب، رأی شعبه پنجاه و هفتم دادگاه تجدیدنظر استان تهران که با این نظر انطباق دارد، به اکثریت آراء صحیح و قانونی تشخیص داده می شود. این رأی طبق

ماده ۴۷۱ قانون مذکور، در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور، دادگاه ها و سایر مراجع، اعم از قضایی و غیر آن لازم الاتباع است.

هیئت عمومی دیوان عالی کشور

رأی وحدت رویه شماره ۸۲۱ هیئت عمومی دیوان عالی کشور با موضوع حق فسخ معامله با وجود شرط اسقاط خيارات

الف- گزارش پرونده

به استحضار می رساند، بر اساس آراء واصله به این معاونت، با توجه به اینکه از سوی شعب سوم و نوزدهم دیوان عالی کشور در خصوص شمول اسقاط غبن فاحش به موارد افحش، آراء مختلف صادر شده است، جهت طرح موضوع در هیئت عمومی دیوان عالی کشور، گزارش امر به شرح ذیل تقدیم می شود: الف) به حکایت دادنامه شماره ۱۳۹۱/۶/۲۹-۹۱۰۹۹۷۳۴۳۳۱۰۰۵۳۶ شعبه اول دادگاه عمومی شهر بابک، در خصوص دعوی آقای علی ... به طرفیت آقایان فتح الله ... و پرویز... به خواسته صدور حکم به فسخ معامله به این شرح که خواهان اظهار داشته پلاک ثبتی ... در بخش ۴۶ یزد را به مبلغ ۱۳۵,۰۰۰,۰۰۰ تومان به آقای فتح الله ... فروخته ام در حالی که قیمت واقعی آن ۲۲۵,۰۰۰,۰۰۰ تومان بوده، کمتر از بیست و چهار ساعت متوجه شدم که بیش از یک دوم ثمن معامله متضرر شده ام. بلافاصله با او تماس و در حضور شهود آن را اعلام کردم، ولی او فوراً ملک را به نام برادرزاده اش خوانده ردیف دوم انتقال داد، چنین رأی صادر شده است:

«... نظر به اینکه طرفین (متعاملین) به صراحت در متن مبایعه نامه کافه خيارات را از خود ساقط نموده اند به این ترتیب دعوی فروشنده برای فسخ قابل پذیرش نبوده مستنداً به مواد ۱۰، ۱۸۳، ۲۱۹، ۲۲۰، ۴۴۸ و ۴۵۷ قانون مدنی و مواد ۱۹۸، ۵۱۵ و ۵۱۹ قانون آیین دادرسی [در امور] مدنی حکم بر بی حقی خواهان از حیث فسخ معامله صادر و اعلام می دارد».

پس از انقضای مدت تجدیدنظرخواهی، از این رأی فرجام خواهی شده که با ارسال پرونده به دیوان عالی کشور، شعبه سوم به موجب دادنامه شماره ۱۳۹۳/۶/۲۴-۹۳۰۹۹۷۰۹۰۹۱۰۰۱۶۲ چنین رأی داده است:

«... تصریح به خیار غبن در متن عقد منحصر به مرتبه ای از آن است که به آن مقید شده است و در صورت تحقق بیش از آن خارج از شرط سقوط است. به علاوه در تمام مراتب غبن ملاک در هر مرتبه از آن عرف در زمان معامله و اوضاع و احوال حاکم بر آن است و آن با رسیدگی قضایی معلوم می شود. در متن قرارداد عادی مورخ ۱۳۹۰/۱۲/۹ تصریح به سقوط غبن فاحش شده است. فرجام خواه مدعی است که غبن افحش است. مصداقی از غبن فاحش خمس قیمت و بنا به فتاوی معتبر بعضاً عشر قیمت صدق می کند. فرجام خواه برای اثبات ادعا به نظر کارشناس استناد کرده است که در آن نظر به تاریخ ۱۳۹۰/۱۲/۲۴ قیمت ملک مورد معامله ۲,۲۵۹,۴۰۰,۰۰۰ ریال تعیین گردیده که در صورت صحت آن غبن افحش به اعلی مراتبه است و آن را با اظهارنامه به اطلاع فرجام خوانده رسانده است.

علی‌هذا دادگاه باید به صحت و سقم ادعای فرجام‌خواه و دلایل آن در مورد تحقق غبن افحش رسیدگی کند و در آن دستور مواد ۴۱۷، ۴۱۸ و ۴۱۹ قانون مدنی و موازین فقهی را که مبین مواد فوق‌الذکر است مدنظر قرار دهد، لذا رسیدگی ناقص است. مستنداً به بند ۵ ماده ۳۷۱ و ماده ۳۹۶ قانون آیین دادرسی [در امور] مدنی دادنامه صادره به علت نقص رسیدگی نقض و رسیدگی بعدی با رعایت بندهای الف مواد ۴۰۱ و ۴۰۵ قانون مرقوم به دادگاه صادرکننده رأی تفویض می‌گردد».

(ب) به حکایت دادنامه شماره ۱۳۹۲/۱۲/۱۲-۹۲۰۹۹۷۴۴۳۹۸۰۱۱۶۶ شعبه سوم دادگاه عمومی حقوقی سلماس، در خصوص دعوای خانم شفیقه ... به طرفیت آقای ناصر ... به خواسته صدور حکم به فسخ قرارداد، بدین شرح که طرفین پرونده، مبادرت به خرید و فروش یک قطعه ملک به مبلغ ششصد و پنجاه میلیون ریال نموده‌اند و خواهان مدعی خیار غبن می‌باشد، چنین رأی صادر شده است:

«... از آنجایی که در اختیار خیار یا عدم اختیار آن طرفین مختار می‌باشند، در پرونده حاضر ملاحظه می‌شود که طرفین با اسقاط کلیه اختیارات از جمله خیار غبن، عدم اختیار آن را انتخاب کرده‌اند ... در ماده ۶ قرارداد ... طرفین کلیه اختیارات از جمله خیار غبن را ساقط نموده‌اند و از طرفی نیز سندی که به امضاء یا اثر انگشت فردی برسد تمام مفاد آن، چه له یا علیه فرد باشد قابل استناد است، لهذا دادگاه دعوی خواهان را

مردود اعلام و به استناد ماده ۱۲۵۷ قانون مدنی و ماده ۱۹۷ قانون آیین دادرسی [در امور] مدنی حکم به بطلان دعوی صادر [می‌کند]».

با تجدیدنظرخواهی از این رأی، شعبه یازدهم دادگاه تجدیدنظر استان آذربایجان غربی به موجب دادنامه شماره ۱۳۹۴/۳/۹-۹۴۰۹۹۷۴۴۱۴۵۰۰۲۶۷ چنین رأی داده است:

«... با عنایت به اینکه اسقاط خیار غبن ولو فاحش در صورتی ساقط می‌شود که در حین معامله احتمال آن داده می‌شد، لذا اگر غبن بیش از مقدار احتمال باشد به عبارتی غبن افحش باشد، خیار غبن ساقط نخواهد شد که نظریه کارشناس بر وجود غبن افحش دلالت می‌نماید، لذا دادگاه با لحاظ مراتب فوق تجدیدنظرخواهی را در مورد ادعای خیار غبن افحش موجه تشخیص و به استناد ماده ۳۵۸ قانون آیین دادرسی [در امور] مدنی با نقض دادنامه تجدیدنظرخواسته حکم به فسخ قرارداد فوق‌الذکر ... صادر می‌نماید ...».

متعاقباً با تجویز اعاده دادرسی، پرونده به دیوان عالی کشور ارسال و شعبه نوزدهم به موجب دادنامه شماره ۱۳۹۸/۸/۱۱-۹۸۰۹۹۷۰۹۰۷۹۰۳۳۹۱ چنین رأی داده است:

«... اعمال خیار غبن مقرر در ماده ۳۹۶ با ماده ۴۱۶ همان قانون با افزودن فاحش بودن مقید شده است و سپس ماده ۴۱۷ قانون مدنی احراز فاحش بودن خیار را به عرف واگذار نموده است و با این وصف به هر میزان عوض که طرفین از آن مسامحه نمایند داخل در تعریف غبن است و طرف مغبون

اختیار فسخ خواهد داشت در حالی که طرفین به موجب قرارداد از قبل اعمال این خیار را ساقط نموده‌اند و تفکیک بعدی خیار به فاحش یا افحش گرچه در نوشتار حقوقی به کرات استفاده می‌شود نظر به مفهوم عرفی خیار غبن و فاحش بودن آن بدون وجه بوده است و از این حیث نیز استناد بر اعمال خیار به استناد غبن افحش نیز خالی از وجه است؛ زیرا این عرف است که در خصوص قابلیت فسخ معامله از حیث مغبون شدن یکی از طرفین حاکمیت داشته و در این تفاوتی نمی‌کند که تفاوت قیمت زیاد باشد یا کم که با توجه به نوع معامله، زمان وقوع قرارداد، مکان آن یا انگیزه‌های طرفین در انعقاد قرارداد (گرچه اصولاً انگیزه در انعقاد قرارداد مؤثر نیست) و سایر اوضاع و احوال و شرایط حاکم بر قرارداد مؤثر و تغییرپذیر است و با اسقاط حق فسخ ناشی از خیار غبن دیگر جایی برای تفکیک نوع غبن باقی نخواهد ماند لهذا با توجه به آنچه که آقایان رئیس کل دادگستری استان و مشاوران قضایی قوه قضاییه بیان و ریاست معظم قوه قضاییه با تجویز اعاده دادرسی نیز موافقت نموده‌اند و به استناد ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری ضمن نقض دادنامه صادره از شعبه ۱۱ تجدیدنظر استان، دادنامه شماره ۹۲۱۶۶ مورخ ۱۳۹۲/۱۲/۱۲ شعبه سوم حقوقی سلماس که موافق این معنی است را تأیید می‌نماید».

چنانکه ملاحظه می‌شود، شعب سوم و نوزدهم دیوان عالی کشور با استنباط متفاوت از قانون (از جمله مواد ۳۹۶، ۴۱۶، ۴۱۷ و ۴۱۸ قانون مدنی)،

در خصوص شمول اسقاط غبن فاحش به موارد افحش، اختلاف نظر دارند، به گونه‌ای که شعبه سوم برای غبن مراتبی را قائل است و غبن افحش را اعلی مراتب غبن دانسته که اسقاط غبن فاحش شامل آن نمی‌شود، اما شعبه نوزدهم به لحاظ مفهوم عرفی و تعریف قانونی غبن، استناد به غبن افحش را در موارد اسقاط غبن (فاحش) خالی از وجه دانسته است.

بنا به مراتب، در موضوع مشابه، اختلاف استنباط محقق شده است، لذا در اجرای ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری به منظور ایجاد وحدت رویه قضایی، طرح موضوع در جلسه هیئت عمومی دیوان عالی کشور درخواست می‌گردد.

معاون قضایی دیوان عالی کشور در امور هیئت عمومی - غلامرضا انصاری

ب- نظریه نماینده محترم دادستان کل کشور

احتراماً، در خصوص پرونده وحدت رویه قضایی ردیف ۱۴۰۱/۴ هیئت عمومی دیوان عالی کشور به نمایندگی از دادستان محترم کل کشور به شرح زیر اظهار عقیده می‌نمایم: بر اساس گزارش معاونت هیئت عمومی دیوان عالی کشور ملاحظه می‌گردد اختلاف نظر بین شعب سوم و نوزدهم دیوان عالی کشور در خصوص شمول اسقاط غبن فاحش به افحش می‌باشد، به طوری که شعبه سوم غبن افحش را اعلی مرتبه غبن دانسته که اسقاط غبن فاحش شامل آن نمی‌شود لیکن شعبه نوزدهم به لحاظ مفهوم عرفی و تعریف قانونی غبن، استناد به غبن افحش را در

موارد اسقاط غبن فاحش خالی از وجه دانسته، لذا با بررسی گزارش ارسالی اولاً، اختلاف نظر راجع به شرط سقوط خیار غبن که معمولاً در قراردادها از آن به عنوان شرط اسقاط کافه خیارات یاد می‌شود از موضوعات با سابقه در فقه بوده و فقهای عظام در مورد اینکه این شرط فقط غبن فاحش را شامل می‌شود و یا تمامی مراتب غبن اعم از فاحش و افحش، بحث‌های مفصل و ظریفی را مطرح نموده‌اند. برخی بر این عقیده‌اند که خیار یک حق واحد است و سبب واحد دارد. سبب خیار غبن، تفاوت ثمن با قیمت واقعی است و اگر تفاوت این دو بیشتر شود، موجب تعدد خیار نخواهد بود و با شرط اسقاط خیار غبن اعم از فاحش و افحش ساقط می‌شود، لیکن به زعم اینجانب با شرط اسقاط کلیه خیارات حتی غبن خیار، غبن افحش ساقط نمی‌شود، چون اسقاط غبن افحش مورد طیب نفس و قصد نبوده و مغبون فقط به اسقاط غبن فاحش که مرتبه ادنی از غبن می‌باشد، رضایت داده و به بیشتر از آن رضایتی نداشته است و از طرفی اسقاط خیار غبن به فرد عرفی غبن که همان غبن فاحش است، منصرف می‌باشد و شامل غبن افحش نمی‌گردد. لذا با عنایت به مطالب معنونه و با توجه به مفاد مواد ۴۱۷، ۴۱۸ و ۴۱۹ قانون مدنی که ناظر بر اهمیت شرایط معامله و قابل مسامحه نبودن غبن می‌باشد در جایی که در متن قرارداد، خیار غبن را با قیودی مانند اعلی مرتبه و یا غبن افحش اسقاط شده باشد؛ آنچه مسلم است اراده طرفین مندرج در قرارداد مبنی بر اسقاط خیار غبن به نحو کلی

ج- رأی وحدت رویه شماره ۸۲۱ - ۱۴۰۱/۲/۲۰ هیئت عمومی دیوان عالی کشور

مطابق مواد ۴۱۶ و بعد قانون مدنی، در موارد غبن «فاحش»، با لحاظ دیگر شرایط مقرر، مغبون حق فسخ (خیار) دارد. چنانچه برابر ماده ۴۴۸ همین قانون، سقوط این حق شرط شده باشد، به اقتضای رفتار متعارف اشخاص، شرط یادشده منصرف از مراتب اعلای غبن است که عرفاً «فاحش» دانسته می‌شود. برخی فتاوی معتبر فقهی نیز بر همین اساس صادر شده است. بنا به مراتب، رأی شعبه سوم دیوان عالی کشور که با این نظر انطباق دارد، به اکثریت آراء صحیح و قانونی تشخیص داده می‌شود. این رأی طبق ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی، در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور، دادگاه‌ها و سایر مراجع، اعم از قضایی و غیر آن لازم‌الاتباع است.

هیئت عمومی دیوان عالی کشور

نظرات مشورتی اداره حقوقی قوه قضاییه

ملاک اعمال قواعد تعدد و تکرار در مرحله اجرای احکام، قطعیت یافتن حکمی است که پس از اعمال ماده ۴۴۲ قانون آیین دادرسی کیفری صادر می شود.

پرسش: از آنجاکه تعیین تاریخ قطعیت دادنامه برای اعمال ماده ۵۱۰ و ۵۱۱ آیین دادرسی کیفری ضرورت دارد، در خصوص دادنامه های دارای محکومیت اعدام و اینکه با اعمال ماده واحده قانون الحاق یک ماده به قانون مبارزه با مواد مخدر (ماده ۴۵) به محکومیت حبس مدت دار تقلیل یافته اند و بعضاً محکومیت اخیر نیز مجدداً با اعمال ماده ۴۴۲ آیین دادرسی کیفری تقلیل یافته است. تاریخ کدام یک از دادنامه های مذکور مبنای تاریخ قطعیت دادنامه قرار می گیرد؟

نظریه مشورتی شماره ۷/۱۴۰۰/۱۷۲۳ مورخ ۱۴۰۱/۰۱/۲۷

پاسخ: شرط اعمال مواد ۵۱۰ و ۵۱۱ قانون آیین دادرسی کیفری (که به ترتیب ناظر به اعمال قواعد تعدد و تکرار در مرحله اجرای احکام است) این است که پس از صدور حکم قطعی معلوم شود محکوم علیه دارای محکومیت دیگری است و اعمال مقررات فوق در میزان مجازات قابل اجرا مؤثر است که در این صورت

قاضی اجرای احکام پرونده ها را به دادگاه صادر کننده آخرین حکم قطعی ارسال می کند. در فرض سوال که محکومیت اعدام یا حبس ابد مربوط به جرم موضوع قانون مبارزه با مواد مخدر که با اعمال ماده ۴۵ الحاقی به قانون اصلاح قانون مبارزه با مواد مخدر در اجرای بند «ب» ماده ۱۰ قانون مجازات اسلامی (وضع قانون اخف لاحق به نفع محکوم) مجازات اعدام یا حبس ابد به حبس مدت دار تبدیل شده است و سپس این مجازات نیز با لحاظ اصل قابلیت تجدید نظر احکام دادگاه های کیفری مقرر در ماده ۴۲۷ و با اعمال ماده ۴۴۲ قانون آیین دادرسی کیفری مورد تخفیف قرار گرفته است، به صراحت قسمت اخیر ماده ۴۴۲ یاد شده حکمی که پس از اعمال این ماده صادر می شود قطعی است و تاریخ صدور این حکم ملاک اعمال مواد ۵۱۰ و ۵۱۱ یاد شده است.

منع قانونی در تبدیل مجازات تعزیری جایگزین حبس مطابق ماده ۴۸۳ قانون آیین دادرسی کیفری وجود ندارد.

پرسش: ۱- آیا تخفیف موضوع ماده ۴۸۳ آیین دادرسی کیفری بر اساس

ماده ۳۷ اصلاحی قانون مجازات اسلامی می باشد؟
۲- آیا دادگاه می تواند در مقام اعمال ماده ۴۸۳ آیین دادرسی کیفری، مجازات را تعلیق نماید و یا سایر نهادهای ارفاقی را اعمال نماید؟

نظریه مشورتی شماره ۷/۱۴۰۱/۱۷۲ مورخ ۱۴۰۱/۰۳/۳۰

پاسخ: ۱- منظور از عبارت «در حدود قانون تخفیف دهند» مندرج در ماده ۴۸۳ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ آن است که تخفیف مجازات جرم مورد نظر در حدود تخفیف پیش بینی شده در قانون و با رعایت ممنوعیت های مربوط به تخفیف مجازات، انجام گیرد.

۲- الف - مقررات ماده ۴۸۳ قانون آیین دادرسی کیفری، منصرف از مقررات مربوط به تعلیق اجرای مجازات موضوع ماده ۴۶ به بعد قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ است که دارای احکام و شرایط خاص است. ارفاقی بودن مقررات مربوط به تخفیف و تعلیق اجرای مجازات به معنای یکی دانستن آنها نمی باشد؛ کما اینکه این دو مبحث در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ تحت دو فصل متفاوت قرار گرفته اند. با این حال، به نظر می رسد که با توجه

به عبارت «دادگاه صادرکننده حکم» در ماده ۴۶ قانون اخیرالذکر و با لحاظ اینکه حکم صادره با اعمال ماده ۴۸۳ نیز قطعی است و با توجه به اینکه امکان تعلیق اجرای مجازات تحت شرایطی در ماده ۴۶ در حین اجرای مجازات (پس از اجرای یک سوم آن) امکان پذیر است، می توان نتیجه گرفت که تعلیق اجرای مجازات تخفیف یافته همزمان با اعمال ماده صدرالذکر، فاقد منع قانونی است. مضافاً به اینکه تفسیر قوانین جزایی به نفع متهم امکان اتخاذ چنین نظری را میسر می سازد. ب - با توجه به اینکه «مجازات های جایگزین حبس» نوعی مجازات تعزیری می باشد و لذا اطلاق کلمه «تبدیل» در ماده ۴۸۳ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ و اصلاحات و الحاقات بعدی، شامل این مجازات ها نیز می گردد و منع قانونی در تبدیل مجازات تعزیری به مجازات جایگزین حبس در صورت وجود شرایط قانونی مذکور در فصل نهم قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ در صورتی که این مجازات ها مناسب تر به حال محکوم علیه باشد، مطابق ماده ۴۸۳ قانون صدرالذکر وجود ندارد.

تعیین جزای نقدی برای بزه توهین به مأمور دولت در حین انجام وظیفه براساس بند ۲ ماده ۳ قانون وصول برخی از درآمدهای دولت و مصرف آن در موارد معین، فاقد وجاهت قانونی است.

پرسش: چنانچه دادگاه کیفری دو برای بزه توهین به مأمور دولت در حین انجام وظیفه موضوع ماده ۶۰۹ قانون مجازات اسلامی جزای نقدی بدل از حبس وفق

بند ۲ ماده ۳ قانون وصول برخی از درآمدهای دولت تعیین نماید. آیا خلاف مقررات قانونی عمل شده است. یا الزاماً باید مجازات نقدی موضوع ماده ۶۰۹ را لحاظ نماید؟

نظریه مشورتی شماره ۷/۱۴۰۱/۱۶۹ مورخ ۱۴۰۱/۰۳/۳۰

پاسخ: اولاً، اظهارنظر راجع به صحت یا سقم آرای مراجع قضایی (در فرض استعلام دادگاه های کیفری) از حیطة وظایف این اداره کل خارج است. ثانیاً، با عنایت به تبصره ماده ۱۰۴ قانون مجازات اسلامی الحاقی ۱۳۹۹ مبنی بر تنصیف حداقل و حداکثر مجازات های حبس تعزیری درجه چهار تا هشت در قانون برای جرایم قابل گذشت میزان مجازات حبس بزه موضوع ماده ۶۰۹ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات)، ۴۵ روز تا ۳ ماه است که این مجازات از شمول بند ۲ ماده ۳ قانون وصول برخی از درآمدهای دولت و مصرف آن در موارد معین خارج است؛ لذا تعیین جزای نقدی بر اساس بند ۲ ماده ۳ قانون یاد شده فاقد وجاهت قانونی است و چنانچه دادگاه بخواهد حکم به جزای نقدی صادر کند، میزان آن با لحاظ مبلغ تعدیل یافته موضوع تصویب نامه مورخ ۱۳۹۲/۱۲/۲۵ هیئت وزیران تعیین می شود.

منظور از حکم تعلیقی سابق مذکور در ماده ۵۵ قانون مجازات اسلامی، آن چنان حکمی است که لغو نشده و دوره تعلیق به پایان نرسیده باشد.

پرسش: چنانچه تعلیق به استناد ماده ۵۴ قانون مجازات اسلامی لغو گردد،

آیا شخص می تواند نسبت به محکومیت اخیر (که موجب لغو تعلیق شده است) یا محکومیت های آتی دیگر تقاضای تعلیق نماید؟ به عبارت دیگر آیا تعلیق لغو شده به استناد ماده ۵۴ قانون مجازات اسلامی سابقه استفاده از تعلیق موضوع ماده ۵۵ قانون مجازات اسلامی محسوب می گردد؟

نظریه مشورتی شماره ۷/۱۴۰۱/۳۸ مورخ ۱۴۰۱/۰۳/۰۹

پاسخ: ۱- مطابق صراحت قسمت اخیر ماده ۵۴ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ اگر محکوم در مدت تعلیق مرتکب یکی از جرایم موضوع این ماده گردد «علاوه بر مجازات جرم اخیر» مجازات معلق نیز درباره وی اجرا می شود؛ بنابراین «تعلیق مجازات موضوع محکومیت جرم اخیر» بر خلاف نص و فاقد وجاهت قانونی است.

۲- منظور از حکم تعلیقی سابق مذکور در ماده ۵۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، آن چنان حکمی است که لغو نشده و دوره تعلیق به پایان نرسیده باشد و شامل احکام و قرارهای تعلیقی لغو شده و آنهایی که زمان تعلیق به پایان رسیده، نمی شود.

در صورت عدم رعایت تشریفات دادرسی، رأی از سوی شعبه دیوان عالی کشور یا شعبه دادگاه تجدیدنظر نقض می شود مشروط به آن که این تشریفات به درجه ای از اهمیت باشد که موجب بی اعتباری رأی شود.

پرسش: مطابق تبصره ماده ۴۵۵ قانون آیین دادرسی کیفری عدم رعایت تشریفات دادرسی موجب نقض رأی

نیست مگر آنکه تشریفات مذکور به درجه‌ای از اهمیت باشد که موجب بی اعتباری رأی شود. در مرحله تجدیدنظرخواهی عدم رعایت چه نوع تشریفات موجب بی اعتباری رأی می گردد؟

نظریه مشورتی شماره ۷/۱۴۰۰/۹۲۹ مورخ ۱۴۰۱/۰۳/۰۹

پاسخ: اولاً، باعنایت به تبصره یک ماده ۱۸ و تبصره ماده ۱۹ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۳۹۴، اصول و قواعد حاکم بر رسیدگی شامل مقررات ناظر به صلاحیت، حق دفاع، حضور در دادرسی، رسیدگی به دلایل و مانند آن است و منظور از تشریفات دادرسی، نحوه اجرای اصول و قواعد دادرسی است همانند مقررات ناظر بر شرایط شکلی دادخواست، نحوه ابلاغ، تعیین اوقات رسیدگی و مانند آن. بر این اساس، محرومیت متهم از حق داشتن وکیل، عدم رعایت اصول دادرسی است نه تشریفات آن؛ ثانیاً، در صورت عدم رعایت اصول و مقررات حاکم بر دادرسی به صورت مطلق و همچنین عدم رعایت تشریفات قانونی دادرسی، مشروط به آنکه آن تشریفات به درجه‌ای از اهمیت باشد که موجب بی اعتباری رأی شود، رأی از سوی شعبه دیوان عالی کشور یا شعبه دادگاه تجدید نظر نقض می شود و منظور از «تشریفات» که موجب بی اعتباری رأی شود، آن دسته تشریفات است که از یک سو عدم رعایت آنها در ماهیت رأی دادگاه مؤثر باشد و از سوی دیگر بتوان با نقض حکم از سوی مرجع عالی، آثار و نتایج عدم رعایت آن تشریفات را برطرف و حقوق از بین رفته اصحاب

دعوا را مجدداً احیاء نمود؛ همانند تشریفات متضمن حقوق دفاعی متهم. ***

در صورتی که به علت عدم دسترسی به عاقله و اموال وی امکان اخذ دیه از آنان وجود نداشته باشد، پرداخت دیه از بیت المال بلا اشکال است.

پرسش: در پرونده ایراد صدمه بدنی غیر عمدی ناشی از بی احتیاطی در امر رانندگی با دوچرخه، عاقله طفل که محکوم به پرداخت دیه شده‌اند، از اجرای حکم امتناع می کنند. آیا جلب آنان در اجرای ماده ۶۹۶ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) ممکن است؟ آیا عدم شناسایی محل اسکان عاقله به دلیل تبعه خارجی بودن آنها بعد از صدور حکم محکومیت و علم دسترسی به اموال آنها می تواند از موجبات اعمال ماده ۴۷۰ قانون مجازات اسلامی باشد و حکم به پرداخت دیه از بیت المال صادر شود؟

نظریه مشورتی شماره ۷/۱۴۰۰/۱۰۸۵ مورخ ۱۴۰۱/۰۱/۳۱

پاسخ: اولاً، با توجه به مواد ۳ و ۲۲ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴ و انطباق آن با ماده ۶۹۶ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵، نیازی به استناد به ماده ۶۹۶ این قانون وجود ندارد؛ ثانیاً، مسئولیت عاقله به پرداخت دیه، ناشی از قانون و یک حکم تکلیفی است؛ و نه ناشی از جرم یا مسئولیت کیفری؛ بنابراین مجوز قانونی برای جلب و بازداشت عاقله وجود ندارد؛ ثالثاً، نظر به اینکه هدف از مسئولیت عاقله و بیت المال جلوگیری از هدر رفتن خون انسان است؛ بنابراین در صورتی که امکان دسترسی به عاقله و یا اموال وی وجود نداشته باشد و به این علت امکان وصول

دیه از وی مقرر نگردد، با اخذ ملاک از مواد ۴۳۵، ۴۶۹ و ۴۷۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ که عدم دسترسی به عاقله را در ردیف عدم تمکن مالی قرار داده است، فرض سؤال که به علت عدم دسترسی به عاقله و اموال وی امکان اخذ دیه از آنان وجود ندارد، مشمول مقررات ماده ۴۷۰ قانون فوق الذکر است و پرداخت دیه از بیت المال بلا اشکال است. ***

در صورتی که عین مال مسروقه، موجود باشد صدور حکم به رد آن نیاز به تقدیم دادخواست ندارد.

پرسش: با توجه به اطلاق قسمت اخیر ماده ۶۶۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۷۵ (قسمت تعزیرات) که بیان داشته است «... جبران خسارت وارده» آیا جبران خسارت وارده هم مانند رد عین و در صورت فقدان عین رد مثل یا قیمت مال مسروقه یا ربوده شده بدون تقدیم دادخواست مورد حکم قرار می گیرد؟

نظریه مشورتی شماره ۷/۱۴۰۰/۱۷۱۴ مورخ ۱۴۰۱/۰۱/۲۱

پاسخ: «جبران خسارت وارده» که در قسمت آخر ماه ۶۶۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵ آمده است، همان ضرر و زیان ناشی از جرایم موضوع این ماده می باشد که از حیث ماهیت مجازات محسوب نمی شود و مطالبه آن عنوان دعوای حقوقی را دارد که با توجه به قاعده کلی مذکور در ماده ۱۵ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، صدور حکم به «جبران خسارت وارده» و نیز حکم به پرداخت قیمت یا رد مثل مال مسروقه (در مواردی که مال مسروقه تلف شده و موجود نباشد) مستلزم رعایت تشریفات قانون آیین دادرسی در

امور مدنی از جمله تقدیم دادخواست می‌باشد؛ لکن چنانچه «عین مال مسروقه» موجود باشد (ولو آنکه در تصرف دیگری باشد)، صدور حکم به رد مال مزبور نیاز به تقدیم دادخواست ندارد.

ترک برداشتن و شکستگی استخوان، دو مفهوم جدا از هم است.

پرسش: ۱- آیا ماده ۱۶۴ قانون مجازات اسلامی شامل وسیله‌ای که اختصاص به ارتکاب جرم نداشته و یا کاربرد قالب آن نیز برای ارتکاب جرم نمی‌باشد؛ مثل انبر دست، پیچ گوشتی و ... مشمول می‌باشد یا خیر؟

۲- آیا نگهداری وسیله اختصاص یافته ارتکاب جرم قبل مجازات بوده و مشمول ماده ۱۶۴ قانون مجازات اسلامی می‌باشد یا اینکه فقط تهیه کردن، ساختن و ... جرم است؟

۳- با توجه به اینکه در ماده ۵۶۹ ق.م.ا. ترک خوردگی در کنار شکستگی موضوع ماده قرار گرفته و دیه آن بر اساس شکستگی تعیین شده و با توجه به رأی وحدت رویه ۸۷۲ - ۱۳۹۸/۰۹/۱۹ هیئت محترم عمومی دیوان عالی کشور بفرمایید آیا شکستگی مندرج در ماده ۶۱۴ قانون مجازات اسلامی (مصوب ۱۳۷۵) شامل ترک خوردگی استخوان می‌شود؟

۴- با توجه به رأی وحدت رویه ۲۴ مورخ ۱۳۵۴ که شکستگی دندان را واجد جنبه عمومی ندانسته و متن مواد ۴۱۳ و ۴۴۷ قانون مجازات اسلامی آیا شکستگی یک دندان مشمول ماده ۶۱۴ ق.م.ا. می‌شود یا خیر؟

نظریه مشورتی شماره ۷/۱۴۰۱/۵ مورخ ۱۴۰۱/۰۳/۰۹

پاسخ: ۱- طبق ماده ۶۶۴ قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۵، هر کس عالماً و عامداً برای ارتکاب جرمی، اقدام به ساخت کلید یا تغییر آن نماید یا هر نوع وسیله‌ای «برای ارتکاب جرم» بسازد یا تهیه کند، به مجازات مقرر در ماده مذکور محکوم می‌گردد هر چند که ساختن کلید یا تغییر آن، عمدتاً برای ارتکاب سرقت مورد استفاده قرار می‌گیرد ولی جرم موضوع ماده مذکور، اختصاص به سرقت ندارد و با توجه به عبارت «یا هر نوع وسیله‌ای برای ارتکاب جرم بسازد یا تهیه کند»، در ماده مذکور، ساختن یا تهیه وسایل دیگر که برای ارتکاب جرم، ساخته یا تهیه می‌گردد نیز مشمول ماده مذکور است؛ لکن وسایلی که به طور متعارف مورد استفاده مشروع نیز قرار می‌گیرند و قصد سازنده و تهیه کننده از ساخت و تهیه این وسایل برای ارتکاب جرم نیست؛ مانند نردبان، بیل، کلنگ، ... مشمول مقررات ماده مذکور نیست.

۲- در ماده ۶۶۴ قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۵، صریحاً تهیه یا ساخت هر وسیله برای ارتکاب جرم، مورد جرم‌انگاری قرار گرفته است و در این ماده به نگهداری این وسایل که رفتار علی‌حده‌ای است، اشاره نشده است؛ لذا با عنایت به تفسیر مضیق مقررات کیفری باید به قدر متیقن اکتفا شود؛ بنابراین نگهداری وسایلی که برای ارتکاب جرم ساخته یا تهیه شده است مشمول حکم ماده مذکور نیست.

۳- ترک برداشتن استخوان و شکستگی استخوان، دو مفهوم جدا از هم است. در ماده ۵۶۹ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، میزان دیه شکستگی، ترک برداشتن و خرد شدن استخوان هر عضو که دارای دیه مقرر است به ترتیب در بندهای ذیل

این ماده مقرر شده است. به همین علت در متن این ماده به عبارت «شکستگی، ترک برداشتن و خرد شدن استخوان» تصریح شده است و این امر موجب نمی‌شود که ترک برداشتن استخوان نیز مشمول ماده ۶۱۴ قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۵ گردد؛ به‌ویژه اینکه صدر ماده اخیرالذکر ناظر به نقصان یا شکستن عضوی از اعضاء است و اشاره‌ای به ترک برداشتن استخوان نشده است. ضمناً این نظر منافاتی با رأی وحدت رویه شماره ۷۸۲ مورخ ۱۳۹۸/۰۹/۱۹ دیوان عالی کشور که در خصوص نحوه محاسبه دیه ترک برداشتن استخوان ساعد صادر شده است ندارد. **۴-** با توجه به اینکه صدر ماده ۶۱۴ قانون مجازات اسلامی (تغزیرات) مصوب ۱۳۷۵، ناظر به نقصان یا شکستن عضوی از اعضاء است؛ و نظر به اینکه دندان‌ها و دنده‌ها در مبحث هفتم و دوازدهم در فصل سوم از بخش دوم کتاب دیات با عنوان «دیه مقدر اعضاء» در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ آمده است و چون شکستن یا از بین بردن دندان، نقص عضو محسوب می‌شود، لذا ایراد ضرب و جرح عمدی که موجب شکستن یا از بین بردن دندان و یا شکستن دنده‌ها گردد، چنانچه امکان قصاص نباشد، با احراز مسیر شرایط مشمول تعزیر مقرر در ماده ۱۱۴ این قانون است و چون در رأی وحدت رویه شماره ۲۴ مورخ ۱۳۵۴/۳/۲۶ به موادی از قانون استناد شده است که با عنایت به قوانین لاحق منسوخ می‌باشد (تبصره ۲ ماده ۱ قانون تسریع دادرسی و اصلاح قسمتی از قوانین کیفری عمومی مصوب ۱۳۵۲) این رأی وحدت رویه دیگر قابلیت اعمال ندارد.

نظرات مشورتی

اداره حقوقی سازمان قضایی نیروهای مسلح

در جرم جاسوسی که مجازات آن در زمره حدود قرار می گیرد، دادگاه مجاز به اعمال تعلیق اجرای مجازات نیست.

پرسش: شخصی به اتهام جاسوسی در دادگاه نظامی یک محارب شناخته شده و حکم به نفی بلد (حبس در تبعید) صادر گردیده، محکوم علیه پس از تحمل مدتی از محکومیت، در اجرای تبصره ماده ۴۷ قانون مجازات اسلامی (موضوع ماده ۷ قانون کاهش مجازات حبس تعزیری) درخواست تعلیق بخشی از محکومیت فرد را کرده است. آیا دادگاه اجازه دارد با استناد به تبصره مذکور اجرای بخشی از محکومیت مشارالیه را تعلیق کند؟

نظریه مشورتی شماره

۱۴۰۱/۳/۲۲ مورخ ۷/۳۴/۷۷۵۸۰

پاسخ: با توجه به اینکه مقنن در ماده ۴۶ قانون مجازات اسلامی، تعلیق اجرای مجازات را محدود به مجازات های تعزیری نموده است؛ بنابراین چنانچه جرم جاسوسی از مصادیق محاربه تشخیص داده شود که مجازات آن در زمره حدود قرار می گیرد، دادگاه مجاز به اعمال تعلیق اجرای مجازات نیست.

مرجع صالح رسیدگی به جرایم مرتبط با انجام وظیفه خاص حفاظتی و انتظامی کارکنان یگان های

حفاظت دستگاه های اجرایی، دادسرا و دادگاه نظامی است. پرسش: رسیدگی به جرایم کارکنان یگان حفاظت گمرک مانند اخذ رشوه، سرقت اموال یا تبانی با قاچاقچی در صلاحیت کدام مرجع قضایی است؟

نظریه مشورتی شماره

۱۴۰۱/۳/۲۲ مورخ ۷/۳۴/۰۱/۷۷۵۷۳

پاسخ: با توجه به مفاد بند ۵ مصوبه سال ۱۳۹۹ توسعه صلاحیت سازمان قضایی نیروهای مسلح که رسیدگی به جرایم مرتبط با انجام وظیفه خاص حفاظتی و انتظامی کارکنان یگان های حفاظت دستگاه های اجرایی را در صلاحیت سازمان قضایی دانسته است، چنانچه جرایم ارتكابی کارکنان یگان حفاظت گمرک مانند اخذ رشوه، سرقت اموال و یا تبانی با قاچاقچی مرتبط با وظایف خاص انتظامی و حفاظتی آنان باشد، مرجع صالح به رسیدگی به این جرایم دادسرا و دادگاه نظامی است.

مجازات تبعی نیز برابر مقررات، قابل عفو می باشد.

پرسش: فردی نظامی به جرم ارتشاء به تحمل هفت سال حبس تعزیری و جزای نقدی معادل وجه مأخوذه و اخراج از نیروهای مسلح محکوم گردیده، پس از تحمل مدتی از کیفر حبس، دو سوم از

میزان باقی مانده حبس مشارالیه مشمول عفو قرار گرفته و نهایتاً با اعطاء آزادی مشروط و اجرای مجازات جزای نقدی آزاد گردیده است، متعاقباً حکم اخراج از خدمت محکوم علیه موصوف نیز مورد عفو قرار گرفته و به بازخریدی تبدیل شده است، حال آیا با توجه به مفاده ماده ۱۲ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح، نظامی مذکور به علت داشتن محکومیت حبس منجز زاید بر پنج سال به عنوان مجازات تبعی، از خدمت در نیروهای مسلح اخراج می شود یا خیر؟ و آیا اطلاق عبارت اخراج در متن عفو اعطایی با موضوع «تبدیل اخراج به بازخریدی» شامل محکومیت اصلی مندرج در دادنامه است یا شامل مجازات تبعی نیز می گردد؟

نظریه مشورتی شماره

۱۴۰۱/۳/۱۱ مورخ ۷/۳۴/۷۶۱۸۹

پاسخ: با توجه به مفاد ماده ۱۳ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح چنانچه صرفاً مجازات اخراج از خدمت مندرج در دادنامه، مشمول عفو قرار گیرد اثر تبعی محکومیت حبس موضوع بند «الف» ماده ۱۲ قانون مذکور همچنان به قوت خود باقی است. لازم به ذکر است مجازات تبعی نیز برابر مقررات قابل عفو می باشد که مستلزم طی مراحل قانونی است.

با داوطلبان آزمون‌های حقوقی - قضایی

طراح سوال: سجاد افضلی، کارشناس ارشد حقوق خصوصی

۱- شخصی مالی را با این نیت که از منافع مال موقوفه نفقه همسر خود را بدهد وقف می‌کند. وضعیت عقد وقف و همچنین در وقف عام اگر واقف خود نیز منتفع شود چگونه است؟

الف- در اولی صحیح و در دومی باطل است.

ب- در هر دو صحیح است.

ج- در اولی باطل و در دومی صحیح است.

د- در هر دو باطل خواهد بود چراکه واقف نمی‌تواند منتفع شود.

۲- «الف» و «ب» در دیواری با هم شریک هستند، «الف» دیوار را خراب می‌کند، تجدید بنا در این صورت که دیوار مشترک است با چه کسی است؟

الف- مطلقاً با شخص «الف» است.

ب- در صورتی که خراب کردن آن لازم نبوده باشد، مباشر اتلاف است.

ج- در هر صورت مشترکاً باید تجدید بنا کنند.

د- شراکت در دیوار مشترک امکان ندارد.

۳- چنانچه در عقدی شرط صفت از نظر کیفیت شده باشد و مورد معامله از آن جنس نباشد سرنوشت معامله چگونه است؟

الف- اگر مبیع عین معین باشد طرف حق فسخ دارد.

ب- اگر مبیع کلی باشد طرف حق فسخ دارد.

ج- در هر صورت حق فسخ خواهد داشت.

د- فقط می‌توان خسارت گرفت و حق فسخ ایجاد نمی‌شود.

۴- با توجه به مقررات مربوط به خیارات، کدام مورد صحیح است؟

الف- رضایت بعدی مغبون به دریافت مابه‌التفاوت قیمت در فرض حدوث غبن، موجب عدم ایجاد و ثبوت اصل حق فسخ برای مغبون خواهد بود.

ب- علم مغبون به قیمت عادلانه مال موضوع معامله در غبن فاحش، موجب زوال خیارات، ولی در غبن افحش، خیارات برای مغبون در فرض علم نیز ثابت است.

ج- شرط ضمن عقد مبنی بر اسقاط خیارات ناشی از غبن فاحش، اسقاط خیارات ناشی از غبن افحش را در بر نمی‌گیرد.

د- فوریت اعمال خیارات در غبن، مختص غبن فاحش است و اعمال خیارات ناشی از غبن افحش نیاز به فوریت عرفی ندارد.

۵- حامد از سعید به جرم نشر اکاذیب شکایت می‌کند. دادگاه حکم به برائت سعید می‌دهد. حامد از حکم تجدیدنظرخواهی نکرده اما دادستان از حکم صادره تجدیدنظرخواهی می‌کند؛ کدام مورد صحیح است؟

الف- به دلیل عدم تجدیدنظرخواهی شاکی و قابل گذشت بودن جرم ارتكابی، دادگاه تجدیدنظر قرار رد تجدیدنظر را صادر می‌کند.

ب- دادگاه تجدیدنظر می‌تواند رسیدگی کند و در صورت گذشت حامد حسب مورد قرار موقوفی تعقیب یا اجرا صادر می‌کند.

ج- دادگاه تجدیدنظر می‌تواند رسیدگی کند و حامد به دلیل عدم تجدیدنظرخواهی فاقد سمت در پرونده بوده و گذشت وی باعث صدور قرار موقوفی تعقیب یا اجرا می‌گردد.

د- به دلیل عدم تجدیدنظرخواهی شاکی و قابل گذشت بودن جرم ارتكابی، دادگاه تجدیدنظر قرار موقوفی صادر می‌کند.

۶- شخصی فوت کرده و وراثت حین الفوت وی عبارت‌اند از: عموی اُمّی، عمه اُمّی، عموی ابویّنی و دو عمه ابویّنی، ماترک او به کدام صورت تقسیم می‌شود؟ (آزمون وکالت ۱۴۰۰)

الف- عمو و عمه اُمّی مجموعاً یک‌ششم ماترک را می‌برند و بین آنها بالسویه تقسیم می‌شود و دوسوم مابقی به عمو و عمه‌های ابویّنی می‌رسد که ذکور دو برابر اناث ارث می‌برند.

ب- وراثت اُمّی یک‌سوم و وراثت ابی دوسوم از ماترک را می‌برند و بین اُمّی‌ها، ذکور دو برابر اناث و بین ابویّنی‌ها به صورت بالسویه تقسیم می‌شود.

ج- عمو و عمه اُمّی هر کدام یک‌ششم ماترک را می‌برند و مابقی، بین ابویّنی‌ها به نسبت ذکور دو برابر اناث تقسیم می‌شود.

د- وراثت اُمّی یک‌سوم و وراثت ابویّنی دوسوم از ماترک را می‌برند و بین هر دسته، به صورت ذکور دو برابر اناث تقسیم می‌شود.

۷- «الف» آپارتمان خود را به «ب» صلح می‌کند و در مقابل «ب» متعهد می‌شود تا زمانی که «الف» زنده است، هر ماه مبلغی مستمری که سالیانه به تناسب نرخ تورم افزایش می‌یابد، به وی و بعد از فوتش، به وراثش بپردازد. در زمان حیات «الف»، «ب» مفلس می‌شود. کدام مورد صحیح است؟ (آزمون وکالت ۱۴۰۰)

الف- عقد صلح صحیح است، اما شرط پرداخت نفقه به وراث «الف»، به دلیل مجهول بودن، باطل است.

ب- عقد صلح صحیح است و اصولاً در صورت افلاس «ب»، قابل فسخ نیست.

ج- چون مدت زمان تعهد «ب» مشخص نیست، عقد صلح باطل است.

د- عقد صلح صحیح است، اما بعد از افلاس «ب»، قابل فسخ است.

۸- بایع، ملکی را به مشتری منتقل کرده و در قالب خیارات شرط، حق فسخ برای بایع به مدت یک سال از تاریخ وقوع عقد پیش‌بینی می‌شود و طرفین به صورت ضمنی، بر عدم تصرفات ناقله نسبت به عین و منفعت از سوی مشتری در طول دوره خیارات توافق می‌کنند. متعاقباً مشتری، ملک مذکور را به مدت ۲ سال به شخص ثالث اجاره می‌دهد، به فرض اینکه عقد بیع فسخ شود، عقد اجاره چه وضعیتی دارد؟ (آزمون وکالت ۱۴۰۰)

الف- چون شرط منع نقل و انتقال به صورت صریح، مورد توافق طرفین قرار نگرفته است، خللی در اعتبار عقد اجاره ایجاد نخواهد کرد.

ب- از نظر صحت با مشکلی مواجه نیست، ولی بایع حق فسخ آن را خواهد داشت.

ج- غیرنافذ است و صحت آن، منوط به تنفیذ بایع است.

د- باطل است.

۹- با توجه به مقررات مربوط به خیارات، کدام مورد صحیح است؟ (آزمون وکالت ۱۴۰۰)

الف- شرط ضمن عقد مبنی بر اسقاط خیارات ناشی از غبن فاحش، اسقاط خیارات ناشی از غبن افحش را در بر نمی‌گیرد.

الف- مبالغ پرداخت شده و خسارت، مطابق شاخص تورم سالیانه اعلام شده توسط بانک مرکزی

ب- تمام مبالغ پرداخت شده به پیش فروشنده بر اساس قیمت روز بنا و سایر خسارات قانونی
ج- تنها مبلغ پرداخت شده، بدون دریافت هیچ خسارت قانونی دیگری
د- قیمت روز بنا فقط

۱۴- در خصوص الزامی بودن ثبت رجوع از طلاق، کدام مورد صحیح است؟ (آزمون وکالت ۱۴۰۰)

الف- در نکاح دائم، مطلقاً الزامی است.
ب- در نکاح دائم تنها هنگامی الزامی است که نکاح قبلاً ثبت شده باشد.

ج- در نکاح موقت همچون نکاح دائم، اگر منجر به باردار شدن زوجه شده باشد، الزامی است.

د- چنانچه نکاح دائم قبلاً ثبت شده باشد و نکاح موقت نیز که منجر به باردار شدن زوجه شده، قبلاً ثبت شده باشد، در هر دو الزامی است.

۱۵- چنانچه تعهد قراردادی به طور موقت، قابل ایفا از طرف متعهد نباشد، کدام مورد صحیح است؟ (آزمون وکالت ۱۴۰۰)

الف- در هر صورت، عقد منفسخ می شود.
ب- اگر ایفای تعهد با موضوع تعهد دارای تعدد مطلوب باشند، عقد منفسخ می شود.
ج- اگر ایفای تعهد با موضوع تعهد دارای وحدت مطلوب باشند، عقد منفسخ می شود.
د- اگر ایفای تعهد با موضوع تعهد دارای وحدت مطلوب باشند، عقد قابل فسخ از سوی متعهدله است.

الف- در قراردادی خیار شرط وجود داشته باشد و بین طرفین در مدت دار بودن یا نبودن آن، اختلاف وجود داشته باشد.

ب- الفاظ عقد در عرف، معانی متعدد داشته باشد و بر حسب معانی مختلف، بتوان عقد را صحیح یا باطل دانست.

ج- در مخالفت یا عدم مخالفت عقد واقع شده با قانون، از حیث تکمیلی یا امری بودن، تردید وجود داشته باشد.

د- معامله ای با تصریح به نیابت معامله کننده انجام شود و در نفس وجود نیابت، تردید وجود داشته باشد.

۱۲- در خصوص تشابه فسخ و رجوع در قانون مدنی، کدام مورد صحیح نیست؟ (آزمون وکالت ۱۴۰۰)

الف- اصولاً هر دو، ناظر به آینده هستند و در گذشته اثر ندارد.

ب- هر دو، در کلیه اعمال حقوقی می توانند وجود داشته باشند.

ج- هر دو، جزو اسباب انحلال قرارداد محسوب می شوند.

د- هر دو، عمل حقوقی هستند.

۱۳- «الف» آپارتمانی را از «ب» پیش خرید می کند و قرارداد پیش فروش، برابر قانون پیش فروش ساختمان تنظیم می شود. در قرارداد، شرط می شود چنانچه تا دو سال پس از انعقاد قرارداد، آپارتمان تکمیل نگردد و تحویل داده نشود، پیش خریدار حق فسخ قرارداد پیش فروش را دارد. چنانچه پیش خریدار مبادرت به فسخ قرارداد کند و بین طرفین مصالحه ای صورت نگرفته باشد، پیش خریدار مستحق دریافت چه خساراتی است؟ (آزمون وکالت ۱۴۰۰)

ب- فوریت اعمال خیار در غبن، مختص غبن فاحش است و اعمال خیار ناشی از غبن افحش، نیاز به فوریت عرفی ندارد.

ج- رضایت بعدی مغبون به دریافت مابه التفاوت قیمت در فرض حدوث غبن، موجب عدم ایجاد و ثبوت اصل حق فسخ برای مغبون خواهد بود.
د- علم مغبون به قیمت عادلانه مال موضوع معامله در غبن فاحش، موجب زوال خیار است، ولی در غبن افحش، خیار برای مغبون در فرض علم نیز ثابت است.

۱۰- وضعیت حقوقی شرط اسقاط حق مستأجر مبنی بر درخواست تجویز انتقال منافع عین مستأجره به غیر، در پرتو قانون روابط موجر و مستأجر ۱۳۵۶، از نظر صحت و بطلان چگونه است؟ (آزمون وکالت ۱۴۰۰)

الف- اسقاط حق به صورت جزئی محسوب شده و معتبر است.

ب- دادگاه با رعایت مصلحت طرفین و سایر شرایط قرارداد اجاره، می تواند حکم به ابطال آن صادر کند.

ج- در فرض تأثیر مستقیم یا غیرمستقیم آن در جلوگیری از اجرای مقررات قانون مذکور، با اثبات در دادگاه، باطل و بلا اثر خواهد بود.

د- در فرض تأثیر مستقیم آن برای جلوگیری از اجرای مقررات قانون روابط موجر و مستأجر ۱۳۵۶، خود به خود و بدون نیاز به مداخله دادگاه، باطل تلقی می شود.

۱۱- با توجه به ماده ۲۲۳ قانون مدنی که مقرر می دارد هر معامله که واقع شده باشد، محمول بر صحت است، مگر اینکه فساد آن معلوم شود، در کدام مورد زیر، نمی توان اصل صحت را اعمال کرد؟ (آزمون وکالت ۱۴۰۰)

- ۱- گزینه «ج» صحیح است. (۱) ۴- گزینه «ج» صحیح است. (۲) ۷- گزینه «ب» صحیح است. ۱۰- گزینه «ج» صحیح است. ۱۳- گزینه «ب» صحیح است.
- ۲- گزینه «ب» صحیح است. (۳) ۵- گزینه «ب» صحیح است. (۴) ۸- گزینه «د» صحیح است. ۱۱- گزینه «د» صحیح است. ۱۴- گزینه «الف» صحیح است.
- ۳- گزینه «الف» صحیح است. (۵) ۶- گزینه «ج» صحیح است. ۹- گزینه «الف» صحیح است. ۱۲- گزینه «ب» صحیح است. ۱۵- گزینه «ج» صحیح است.

پی نوشت ها

۳- ماده ۲۳۵ قانون مدنی، تخلف از شرط صفت اگر عین معین باشد حق فسخ می دهد و اگر کلی باشد می توان الزام کرد.

۴- مطابق رأی وحدت رویه ۸۲۱ مورخ ۱۴۰۱/۲/۲۰ غبن افحش قابل اسقاط نیست.

۵- به استناد رأی وحدت رویه شماره ۸۲۰ مورخ ۱۴۰۱/۱/۱۶

۱- ماده ۷۲ قانون مدنی اشاره به این دارد که وقف بر نفس باطل است و ماده ۷۴ قانون مدنی اشاره بر این دارد که در مصالح عامه صحیح است واقف نیز منتفع شود.

۲- به ماده ۱۱۷ قانون مدنی رجوع شود.

آشنایی با حقوق شهروندی

سفته و مسائل کاربردی آن

امروزه در معاملات تجاری، جایگاه اسناد تجاری (چک، سفته و برات) به درستی تعیین نشده و همین امر موجب شده است که مردم با صدور چک‌های مدت‌دار یا صدور چک به عنوان تضمین، از این سند تجاری به جای سفته استفاده کنند، یعنی چک‌هایی صادر می‌شود که اساساً قصد پرداخت آن وجود ندارد. شایان ذکر است که سفته یک سند تعهد پرداخت می‌باشد که در آن امضاء کننده تعهد می‌نماید مبلغ مندرج در آن را در موعد مقرر پرداخت نماید؛ بنابراین اگر دارنده سفته بخواهد از مزایای قانونی این سند استفاده نماید، باید با مقررات آن آشنا باشد و الا دارنده آن نمی‌تواند از امتیازات این سند تجاری استفاده نماید و تنها قادر می‌باشد در دادگاه به عنوان یک نوشته عادی به آن استناد نماید.

پرسش: از نظر قانونی به چه سندی سفته گفته می‌شود؟

پاسخ: سفته تعهدنامه است که به موجب آن امضاء کننده تعهد می‌نماید که مبلغی وجه در زمان معین یا به محض مطالبه از سوی دارنده، در وجه حامل یا شخص معین یا به حواله کرد آن شخص کارسازی نماید.

پرسش: شرایط شکلی سفته چه می‌باشد؟

پاسخ: سفته باید حاوی موارد ذیل باشد:

(الف) امضاء یا مهر صادرکننده؛

(ب) نام و نام خانوادگی صادر کننده (متعهد)؛

(ج) گیرنده وجه (متعهد له)؛

(د) تاریخ صدور؛

(ه) مبلغی که باید پرداخت شود؛

(و) موعد پرداخت.

پرسش: چرا استقبال مردم از چک بیشتر از سفته است؟

پاسخ: امروزه، سفته سندی است که به جهت هزینه تمبر آن و از طرف

دیگر با ضمانت اجرای پایین‌تر از چک با اقبال کمتری روبه‌رو است؛ در حالی که چک یک سند ارزان قیمت و با ضمانت اجرای بالاست. همین امر در بازار کنونی موجب استفاده از چک به جای سفته شده است. اگرچه در حال حاضر قانون‌گذار تلاش نموده تا از جنبه کیفری چک بکاهد؛ اما این موضوع که مردم هنوز به خاطر جنبه کیفری از آن استفاده می‌کنند غیر قابل انکار است. در واقع، چک وسیله پرداخت و سفته وسیله تحصیل اعتبار است؛ بنابراین لازم است هر یک از اسناد تجاری اعتبار شایسته خود را بیابد تا افراد برای هر معامله‌ای از چک استفاده نکنند.

پرسش: چه تفاوت‌هایی بین چک و سفته وجود دارد؟

پاسخ: نسبت به ثبت آدرس صادر کننده سفته نمی‌توان اقدام کرد و از همه مهم‌تر اینکه در بانک آدرس صادر کننده چک وجود دارد در صورتی که

در مورد سفته چنین نیست و اگر سفته یک دست بچرخد دیگر نمی‌توان صادر کننده آن را پیدا کرد.

پرسش: آیا سفته یک سند رسمی است؟
پاسخ: بعضی بر این باور هستند که چون سفته در فرم‌های چاپی و تمبردار تهیه و توزیع می‌گردد، سندی رسمی به حساب می‌آید و قانون‌گذار از آن (همانند چک) حمایت کیفری می‌نماید؛ یعنی در صورت پرداخت نمودن وجه در سررسید معین شده، صادر کننده آن قابل تعقیب کیفری و نهایتاً قابل مجازات می‌باشد. در حالی که سفته سندی است تجاری، که اگر طبق قانون و با رعایت نمودن تشریفات مربوطه تنظیم گردد، دارنده آن از مزایایی بهره‌مند می‌گردد که اسناد عادی از آن برخوردار نمی‌باشند.

پرسش: سررسید و زمان پرداخت در سفته چگونه تعیین می‌شود؟

پاسخ: به یکی از صور ذیل می‌باشد:
الف) اگر سفته عندالمطالبه (به رؤیت یا بی‌وعده) باشد، صادر کننده باید به محض مطالبه توسط دارنده، مبلغ آن را پرداخت نماید.

ب) چنانچه سفته دارای موعد معین باشد در زمان مقرر قابل پرداخت می‌باشد.

پرسش: آیا سفته همانند چک قابل انتقال به دیگری می‌باشد؟

پاسخ: بلی، در سفته عبارت «حواله کرد» به شخص این اختیار را می‌دهد که سفته را به دیگری واگذار نماید. البته باید توجه داشت که اگر عبارت حواله کرد در سفته نیز وجود نمی‌داشت، دارنده سفته می‌توانست با ظهرنویسی (پشت‌نویسی)، آن را به شخص دیگری انتقال دهد.

پرسش: در سفته نام چند نفر ذکر می‌شود؟

پاسخ: صادر کننده (متعهد) که مدیون و بدهکار می‌باشد و شخص دیگر که امکان دارد در هنگام صدور سفته معین یا نامعلوم باشد. در موردی که سفته برای شخص معینی صادر می‌گردد، نام و نام خانوادگی او در سفته آورده می‌شود (متعهد له) در غیر این صورت به جای نام او «در وجه حامل» نوشته می‌شود. در مورد اول، شخص معین و در مورد دوم، دارنده سفته در برابر صادر کننده طلبکار می‌شود و باید مبلغ سفته را در سررسید آن پرداخت نماید. در مواردی ممکن است دارنده (ظهرنویس)، با امضای پشت سفته آن را به دیگری منتقل کند، که در این صورت وی جانشین حقوق و تکالیف ناشی از آن می‌شود.

پرسش: منظور از ظهر نویسی در سفته چیست؟

پاسخ: ظهرنویسی یا به تعبیر دیگر پشت نویسی، برای انتقال سفته به شخص دیگر یا وصول نمودن وجه آن است. اگر ظهرنویسی برای انتقال باشد، دارنده جدید سفته دارای تمام حقوق و مزایایی می‌شود که به آن سند متعلق است. انتقال سفته با امضای دارنده آن صورت می‌پذیرد. البته هدف از ظهرنویسی می‌تواند وکالت برای وصول وجه آن باشد که وکیل این عمل را برای دارنده آن انجام دهد.

پرسش: آیا هدف اولیه از ظهرنویسی انتقال است یا وکالت برای وصول آن؟

پاسخ: معمولاً ظهرنویسی برای انتقال است، اما اگر برای وکالت در وصول باشد، باید این موضوع در ظهر سفته تصریح گردد و نیز به امضای ظهرنویس برسد. در واقع کسی که با ظهرنویسی، وکالت در وصول سفته پیدا می‌نماید، مانند دارنده

سفته حق اقامه دعوی را نیز برای وصول آن پیدا می‌کند.

پرسش: اگر سفته با ظهرنویسی‌های متعدد به اشخاص گوناگون انتقال یابد، در این صورت دارنده سفته برای مطالبه نمودن وجه آن به چه کسی می‌تواند رجوع نماید و به عبارت دیگر چه کسی یا کسانی مسئولیت پرداخت آن را دارند؟

پاسخ: شخصی که سفته را امضاء کرده و همگی ظهرنویس‌ها در مقابل دارنده آن «مسئولیت تضامنی» دارند، یعنی اینکه دارنده سفته در صورت عدم پرداخت و اخواست، می‌تواند به هر کدام از آنها که بخواهد (به صورت منفرد) یا به دو یا چند یا تمامی آنها (به صورت دسته جمعی) رجوع نماید.

همین حق رجوع را نیز هر یک از ظهرنویس‌ها نسبت به ظهرنویس‌های ماقبل خود و صادرکننده سفته دارد. پس صادرکننده به علاوه ظهرنویس‌ها، همگی مسئول وجه سفته خواهند بود. بر این اساس انبوهی از مسئولیت‌ها برای پرداخت مبلغ مندرج در سفته به وجود می‌آید. این مسئولیت در خصوص چک نیز جاری و ساری است.

پرسش: آیا می‌توان از صادر کننده سفته درخواست ضامن نمود؟

بلی می‌توان، که در این صورت این ضمانت ممکن است در رابطه با صادرکننده یا ظهرنویس‌ها صورت پذیرد. در این فرض ضامنی که ضمانت صادرکننده یا ظهرنویس را نموده، فقط با کسی مسئولیت تضامنی دارد که ضمانت او را نموده است.

برگرفته از کتاب «حقوق جامع شهروندی»
تألیف دکتر محمود براتی نیا



پرسش ۱۵۳:

شخصی سیم کارت تلفن همراه را به صورت قسطی به فردی می فروشد و چند قسط نیز دریافت می کند و پس از مدتی به علت عدم پرداخت مابقی اقساط از سوی خریدار، سیم کارت را قطع و به دیگری می فروشد یا اینکه اجازه استفاده به خریدار نمی دهد؛ حکم چنین مسئله ای چیست؟

پاسخ مربوط به پرسش شماره ۱۵۲:

اولاً، به موجب ماده ۳۳۲ قانون آیین دادرسی مدنی هرگاه قبلاً دعوای ممانعت از حق اقامه شده و بعداً دعوای اعتراض به تحدید حدود طرح شود رسیدگی مستقل به دعوای ممانعت از حق مخالف ماده مزبور نخواهد بود. ثانیاً، با توجه به ماده ۲۰ قانون ثبت املاک دعوایی که در موعد معین در ماده مذکور اقامه می شود ممکن است راجع به مالکیت یا حقوق ارتفاقی باشد.

از زحمات ارزشمند و اهتمام ویژه همکار محترم

جناب آقای حمید اسماعیل زاده

نسبت به ارتقای محتویات نشریه دادرسی که چندین سال در این نشریه تلاش کردند و امسال به افتخار بازنشستگی نائل گردیده اند تشکر و قدردانی می نمایم.

مدیر مسئول و سردبیر و کارکنان ماهنامه دادرسی

جدول شماره ۱۵۳

تنظیم کننده: اصغر فراهانی، وکیل دادگستری و کارشناس ارشد حقوق خصوصی

عمودی

- ۱- بخش ابتدایی رمز جدول
- ۲- در فقه به معنی چیزی است که فاقد عیب است- روش در فقه
- ۳- نام ترکی- ضمیر درونی- جایز و روا بودن (در فقه)
- ۴- همراه توان- تعیین وقت برای بیع- اهلیت لازم
- ۵- از جرایم کیفری- یکی از چهار مورد ثبتی در ثبت احوال- مسافر
- ۶- سودای ناله- اشاره به دور- برای توقیف اتومبیل از آن استعمال می گیرند.
- ۷- یکی از عناوین مقاله «بررسی تطبیقی نحوه و آثار اجرای اسناد لازم الاجرا» که در شماره ۱۵۲ دادرسی منتشر شده است.
- ۸- دارای یک دین هستند- میوه نیکو- حرف ربط
- ۹- سهولت و بی نیازی (در فقه)- حرف سری- در حقوق از اعیان هستند.
- ۱۰- جوانمرد- یکی از خواص چک- انتزاع نسبت در حقوق
- ۱۱- تحت بی انتها- آب شرعی (در فقه)- بالکن- مرکز فائو
- ۱۲- وصفی برای عملی به تمامی خود- از واژه های کلیدی مقاله «جستاری در ماهیت نظام مجازات ها در حوزه حقوق جزا و جرم شناسی اسلامی» که در شماره ۱۵۲ دادرسی منتشر شده است.
- ۱۳- بخش سوم رمز جدول

افقی

- ۱- بخش انتهایی رمز جدول
- ۲- مدت زمان نشست مجامع عمومی در حقوق تجارت- ارزیاب زمین (در فقه)
- ۳- دریای تازی- تکه چیزی- محکم در لفظ فقهی- ویتامین جدولی
- ۴- رشوه در زبان فقه- ظهور تعلق حکم به معنی- طرح سابق آموزشی
- ۵- ترک کلام در فقه- گشودن قبر- صفت مرد یا زنی که همسرش وفات یافته است (در فقه).
- ۶- از ارث برنده ها- وفای بی انتها- صف ورده- اثر چربی
- ۷- اثری از دکتر حسن ستوده تهرانی که در مقاله «بررسی تطبیقی نحوه و آثار اجرای اسناد لازم الاجرا» شماره ۱۵۲ از آن بهره گرفته شده است.
- ۸- یکی از صفات مهریه- از صفات یک قاضی خوب
- ۹- یکی از منابع حقوق ما- از فاکتورهای جرم محاربه- از وراث
- ۱۰- وصول به غایات در فقه- حق عبور در آنها صدق می کند- مسافرت
- ۱۱- بندهای که خرید و فروش آن روا نباشد (در فقه)- برای اثبات یک ادعا لازم است- سنگریزه- صورت
- ۱۲- کلام درویش- از مباحث مطروحه در مقاله «جستاری در ماهیت نظام مجازات ها در حوزه حقوق جزا و جرم شناسی اسلامی» که در شماره ۱۵۲ دادرسی چاپ شده است.
- ۱۳- بخش دوم رمز جدول

رمز جدول: دومورد از افرادی که می توانند تجویز اعاده دادرسی را از رئیس قوه قضاییه بخواهند که در مقاله «اعاده دادرسی عام و خاص در نظام کیفری ایران» شماره ۱۵۲ چاپ شده است.

۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۵	ح	ل	ه	ا	ی	ک	ن	ر	ت	ل	ی	ن
۲	ا	ب	و	ی	ر	ف	ش	ا	ک	ق	ق	ق
۳	ر	م	ل	ا	ل	ج	ت	ی	ح	ش	ح	ش
۴	و	ح	ن	د	ی	ع	ب	ت	د	ق	ص	ص
۵	م	ا	ص	خ	غ	ر	ق	ا	ل	و	ا	ا
۶	ر	ل	س	م	ر	ر	ی	ر	د	ح	ج	ح
۷	ج	س	ا	ی	ق	ی	ز	ا	ج	ب	ا	ب
۸	م	ی	ق	ر	ت	ت	ا	ن	ا	ی	ا	ا
۹	ن	ا	و	ت	ب	ی	ا	ب	ی	ا	ن	ن
۱۰	ق	ر	ن	و	ن	ط	ب	ی	ق	ر	ن	ق
۱۱	د	ی	خ	ا	ص	ر	ت	ک	س	ی	د	د
۱۲	ر	ک	و	ا	ب	ک	ا	ف	ر	ع	ر	ع
۱۳	ت	د	ر	ت	ع	ر	ی	ف	ج	م	و	ت

پاسخ رمز جدول شماره ۱۵۲

نقش صاحبان قدرت در تعریف جرم و تعیین مجرم و راه حل های کنترلی

۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱												
۲												
۳												
۴												
۵												
۶												
۷												
۸												
۹												
۱۰												
۱۱												
۱۲												
۱۳												

امام علی (ع)

صدای عدالت انسانی

حکومت

گزیده‌ای از پیمان‌ها و خطبه‌های حضرت علی علیه السلام

«ای مردم! من فردی از شما هستم. سود من سود شما و زیان من زیان شماست. بدانید هر تیولی را که عثمان داده و هر مالی از اموال الهی را که بخشیده، به بیت‌المال بازگشته است؛ حق را چیزی باطل نمی‌کند. اگر ببینم که با آن مال، زنانی به کابین درآمده و در شهرها پراکنده شده‌اند، بازش خواهم گرداند؛ زیرا عدالت گشایش است و هر کس را که حق ناگوار آید، ستم ناگوارتر خواهد بود.

ای مردم! فردا افرادی از شما که در دنیا غوطه‌ورند و زمین‌ها را به تملک خود درآورده، جویبارها به راه انداخته‌اند، بر اسبان سوار شده و کنیزکان مامور برگزیده‌اند؛ وقتی آنان را از آنچه در آن فرو رفته‌اند، بازشان داشتم و بر حقوقی که می‌دانند، پافشاری‌شان کردم، نگویند که پسر ابیطالب ما را از حقوقمان محروم ساخت! همانا هر کدام از مهاجران و انصار از اصحاب رسول خدا (ص) که می‌پندارند به خاطر هم‌صحبتی با رسول خدا بر

دیگران برتری دارد، باید بدانند که برتری فرد، نزد خداوند است. شما بندگان خدا هستید و مال، مال خداوند است که بین شما به شکل برابر تقسیم می‌شود؛ در آن برای کسی بر کس دیگر برتری نیست». از خطبه‌های آن حضرت که در آن مردم را به پیروی از روش موسی، داوود، مسیح و محمد فراخوانده است:

«اگر بخواهم درباره عیسی بن مریم (ع) سخن بگویم، او سنگ را بالشت خود می‌ساخت، لباس زمخت می‌پوشید و غذای ناگوار می‌خورد، گرسنگی خورشتش بود و ماه آسمان چراغش، شرق و غرب زمین در زمستان پناهگاهش بود، میوه و گلش هر آنچه زمین برای چهارپایان می‌رویانده بود. نه همسری داشت که به فتنه اندازدش، نه فرزندی که برایش ذخیره کند، نه مالی که به خود مشغولش سازد و نه طمعی که خوارش کند. دو پایش مرکبش بود و دو دستش خدمتگزارش».

از خطبه‌های ارزشمند حضرت که در آن انسان راستگوی نیکوکار را توصیف می‌کند، این خطبه است. توجه خوانندگان

را به طور ویژه بدان جلب می‌کنیم؛ زیرا این توصیفات، اوصاف خود علی ابن ابیطالب است:

«بردباری را با دانش و سخن را با کار عجین می‌کند. از او انتظار نیکی و امان از بدی می‌رود. از آنکه به وی ستم کرده است، می‌گذرد و آنکه او را محروم ساخته است، می‌بخشد. از بدگویی دور است، سخنش نرم است، بدی از او غایب و نیکو در وجودش حاضر است. نیکی‌اش روی آور و بدی‌اش روی گردان است. بر کسی که خشم دارد، ستم نمی‌کند و درباره کسی که دوست دارد، به گناه نمی‌افتد. پیش از آنکه علیه او گواهی داده شود، به حق اعتراف می‌کند. لقب‌های بد به کار نمی‌برد، به همسایه زیان نمی‌رساند، از مصیبت دیگران خرسند نمی‌شود، به باطل وارد نمی‌شود و از حق بیرون نمی‌رود. خود در رنج است و مردم از دست او در آسایش هستند؛ دوری‌اش از آنچه دیگران از آن دوری می‌گزینند، بر پایه زهد و وارستگی است و نزدیکی‌اش به آنچه دیگران به آن نزدیک می‌شوند،

نرم خویی و رحمت است. دوری گزینی اش به خاطر خودبرتربینی و عظمت خواهی نیست و نزدیکی اش به خاطر فریبکاری و مکر نیست.»

از خطبه های حضرت در توصیف دورویان: «رنگارنگ می شوند و چندگونه سخن می گویند، به هر تکیه گاهی تکیه تان می دهند و در هر کمین گاهی علیه تان می نشینند. آهسته گام برمی دارند و زیان می آفرینند، بر بلا تکیه می کنند و امید می برند که در هر راهی، افتاده ای دارند و به هر قلبی، روزنی و برای هر غمی، اشکی. در پی ستایش هستند و در انتظار پاداش. اگر نکوهش کنند، پرده می درند و اگر داوری کنند، زیاده روی می کنند. برای هر حقی، باطلی آماده دارند و برای هر راستی، کژی. برای هر زنده ای، کشته ای و برای هر دری، کلیدی و برای هر شبی، چراغی دارند. برای دستیابی، به یأس متوسل می شوند تا بازارهایشان را داغ نگه دارند و کالایشان را بفروشند. سخن می گویند و به شبهه می افکنند و توصیف می کنند و به توهم می اندازند. راه را آسان می نمایند و در گردنه ها مانع ایجاد می کنند. آنان همان یاران اهریمن هستند.»

سخنرانی حضرت، هنگامی که قصد نبرد با اهل صفین داشت:

«خداوند! ای پروردگار این زمینی که آن را برای مردم آرامگاه و برای جانوران و چهارپایان گذرگاه قرار دادی و دیدنی ها و ندیدنی های بی شمار را در آن نهادی! پروردگار کوه های استواری که آن را برای زمین میخ و برای مردم تکیه گاه قرار دادی! اگر ما را بر دشمنانمان پیروز ساختی، ما را از ستمگری دور کن و به حق پایدارمان ساز و اگر آنان را بر ما پیروز ساختی، شهادت را روزی مان کن و از فتنه بازمان دار.»

سخنرانی حضرت در صفین، هنگامی که شنید یارانش در برابر بدگویی شامیان به بدگویی آنان می پردازند:

«من خوب نمی دانم که شما ناسزاگو باشید، ولی اگر شما کارهای آنان را توصیف کنید و احوالشان را بیان کنید، راست گفتارتر خواهد بود و در عذر بلیغ تر خواهد شد.

به جای ناسزاگویی آنان بگویید: خداوند! خون ما و آنان را حفظ کن و بین ما صلح برقرار فرما؛ آنان را از گمراهی نجات بده تا آنکه حق را نمی شناسد، آن را بشناسد و آنکه از تجاوز و ستمگری سخن می گوید، از آنها باز گردد.»

سخنرانی آن حضرت برای طلب باران که سرشار از عاطفه و مهر و فروتنی در برابر خالق هستی و عظمت هستی است:

«خداوند! کوه هایمان دهن گشوده اند و زمین گردآلود شده است، چهارپایانمان در خوابگاهشان تشنه اند. چون زنان فرزند مرده، برای بره هایمان می نالند و از آمد و رفت به چراگاه ها و اشتیاق به آبشخورشان خسته شده اند. پروردگار! به ناله آنان و زاری زنان، به سرگردانی آنها در راه ها و ناله هایشان در بازگشت به خوابگاهشان، رحم کن. خداوند! در زمانی که قحطی، چون شترهای نزار به ما روی آورده و ابرهای امیدبخش از ما روی برتافته است، به سوی تو بیرون آمده ایم. تو امید اندوهگین و برآورنده نیاز درخواست کننده هستی. هنگام ناامیدی مردم و ابرهای نیاریده و نابودی چهارپایان، تو را می خوانیم؛ به کردار زشتان و به گناهانمان ما را مگیر و با ابرهای پرباران و بهار برابر و گیاهان پربرکت بر ما رحمت را بگستران؛ با باران های درشتی که مرده ها را زنده می کنی و از دست رفته ها را بازمی گردانی. پروردگار! از تو درخواست آب داریم؛ آبی زنده ساز، سیراب کننده، فراگیر،

پاک و پربرکت، خوشگوار و سبزآور که گیاهش نیکو، شاخه اش میوه دار و برگ هایش سرسبز باشد تا بندگان ناتوان خود را جان دهی و زمین های مرده ات را زنده کنی. پروردگار! از تو درخواست آب می کنیم؛ آبی که دشت هایمان سرسبز شوند، جویبارانمان جاری شوند، منطقه مان سرسبز شود، میوه هایمان فراوان شود، چهارپایانمان زندگی کنند، سرزمین های دورمان هم سیراب شود و از برکت های گسترده ات بیابان هایمان پر از طراوت شود.»

از مثل های حضرت علی ابن ابیطالب است: سه گاو نر به رنگ های سفید، سرخ و سیاه در بیشه ای زندگی می کردند، در آن بیشه شیری هم با آنها زندگی می کرد. چون این سه گاو با هم متحد بودند، شیر نمی توانست کاری با آنان انجام دهد. روزی به گاو سیاه و سرخ گفت: «در این بیشه زارمان چیزی جز این گاو سفید، دشمن را علیه ما راهنمایی نمی کند، چون رنگ او آشکار است و رنگ من همرنگ شماست. اگر به من فرصت دهید که او را بخورم، بیشه امنیت پیدا خواهد کرد.» آن دو به وی گفتند: «او را بخور» و شیر او را خورد. چند روزی که گذشت، به گاو سرخ گفت: «رنگ من به رنگ توست، بگذار این گاو سیاه را بخورم تا بیشه از آن من و تو شود.» گفت: «او را بخور» آنگاه به گاو سرخ گفت: «من باید تو را بخورم.» گاو سرخ گفت: «به من فرصت بده تا سه مرتبه فریاد بزنم» شیر گفت: «فریاد بزن» گاو سرخ چنین فریاد زد: «بدانید هنگامی خورده شدم که گاو سفید خورده شد.»

برگرفته از کتاب «امام علی (ع) صدای عدالت انسانی» نوشته جورج جرداق، برگردان محمد علی سلطانی

مرگ آیدا

بازخوانی یک پرونده جنایی

به قلم: قهرمان مرادی، مستشار دادگاه تجدید نظر نظامی استان تهران

جنایی به اتمام می‌رسد. جنازه آیدا جهت کالبدگشایی و تعیین علت قطعی مرگ به پزشکی قانونی منتقل و بررسی دقیق و موشکافانه مرگ آیدا در دستور کار عوامل پی‌جویی قتل قرار می‌گیرد.

گزارش مردمی به پاسگاه انتظامی محل، حکایت از خودکشی آیدا داشت. ادعا و شکایت اولیاء دم آیدا، پدر و مادر، حکایت از خودکشی آیدا داشت. گزارش پاسگاه انتظامی به بازپرس امور جنایی، خودکشی آیدا بود. دست‌نوشته (وصیت‌نامه) منسوب به آیدا، مکشوفه در کنار جسد وی که خط مسلم‌الصدر او بود، خودکشی آیدا را تأیید می‌کرد. همه بررسی‌ها، ادعاها، دلایل و مدارک موجود و به دست آمده، حکایت از خودکشی وی داشت، خودکشی هم به هر ایده و انگیزه‌ای و از دست و رفتار هر کسی جرم نیست پس باید پرونده آیدا با عنوان خودکشی مختومه می‌شد؛ اما تجربه چیز دیگری می‌گفت و حرف دیگری می‌زد و برای بازپرس پرونده و مأمورین پی‌جویی قتل، برای خودکشی آیدا قناعت وجدانی تحصیل نشده بود؛ چراکه معمولاً زن‌ها با اسلحه و با شلیک گلوله خودکشی نمی‌کنند و شلیک از روبه‌رو و با دست راست به سمت قلب کار بسیار سختی است؛ از این‌رو تحقیقات ادامه پیدا کرده، سلاح کمری، فشنگ‌های موجود، پوکه جنایی، مرمی مکشوفه، وصیت‌نامه، خودکار آبی کنار وصیت‌نامه و نوشته‌های مسلم‌الصدر آیدا که از خانواده‌اش اخذ شده بود به اداره تشخیص هویت تحویل می‌گردد تا پس از بررسی‌های لازم نظر خود را اعلام نمایند. برای تکمیل پرونده و احراز واقعیت، تحقیق از مجید شوهر آیدا ضروری به نظر

با خون زیاد خارج شده و خون زیادی هم بر روی فرش ریخته است. یقیناً شلیک و اصابت گلوله به قلب آیدا موجب مرگش شده است. سلاح مورد نظر از دست آیدا خارج و بررسی می‌شود که ۶ تیر فشنگ داشته و فقط یکی از آنها شلیک شده بود. مرمی فشنگ شلیک شده هم در کف هال و پذیرایی کشف می‌گردد و پوکه جنایی هم در توپی سلاح بود. در کنار جسد یک دست‌نوشته‌ای با این مضمون وجود داشت: «پدر و مادر عزیز و مهربانم، برادران و خواهر عزیزم شما همه چیز من بودید، دیگر از این دنیا و زندگی در آن خسته شده‌ام و آرامش و آسایش خودم را در خودکشی یافتیم. از روز اول ازدواجم با مجید، خانواده‌اش، پدر، مادر و خواهر مطلقه‌اش، با اذیت و آزار و دخالت‌های نابجا در زندگی ما آسایش و آرامش را از من و مجید گرفتند و خوشی را به کام ما تلخ کردند، این نامه زمانی به دست شما خواهد رسید که من دیگر در این دنیا نیستم و از دست پدر و مادر و خواهر مجید خودکشی کرده‌ام. مجید در مرگ من مقصر نیست همه حلالم کنید (آیدا)». تمامی اسباب و اثاثیه منزل به صورت طبیعی است و هیچ آثاری از به هم ریختگی و درگیری مشهود نبود. جسد آیدا فاقد هرگونه آثار ضرب و جرح و کبودی، سائیدگی، تورم و یا خون‌مردگی بود.

پدر و مادر آیدا که از موضوع مرگ دخترشان خبردار شده و مراجعه کرده‌اند در حیاط منزل گریه‌کنان و با ناله و شیون می‌گویند: آقای بازپرس ما از دست پدر و مادر و خواهر مجید (دامادمان) شکایت داریم که با اذیت و آزار و شکنجه، باعث خودکشی دخترمان شده‌اند. معاینه جسد و محل و آثار برداری

در ساعت ۱۶:۳۰ دقیقه یک روز گرم تابستانی، صداهاى ناله و دادوفریادی که از خانه پلاک ۹ واقع در کوچه فهیمی به گوش می‌رسید همسایه‌ها را متوجه آن خانه کرد، اهالی محل با شنیدن صدا سراسیمه به سمت آن رفتند و متوجه مرگ تازه‌عروس خانواده به ضرب گلوله شدند. بلافاصله یکی از همسایه‌ها تلفنی گزارش مرگ نوعروس خانواده را به پاسگاه انتظامی محل داد و دقایقی بعد مأمورین پاسگاه در محل وقوع جرم حاضر شدند و ضمن تأیید موضوع مرگ به ضرب گلوله و حفظ صحنه وقوع جرم، مراتب را به بازپرس ویژه قتل گزارش دادند. یک ساعت بعد بازپرس جنایی همراه با عوامل تشخیص هویت، پزشکی قانونی و کارآگاهان جنایی در صحنه وقوع جرم حاضر شدند و مبادرت به معاینه جسد و محل و آثار برداری جنایی نمودند.

جمعیت بسیار زیادی در جلوی درب خانه محل وقوع جرم تجمع کرده و هر کدام اظهارنظری می‌کردند. خانه مورد نظر خانه‌ای است جنوبی و در دو طبقه که در وسط کوچه‌ای تنگ و باریک قرار داشت. در وسط هال و پذیرایی طبقه همکف، جنازه خون‌آلود زنی به چشم می‌خورد که به صورت طاق‌باز قرار گرفته بود. جسد متعلق به زن جوانی است حدوداً ۲۲ ساله به نام آیدا، لاغر اندام و قد بلند که دست چپ وی بر روی شکم و در دست راستش یک قبضه سلاح کمری رولور لول کوتاه مشاهده می‌شود. سوراخی مدور همراه با سوختگی حاشیه‌ای و کبودی ناشی از نوک لوله سلاح در ناحیه قفسه صدری، دقیقاً روی قلب دیده می‌شود که محل ورود گلوله می‌باشد و مرمی از پشت کمر به موازات قلب همراه

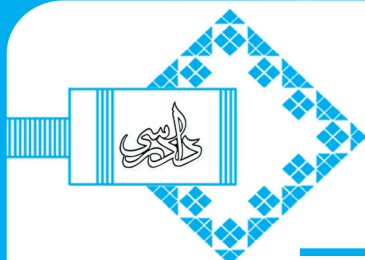
می‌رسد. از مجید در خصوص اتفاقی که برای همسرش افتاده و علت و انگیزه و قصد و نیت آن سؤال پرسیده می‌شود و او می‌گوید: دیدید که آیدا وصیت‌نامه دارد و خودکشی کرده است. ظاهراً از دست پدر، مادر و خواهرم ناراحت بوده است؛ اما آنها خوبی ما را می‌خواستند و کارهایشان از روی دلسوزی بود. من از قصد و نیت او خبر نداشتم و تا به حال بروز نداده بود. مجید در جواب اینکه اسلحه برای چه کسی است می‌گوید: اسلحه برای خودم است و در خصوص مجوز حمل سلاح می‌گوید که مجوزی ندارم و از یک رهگذر غریبه خریدم و در مورد اینکه آیا آیدا از وجود اسلحه خبر داشت و اینکه به چه منظوری اسلحه را خریداری کرده است و آن را در کجا نگهداری می‌کرده و آیا آیدا هم به اسلحه دسترسی داشت یا خیر می‌گوید: بله چند بار آن را دیده بود و من منظور خاصی از خرید آن نداشتم. چند سال است که آن را دارم و در کشوی کمد نگهداری می‌کردم، کلید آن هم همیشه همراه من بود. شاید آیدا درب کشوی کمد را با قاشق یا چنگال باز کرده و اسلحه را برداشته است. کشوی محل نگهداری اسلحه دقیقاً معاینه می‌گردد، هیچ آثاری از اهرم، فشار، خراش، رنگ‌پریدگی، سائیدگی و یا شکستگی روی آن دیده نمی‌شود و مجید نه با یک قاشق بلکه با چندین قاشق و پیچ‌گوشتی، موفق به بازکردن کشوی کمد نمی‌شود و اظهار عجز می‌کند و معلوم می‌شود کشوی کمد محل نگهداری اسلحه با قاشق و چنگال باز نشده است. از مجید در مورد اینکه آیا با آیدا اختلاف داشتید و موقع خودکشی کجا بودی و آیا صدای شلیک گلوله را شنیدی پرسیده می‌شود که در جواب می‌گوید: خیر، همدیگر را دوست داشتیم و از زندگی با هم خوشحال بودیم. در هنگام خودکشی طبقه بالا نزد خانواده‌ام بودم و چون خانه شلوغ بود هیچ‌کدام از ما صدایی نشنیده است.

من هم چون دو سه روزی بود که به پدر و مادرم سر نزده بودم رفتم یک چایی خوردم و همان‌جا کمی استراحت کردم و خوابم برد. حدود ساعت چهار و نیم بعدازظهر بود که از خواب بیدار شدم و به پایین که آمدم دیدم آیدا در وسط هال پذیرایی افتاده است. اول فکر کردم خوابیده، اما بعد دیدم که خونی شده و اسلحه و وصیت‌نامه در کنارش است. با دیدن این وضع شوکه شدم و داد و فریاد کردم که همه ریختند و آمدند و بعد به پاسگاه محل خبر دادند. پزشکی قانونی مرکز علت قطعی مرگ آیدا را پارگی عضله قلب و آسیب ارگان‌های حیاتی داخل قفسه سینه در اثر اصابت گلوله تعیین و جواز دفن به نام وی صادر می‌نماید. اداره تشخیص هویت خط وصیت‌نامه را خط مسلم‌الصدر آیدا تعیین، اما جوهر خودکار آبی ضبط شده در کنار جسد را متفاوت با جوهر وصیت‌نامه می‌داند و اعلام می‌نماید وصیت‌نامه حداقل دو ماه قبل نوشته شده است. با کشف و برملا شدن این تناقض آشکار که جوهر خودکار کنار جسد با جوهر وصیت‌نامه متفاوت است و وصیت‌نامه مربوط به دو ماه قبل است مجید مجدداً مورد تحقیق و بازجویی قرار می‌گیرد و چون راه گریزی نمی‌بیند راز جنایتش را بر ملا می‌سازد و می‌گوید: من و آیدا قبل از اینکه با یکدیگر آشنا شده و ازدواج کنیم، یک بار ازدواج و متارکه کرده بودیم. آیدا می‌گفت ازدواج اولش تحمیلی بود. بعد از ازدواج با آیدا متوجه علاقه او به پسرعمه‌اش شدم اما او به اصرار پدر و مادرش با من ازدواج کرده بود. امیدوار بودم آیدا هر چه زودتر پسرعمه‌اش را فراموش کند و برای خوشحالی‌اش هر کاری می‌کردم. حدود چهار ماهی می‌شد که با هم زندگی می‌کردیم. آیدا از دست پدر و مادر و خواهرم گله‌مند بود و می‌گفت در زندگی ما مداخله و من را اذیت می‌کنند. من هم

پیشنهاد کردم وصیت‌نامه‌ای بنویسد که حاکی از خودکشی باشد تا من به وسیله آن پدر و مادرم را بترسانم و وانمود کنم که آیدا می‌خواسته از دست شما خودکشی کند و من اتفاقی این را فهمیده‌ام و وصیت‌نامه را نشان آنها بدهم تا دست از سرش بردارند. آیدا همین وصیت‌نامه را حدود دو ماه قبل نوشت، اما من آن را به پدر و مادرم نشان ندادم. آیدا هم پیگیری نکرد و وصیت‌نامه در نزد من ماند و در داخل کشوی کمد نگهداری می‌کردم. در روز قتل وقتی به خانه آمدم آیدا گفت پسرعمه‌ام که سرباز است به مرخصی آمده، من را ببر تا او را ببینم. من که از این موضوع چند ماه بود رنج می‌بردم به او گفتم پسرعمه‌ات هیچ ارتباطی به ما ندارد تو دیگر شوهر داری و ضرورتی نمی‌بینم که تو را برای دیدنش ببرم و اصلاً نمی‌خواهم رفت‌وآمدی با آنها داشته باشم؛ اما آیدا اصرار کرد و گفت که باید من را ببری و اگر نبری خودم می‌روم. خلاصه جر و بحث ما بالا گرفت و اسلحه را درآوردم تا او را بترسانم اما نمی‌دانم که چطور شد و درست روی قلبش شلیک کردم تا قلبش به جز من برای کس دیگری نتپد، آیدا در دم جان داد. با دستپاچگی او را در وسط هال پذیرایی به صورت طاق‌باز قرار دادم و اسلحه را در دست راستش گذاشتم و وصیت‌نامه‌ای که قبلاً نوشته شده و بدون تاریخ بود را در کنارش قرار دادم تا مأمورین و بازپرس جنایی را گمراه کنم و موضوع را خودکشی جلوه دهم ولی این‌طور نشد. آیدا بی‌گناه کشته شد و من قصد کشتن او را نداشتم و ...

مجید به اتهام قتل عمدی آیدا و نگهداری سلاح غیرمجاز با صدور قرار بازداشت تحت‌الحفظ‌رای‌زندان می‌شود تا در آینده‌ای نزدیک محاکمه و به سزای عملش برسد.

هر گونه تشابه اسمی با افراد حقیقی و اشخاص حقوقی صرفاً تصادفی و اتفاقی است.



راهنمای اشتراک ماهنامه دادرسی

- لطفاً برای اشتراک ماهنامه دادرسی، نکات زیر را در نظر داشته باشید:
- فرم اشتراک را کامل و خوانا پر کرده و کدپستی را حتماً قید نمایید.
 - وجه اشتراک را به حساب سیبا به شماره ۲۱۷۱۲۶۹۰۰۳۰۰۳ نزد بانک ملی، شعبه سازمان قضایی، کد ۵۱۸ به نام مجله دادرسی واریز نموده و اصل رسید بانکی را همراه با فرم تکمیل شده، به نشانی: تهران، خیابان دکتر شریعتی، نرسیده به چهارراه شهید قدوسی (قصر)، سازمان قضایی نیروهای مسلح، دفتر ماهنامه دادرسی و یا به شماره دورنگار: ۰۲۱-۸۲۹۰۷۰۱۹ ارسال دارید.
 - صندوق پستی: ۱۳۱۵-۱۶۷۶۵
 - تلفن: ۰۲۱-۸۲۹۰۷۰۱۰-۱۱-۸۲۹۰۲۵۷۷-۸۸۴۷۲۳۸۰-۸۲۹۰۷۰۱۰-۲۱
 - تصویر رسید بانکی را تا زمان دریافت نخستین شماره، نزد خود نگه دارید.
 - از فرستادن وجه نقد بابت اشتراک مجله خودداری فرمایید.
 - حق اشتراک برای شش شماره مجله دادرسی، جهت تهران با پست عادی ۱/۵۰۰/۰۰۰ ریال و با پست سفارشی ۲/۱۰۰/۰۰۰ ریال و برای شهرستان‌ها با پست عادی ۱/۶۵۰/۰۰۰ ریال و با پست سفارشی ۲/۴۰۰/۰۰۰ ریال می‌باشد.
 - حق اشتراک با احتساب تخفیف بیست درصد شش شماره مجله دادرسی برای تهران، با پست عادی ۱/۲۰۰/۰۰۰ ریال، با پست سفارشی ۱/۶۸۰/۰۰۰ ریال و برای شهرستان‌ها، با پست عادی ۱/۳۲۰/۰۰۰ ریال و با پست سفارشی ۱/۹۲۰/۰۰۰ ریال می‌باشد.
 - مجلات صحافی شده دادرسی با جلد گالینگور موجود می‌باشد.
 - لطفاً در صورت تغییر نشانی، مراتب را به امور مشترکین مجله دادرسی به شماره تلفن ۱۲-۱۱-۸۲۹۰۷۰۱۱-۰۲۱-۸۲۹۰۲۵۷۷-۸۸۴۷۲۳۸۰ اعلام نمایید.
 - لازم به ذکر است بند ۶ مربوط به دانشجویان رشته حقوق، کارکنان نیروهای مسلح، کادر قوه قضاییه و وکلا می‌باشد که می‌توانند با ارسال تصویر کارت شناسایی خود، از بیست درصد تخفیف بهره‌مند شوند.

ماهنامه دادرسی (حقوقی، فرهنگی و اجتماعی)

نام و نام خانوادگی:	تاریخ تولد:	شماره اشتراک:
میزان تحصیلات:	شغل:	مبلغ واریزی:
نوع درخواست:	☐ اشتراک مجله	شش نسخه از شماره
نشانی کامل جهت ارسال نشریه:	صندوق پستی:	تلفن:
کد پستی:		
پست الکترونیکی:		

فرم اشتراک